

# سینما رکس



آنچه مردم ایران و دنیا باید بدانند

فیلمنامه

سناریست : دکتر روزبه آذربرزین

فیلمی بر اساس تراژدی هولناک آتش زدن سینما رکس آبادان توسط دستار بندان که در جریان آن نزدیک به 600 تن جان خود را از دست دادند . فاجعه ای که کبریت انفجار فتنه خمینی را کشید .

قصد از نوشتن این فیلمنامه صرفاً زنده نگهداشتن هولو کاست ایرانی و فاجعه ی سینما رکس آبادان است که رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی سعی بر حذف آن از ذهن تاریخ سیاه خود دارد . مردم ما نباید سببیت و جنایت دستار بندان اشغالگر سرزمینشان را فراموش کنند .

جنایت سینما رکس آبادان توسط آخوند ها مقدمه اعمال خشونت باری شد که ایران ، خاورمیانه و دنیا را به آشوب و ترس فرو برد .

حمله به سینما ها و تخریب و آتش زدن آنها در ایران سابقه ای طولانی دارد. از گشایش اولین سالن های نمایش فیلم و تماشاخانه در ایران، موارد خرابکاری و ایجاد حریق در آنها توسط بعضی از متعصبین و قشریون مذهبی و گروه های عملیاتی و فعال وابسته به آنها بسیارند. در سالهای پس از شهریور 1320 و بویژه در دوران حکومت دکتر مصدق، چندین بار سینماهای تهران و شهرهای بزرگ مورد حمله قشریون مذهبی قرار گرفتند. در تهران، خیابانهای لاله زار و اسلامبول چندین بار مورد حمله گروه های وابسته به فدائیان اسلام قرار گرفت و در چند مورد آنها، شخص نواب صفوی، سردستگی مهاجمین را بعهده داشت. در سالهای پس از کودتا نیز همزمان با اوج گیری مخالفت های مذهبی، حمله به سینماها افزایش میافت. در جریان تظاهرات خرداد 42، بسیاری از سینماها در مسیر تظاهرات کنندگان تخریب شده و به آتش کشیده شدند. در حالیکه رژیم شاه آتش زدن سینماها را به تظاهرکنندگان نسبت میداد، سخنگوی آنان آتش زدن کتابخانه را به مامورین سیاه پوش شاه نسبت میدادند که خواسته اند علیه روحانیون جو سازی کنند !! درست مشابه سینما رکس که مذهب یون آنرا به ساواک نسبت دادند که رژیم شاه خواسته روحانیون را بد نام کند .

در شهر قم، مسئله گشایش سینماها سالیان دراز مواجه با مخالفت روحانیون بود. در سال 1349، اولین سینمای قم در محله نوساز این شهر در ساحل غربی رودخانه، دور از حرم با نمایش فیلم خانه خدا درباره حج افتتاح گردید. گرچه نمایش این فیلم مواجه با استقبال عمومی گردید، اما گشایش سینما مورد مخالفت قشریون مذهبی واقع شد و پس از چند ماه، بدنبال تهدیدات، تعطیل گردید. در سال 1354، این سینما مجدداً شروع بکار کرد ولی پس از چند روز به آتش کشیده شد و بعد ها مشخص شد که این سینما توسط احمد خمینی و به دستور او به آتش کشیده شده است .



ضدیت آخوند ها علیه سینما از سال 1300 خورشیدی در همدان آغاز و در جمهوری اسلامی به اوج میرسد ، تا جائیکه پس از فاجعه ی سینما رکس آبادان ، آخوند های تازی پرست ایران را به بزرگترین گورستان سینما در جهان تبدیل کردند . سینمای میرزا ابراهیم خان صحاف باشی در خیابان چراغ گاز ( امیر کبیر ) توسط شیخ فضل الله نوری به تعطیلی کشیده میشود .سینما های شهر همدان نیز توسط پدر ابوالحسن بنی صدر ، نخستین رئیس جمهور رژیم آخوندی ، بسته میشوند .

- ۱۳۵۶ خورشیدی : آغاز مرگ سینما ها در ایران
- روز ۱۵ آبان سینما بلوار تهران در آتش سوخت.
  - روز ۱۹ آبان سینما نیاگرای تهران در آتش سوخت.

- روز ۲۱ آبان آپاراتخانه سینما مسعود تهران در آتش سوخت.
- روز ۸ اسفند سینمای آذیتای خرم آباد در آتش سوخت.
- روز ۷ اردیبهشت سینما فانوس بوشهر در آتش سوخت.
- در ابتدای سال ۴۰۷ سالن سینما در سراسر کشور وجود داشت. از این تعداد ۱۱۱ سینما متعلق به تهران بود و پس از آن به ترتیب: استان‌های خراسان ۳۳ سینما، خوزستان ۳۰ سینما، مازندران ۲۹ سینما، گیلان ۲۸ سینما، آذربایجان شرقی ۲۴ سینما، فارس ۱۹ سینما، آذربایجان غربی ۱۸ سینما، اصفهان ۱۶ سینما، کرمان ۱۲ سینما، کرمانشاهان ۱۰ سینما، کردستان ۸ سینما، لرستان ۷ سینما، همدان، سمنان و هرمزگان هر کدام ۴ سینما، بوشهر و چهارمحال بختیاری هر کدام ۳ سینما، کهگیلویه و بویر احمد ۲ سینما و ایلام یک سینما داشتند.

### ۱۳۵۷ خورشیدی :

- روز دوم فروردین سینما استیل تهران در آتش سوخت.
  - روز ۲۸ اردیبهشت سینما کسری تهران در آتش سوخت.
  - روز ۲۲ تیر سینما شهاب تهران در آتش سوخت.
  - روز ۱۴ مرداد سینما آتلانتیک تهران در آتش سوخت.
  - روز ۱۵ مرداد سینما شهر فرنگ در آتش سوخت.
  - روز ۱۹ مرداد سینما پارامونت شیراز در آتش سوخت.
  - روز ۲۰ مرداد سینما کریستال ارومیه در آتش سوخت.
  - روز ۲۸ مرداد سینما رکس آبادان هنگام نمایش فیلم گوزنها به آتش کشیده شد.
- تا پیش از فاجعه ی سینما رکس آبادان بیست و نه سینما در ایران توسط مذهبیبون به آتش کشیده شده و نزدیک به پانزده سینما ، پیش از اقدام طرفداران خمینی مبنی بر آتش زدن ، توسط مامورین خنثی شده بود .

روح الله خمینی بکرات به این مسئله اشاره کرده : سینما به عنوان جرثومه فساد و محلی که در آن فساد اشاعه پیدا می کند ، باید از بین برود و برای نابودی آن نیاز به فتوا نیست .

فاجعه آدم سوزی در سینما رکس آبادان از چندین جهت قابل توجه است:

1- حادثه و انعکاس عظیم جهانی و کشوری و منطقه ای آن تاثیر تعیین کننده ای در انقلاب ایران داشت. دولت آموزگار به علت آتش سوزی سینما رکس ساقط شد و راه را برای دولت شریف امامی باز کرد. خیزش عمومی مردم در سراسر کشور به دنبال این حادثه هولناک سرعت و وسعتی را یافت که دیگر هیچ اقدام سرکوب قادر به جلوگیری از آن نشد. ابعاد این جنایت در مناطق نفت خیز جنوب کشور، یکی از عوامل اصلی سرعت گرفتن موج اعتراض و تظاهرات و بالاخره اعتصاب عمومی نفتگران سراسر کشور گردید که یکی از موجبات اصلی سقوط رژیم شاه بود.

2- از همان لحظه وقوع این آتش سوزی که در واقع میزان فوق العاده خسارت آن ناشی از خود اقدام جنایتکارانه ایجاد حریق و کمبودها و عدم رعایت مقررات ساختمانی سینماها و اقدامات لازم برای آتش نشانی و مقابله با آتش سوزی در اماکن عمومی بود که ابعاد عظیمی به آن داده بعنوان یک توطئه واحد از جانب موافقین و مخالفین رژیم سابق تلقی شد که هر کدام سعی نمودند از آن بعنوان حربه سیاسی جهت آلوده ساختن رقیب و تحریک افکار و احساسات عمومی علیه وی استفاده کنند. همین بهره جویی سیاسی همگانی یکی از علل اساسی جان سختی ابهامات در مورد این آتش سوزی هولناک پس از سالیان دراز میباشد. به ترتیبی که حتی امروز قلم برای بررسی علل حادثه و عوامل آن به سهولت مورد اتهام طرفداری از این یا آن، کوشش برای تبرئه این رژیم و یا آن رژیم قرار میگیرد.

3- در هر حال این فاجعه بزرگ و بهره جویی های سیاسی از آن بصورت غده ای چرکین بر وجدان عمومی جامعه سنگینی می کند. چنانچه در طول چهل و دو سال حکومت دستار بندان تازی پرست ، آخوند ها به ده ها جنایت سبعانه تر از آتش سوزی سینما رکس دست زدند که نمونه هائی از آن به گلوله بستن کارگران اندیمشک ، کشتار و سرکوب شوراهای ترکمن صحرا ، لشکر کشی به کردستان و فاجعه قارنا که به دستور آیت الله خلخالی بسیاری از کودکان و نوزادان این دهکده را زنده زنده در آتش سوزاندند ، قتل های خیابانی سالهای 60 و 61، قتل های زنجیره ای داخل و خارج کشور ، کشتار و نسل کشی سال 67 ، کوی دانشگاه ، زندان کهریزک ، کشتار سال 68 و اوج رذالت ملایان و ددمنشی آنها در آبان 98 که در جریان گران کرن 300 درصدی بنزین ، نزدیک به پنج هزار تن را کشتند و کشتار های هر روزه در زندانهای ایران است . بسیاری از جنایتهای بعدی توسط عاملین دور و نزدیک و یا دست اندرکاران باسرپوش گذاردن بر آن صورت گرفته است و هیچ جامعه ای بدون رهائی از این نوع عقده ها قادر به بازیابی سلامت روانی و صحت برخورداردهای خود نیست. اسطوره های جعلی و فریب ها، ابهامات و دروغها، در جریان چند سال گذشته ایران فراوانند. تا هنگامی که شهادت برخورد صادقانه با آنها بوجود نیاید، استفاده طلبی های سیاسی کوتاه مدت فدای حقیقتی که در دراز مدت بهترین عامل دگرگونی در بستر اصلی جامعه است، نشود، نمی توان امید بهبود و پایه گذاری فردای بهتری را داشت.

پرونده ی سینما رکس آبادان را ملایان با اعدام چند بیگناه بستند . اما این جنایت به نقطه سیاه بزرگی تبدیل شد که پرداختن به آن و حفظ این هولو کاست ایرانی و ملی به عهده یکایک ماست .

**این فیلم را به تمام جانباختگانی که در کین دستار بندان خواهان قدرت به تلی از ذغال تبدیل شدند ، پیشکش می کنم .**

نام تمام کسانی که در این فیلمنامه ذکر شده واقعی بوده و فرتور آنها برای شبیه سازی و انتخاب هنر پیشه در فیلمنامه آمده است . از عاملین این جنایت هولناک سید علی خامنه ای است که اینک رهبری رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را عهده دار است . جنایتکار دیگر حجت الاسلام موسوی تبریزی است که قاضی شرع در دادگاه نمایشی سینما رکس بود و تعدادی بی گناه را اعدام نمود و اینک رئیس گروه محققین حوزه علمیه قم است . ماه گذشته در تهران از محمد کیاوش ( علوی تبار ) یکی از طراحان آتش زدن سینما رکس ، تجلیل به عمل آوردند . اکثر جنایتکاران فاجعه سینما رکس آبادان هنوز در قید حیات هستند . به امید آن روزی که در آزادی ایران دادگاه محاکمه مسببین واقعی آتش سوزی سینما رکس آبادان به عنوان هولوکاست ایرانی بر گزار شود .

برای نوشتن این فیلمنامه صد ها سند بازبینی شده و کلیه محاکمات نمایشی رژیم تحت نام تاریخ شفاهی ایران در 49 بخش و تمام کسانی که

برای این فاجعه مطلب نوشته و یا فیلم ساخته اند ، مروری چند باره شده است .

امید وارم این فیلمنامه توسط کارگردانی متعهد و میهن دوست به فیلمی بدل شود که مردم ما هیچگاه سفاکی آخوند جنایتکار و حیوان صفت را فراموش نکنند . در این فیلمنامه به وضوح می بینید که آخوند خوب و بد ندارد . بد و بدترین دارد . کسی که قامت خود را به عبا و عمامه ملبس کند ، لباس فریب ، دروغگوئی ، بی وطنی و جنایت و خیانت را به تن کرده است .

در مرور این فیلمنامه ، بسیاری از دوستان و صاحبان اندیشه وقتی نام شریعتمداری و منتظری را دیدند، حیرت کردند . این عزیزان هرگز از خود سؤال نکردند که بعد از فاجعه سینما رکس هر دوی این آیات عظام سکوت اختیار کردند و سخنی از روی همدردی با بازماندگان این فاجعه به زبان نراندند ، آنها و مدرسین حوزه علمیه قم برای رد گم کردن ادعا کردند که برای تحقیق ، هیتی را از جانب خود و به آبادان و نزد دو جنایتکار ، آخوند موسوی تبریزی و جمی خواهند فرستاد و نتیجه بررسی های خود را با مردم در میان خواهند گذاشت که هیچگاه چنین اقدامی نه تنها از سوی مدرسین حوزه علمیه قم و سایر آخوند های جنایتکاری چون آیت الله شیرازی ، آیت الله وحیدی ، آیت الله یحیی نوری و سید عبدالرضا حجازی اتفاق نیفتاد . پس از فتنه ی خمینی ، در قم حسین تکبعلی زاده به ملاقات آیت الله حسین علی منتظری میروود و شخص منتظری ضمن اعطای القاب سرباز و خادم اسلام به او امان نامه میدهد .

در مصاحبه شیخ علی تهرانی ، شوهر خواهر سید علی خامنه ای با علیرضا میبیدی ، او از آخوند سید علی منتظری ، جانشین خمینی یاد کرده و اشاره به سه تن از مدرسین حوزه علمیه دارد .



در مصاحبه علی ده باشی با مهندس محسن صفائی فراهانی ، صفائی با صراحت میگوید : طراحان آتش زدن سینما رکس آبادان ، بعد از پیروزی انقلاب وکیل مجلس شدند . رشیدیان سپاه پاسداران آبادان را زیر نفوذ خود میگیرد . او از اعضای قدیمی حزب زحمتکشان دکتر بقائی و طرفدار آیت الله کاشانی است . یکی دیگر از اعضای حزب زحمتکشان که در آبادان فعالیت داشت ، سید محمد عربی است که در زمان شاه در رادیو آبادان برنامه مذهبی اجرا میکرد . این فرد اول نام خودش را به کیاوش تغییر داده و پس از فتنه ی خمینی برای بار دوم تغییر نام داده و فامیل علوی تبار را برای خود انتخاب می کند . نفر سوم حزب زحمتکشان صفائی دزفولی است که پس از پیروزی فتنه ی خمینی با رشیدیان کنترل کمیته های انقلاب اسلامی آبادان را به دست میگیرند و هر دو به مجلس شورای اسلامی راه می یابند . این سه تن از پایه گذاران حزب جمهوری اسلامی در خوزستان هستند . ابراهیمی ، فرماندار سابق اهواز و سرپرست فرمانداری خرمشهر که بعد ها استاندار آذربایجان غربی شد ، داماد کیاوش است . موسوی تبریزی ، در ماه های اول فتنه ی خمینی با افراد بالا حزب جمهوری اسلامی آبادان را تاسیس می کند و با رشیدیان کمیته چهل و هشت انقلاب اسلامی را در ساختمان فرمانداری تشکیل میدهد .

سید محمد عربی ( سید محمد کیاوش ) و با نام آخر سید محمد علوی تبار ابتداء سرپرست آموزش و پرورش خوزستان و بعد فرماندار آبادان و سپس نماینده مجلس شورای اسلامی میشود .



سینما رکس آبادان در زمان تاسیس



سینما رکس آبادان پس از حریق مدهش سال 57

## آغاز فیلم :

دور نمای شهر قم و مقبره معصومه از بالا

تایتل زیر تصویر : پنج فروردین 1357 - قم ساعت 3 بعدازظهر

اتوموبیل شیکی مقابل عمارت مجلی که در محوطه آن تعدادی جوان ریشو به پاسداری مشغولند می ایستد . یکی از جوانان در اتوموبیل را باز می کند و آخوند نجفی مرعشی از آن پیاده میشود . جوان بر دستهای او بوسه میزند و او را به داخل عمارت راهنمایی می کند .

داخل سالن بزرگ و مجلی آخوند شریعتمداری ، حسین علی منتظری و صافی گلپایگانی حضور دارند . تعدادی خدمه که اغلب آنها مرد هستند مشغول پذیرائی هستند . آخوند نجفی مرعشی وارد سالن میشود .

**نجفی مرعشی :** می بخشید از اینکه دیر آمدم .

**منتظری :** من و صافی هم دو سه دقیقه ای است که در خدمت آیت الله عظاما شریعتمداری حضور داریم .

**شریعتمداری :** از آقایون پذیرائی کنید .

برای افراد حاضر در سالن چای و خرما و شیرینی های ریز می آورند .

شریعتمداری ، ضمن اشاره به خروج خدمه ، خطاب به مردی که سرپرستی آنها را دارد میگوید :

**شریعتمداری :** عبدالله ، همه را دور کن ، کسی نزدیک این مکان نباشد . من خودم پایان مذاکره با آقایون را اعلام می کنم ، کسی مزاحم نشود .

**عبدالله :** اطاعت

کلیه خدمه سالن را ترک می کنند . شریعتمداری خطاب به سه آخوند دیگر میگوید :

**شریعتمداری :** حتما آقایون از اوضاع مملکت با خبر هستید ؟ مردم منتظرند تا اعلامیه مدرسین حوزه را راجع به اربعین شهدای تبریز بخوانند .

**منتظری :** دیشب من با خمینی تماس داشتم . ایشان هم بر این نکته اصرار داشتند که باید از مراسم هفت و چهل شهدای راه اسلام نهایت سود را برد . ایشان تاکیدشان بر این بود که روی کلمه مظلوم تاکید زیاد شود : ملت مظلوم ایران باید در هر چند صبحی پرچم های سیاه بر افراشته کند و در سوک بنشیند .

**نجفی مرعشی :** این زمان ، وقت خوبی است که به شاه و سران رژیمش حمله کنیم . باید طوری وانمود کنیم که اسلام عزیز درخت تناورش برای سیراب شدن ، تنها خون می طلبد . ما از جنایات شاه کوچکترین هراسی نداریم .

**گلپایگانی :** همه چیز باید در چارچوب اسلام و دفاع از حقوق و احکام آن صورت گیرد . باید مردن و جهاد کردن در راه اسلام را برای مردم خود ساده کنیم که کسی از آن وحشت نداشته باشد .

**شریعتمداری :** بهتر است به فاجعه شهرمان هم اشاره کنیم . باید بر موج اعتراضات افزود . خوشبختانه مردم ما این بار یکپارچه عزل شاه را می خواهند . در این میان دانشجویان چه در داخل و چه در خارج از کشور به نهضت اسلامی ما پیوسته اند . این مسئله حکایت از پیوند دانشجویان با روحانیون دارد .

**منتظری :** من فکر می کنم که اگر هر کدام ما اعلامیه ای جداگانه بدهیم اثرش بیشتر است .

**گلپایگانی :** شرایط پیش آمده این فرصت را بما میدهد که از اسلام یک چهره آسمانی و از پیشوایان آن که آقای خمینی است ، شمایی معصوم ، انسان دوست ، مهربان و با عاطفه نشان مردم دهیم . زمان خوبی است که انتقام بی حرمتی های رضا خان را در اهانت به دین مبین اسلام بگیریم . همه چیز حکایت از آن دارد که این مملکت مال امام زمان

و ما نمایندگان بر حق ایشان هستیم میباشد . من مطمئن هستم با راه و روشی که پیش پای جامعه ی دانشگاہیان ، ملی - مذهبی ها ، روشنفکران ، نویسندگان ، روزنامه نگاران و حتی گروه های چپ گرا گذاشته ایم ، باید خود را برای جشن سرنگونی شاه و دودمانش آماده کنیم .

**مرعشی :** من هم بسیار خوش بین هستم . هیچگاه مراکز مذهبی ما چنین رونقی را نداشته است . امروزه بزرگ و کوچک قرآن خوان شده اند که باید آنرا به فال نیک گرفت . امروزه قرآن خوانی از دید مردم ما یعنی ثواب بردن . آنها احساس خوبی دارند از اینکه خود را به اسلام عزیز بچسبانند . کلاس های قرآن لبریز از شاگرد است . مساجد و تکایا و مراکز مذهبی آن چنان شلوغ است که من نظیرش را ندیده ام . باید از این شرایط به نحو مطلوب استفاده کرد .

**منتظری :** خواستم نظر آقایون را به این نکته روشن کنم که آیت الله خوانساری و آیت الله قمی بنا به دلایلی که نمیدانم هنوز وابستگی خود را به شاه حفظ کرده اند .

**شریعتمداری :** نگران این مسئله نباید بود . مردم هم فکر می کنند ، من هم طرفدار شاه هستم . اما مصلحت اسلام و حفظ آن ورای همه چیز است . وقتی سیل خمینی راه بیفتد ، همه چیز را با خود می برد .

**نجفی مرعشی :** من هم با نظر آقای شریعتمداری موافقم . اگر در جبهه شاه چند نفر ایستاده اند ، در جبهه ما هزاران نفر . نگاه کنید ، امروز دانشگاه یکپارچه در خط ما حرکت می کند . نویسندگان ، روشنفکران ، روزنامه نگاران ، شعرا ، وکلای دادگستری ، قضات ، هنرمندان ، دکتر ها ، مهندسین و بسیاری از تحصیلکرده ها مدارج بالا همراه ما هستند . در کدام دوره تاریخ دیده اید که تمامی مردم ما ، خصوصا کسانی که چشم مردم به دنبال اقدام و حرکت آنهاست این چنین به اسلام عزیز روی

آورده باشند . آقای بازرگان ، آقای سبحانی ، دکتر متین دفتری ، لاهیجی ، نزیه ، حاج سید جوادی ، کاتوزیان ، حتی بعضی از خانم ها که نور اسلام به دل آنها تابیده مثل خانم هما ناطق هم در خط ما حرکت می کنند . بدون اغراق باید بگویم که تمام ملی - مذهبی ها یار طبقه روحانیت شده اند .

**شریعتمداری :** باید به نکته ای که برادر مرعشی به آن اشاره کرد ، بیشتر توجه نشان داد . ما باید از ملی - مذهبی ها ، جبهه ملی و نهضت آزادی که مورد شناخت مردم و احترام آنهاست باید نهایت استفاده را ببریم . اتفاقا بنده با شناختی که از آقای بازرگان دارم و میدانم ایشان را مثل موم نرمی میتوان در دست گرفت و به هر شکلی در آورد باید به عنوان نردبان بالا رفتن و کسب قدرت استفاده کنیم .

**گلپایگانی :** تا چندی پیش نگرانی من از این بود که ارتشیان مقابل روحانیت به ایستند و کار سقوط قریب الوقوع شاه را بگیرند که خوشبختانه با خبرهائی که به من رسیده ، کلی از بار خاطر و تشویشم کاسته شده است . من مطمئن هستم که امرای ارتش بین شاه و اسلام ، دومی را انتخاب خواهند کرد ! خصوصا اینکه بسیاری از آنها نظیر از هاری ریشه های عمیق اسلامی دارند . از بابت داماد شاه ، اردشیر خان زاهدی هم که خیالمان راحت است که همواره در کنار ما بوده و هستند .

**شریعتمداری :** آقایون باید به این نکته توجه داشته باشند که آنچه باعث پیروزی ما خواهد شد ، مذهب عزیز شیعه ماست که چون موهبتی الهی عمل می کند . اگر تقلید نبود ، چگونه میتوانستیم میلیون ها نفر را با خود همراه کنیم ؟ امروز مردم ما با اعتقاد به ما که مرجع تقلید آنها هستیم ، جان و مال و ناموس و اخلاق و حیثیت و شرف و آبروی خود را ایثارانه پیشکش ما می کنند که باید با حساب از آنها سود جوئی کنیم . امروز لشکر اسلام در ایران به اوج قدرت رسیده است ، تا جائیکه بی دینان کمونیست هم سنگ اسلام را به سینه میزنند . اینها را باید از معجزات اسلام دید . باید از معجزات آقای خمینی دانست ! البته بنده امیدوارم که

در فردای آزادی ایران ، وقتی ایشان به قدرت رسیدند ، با کسانی که اسباب کسب قدرت ایشان شدند ، بی مهربی نکند .

**منتظری : ایشا الله**

**نجفی مرعشی :** آنچه بیشتر از همه موجب دلگرمی است ، همراه شدن سازمانهای طرفدار حقوق بشر است . نمیدانم آقایون اعلامیه های حاج سید جوادی ، لاهیجی و بازرگان را خوانده اید یا خیر ؟ البته از دید من وقتی آنها از خلق مظلوم ایران یاد می کنند ، نظرشان سازمان مجاهدین خلق است . ما باید در آینده ، اگر مسئله مبارزه مسلحانه به میان آمد ، از نیروهای آنها و حتی فدائیان و حزب توده استفاده کنیم .

**منتظری :** قدر مسلم ما اینکار را می کنیم . برای جامعه مبارز روحانیت ، هدف مهم است نه اسباب مورد استفاده ، خوشبختانه مذهب ما که اساسش بر اصل تقیه استوار است پروانه هر کاری را به ما داده است .

**شریعتمداری :** آقایون ، فراموش نکنیم که گرد هم آئی ما بخاطر دو مسئله است : اول تصمیم برای دادن اعلامیه بخاطر اربعین شهدای تبریز که من مطمئن هستم منبعد با آن در سایر نقاط ایران مواجه خواهیم بود و از این موهبتی که مذهب ما در اختیار ما قرار داده باید نهایت استفاده را ببریم و با مظلوم نمائی و داغ نگهداشتن موضوع شهدا و جنازه گردانی به هدف خود برسیم ، و دوم اینکه برای شلوغ کردن بعضی از شهر ها که هنوز پای انقلاب به آنها باز نشده چاره اندیشی کنیم . یکی از این شهرها ، آبادان است . آبادان بخاطر شرایط خاص زندگی مردمانش و اهمیتی که این شهر و سایر شهرهای نفت خیز برای شاه دارد و رفاه نسبی اهالی آن و دمخور بودنشان با خارجی ها ، تا کنون مثل تهران ، قم ، تبریز ، قزوین ، اصفهان ، نجف آباد و مشهد و برخی از شهرهای شمال ، تکانی بخود نداده است . باید کاری کرد که این شهر آرام ، کانون آشوب شده و کبریت انقلاب را بکشد .

**گلپایگانی :** تا امروز ما در امر به آتش کشیدن سینما ها ، بانکها ، مشروب فروشی ها ، کاباره ها و ساختمانهای دولتی و حزب رستاخیز موفق بوده ایم . ما باید از سخنان خمینی که مورد تائید ماست ، استفاده کنیم . خمینی همواره از سینما به عنوان جرثومه فساد که جوانان ما را به فساد می کشد یاد کرده و از بانک ها به عنوان عوامل ورشکستگی اقتصادی سخن گفته . خوب تا امروز ما بانک ها ، مشروب فروشی ها ، اتوموبیلهای دولتی و وسائل نقلیه عمومی و کاباره ها و سینما ها را آتش زدیم ، تمام اینها خوب ... ولی باید کاری بزرگتر صورت گیرد که ایران را بهم بریزد .

**منتظری :** قدر مسلم ، سیراب کردن درخت تنومند اسلام نیاز به خون دارد . در تمام طول تاریخ اسلام عزیز ، بدون دادن جان و ریختن خون بجائی نرسیده ایم .

**نجفی مرعشی :** اینکار را به من محول کنید . من عزیزی در آبادان دارم که فکر می کنم شما آقایون ایشان را می شناسید . آقای جمی ، امام جمعه آبادان . ایشان برای حفظ اسلام و احکام آن هر کاری که نیاز باشد انجام میدهد . دوم اینکه از اعضای محترم و اسلام دوست هیئت موتلفه اسلامی که تا امروز ده ها سینما را به آتش کشیده هر چی بخواهیم ، انجام میدهند . تماس با حاج مهدی عراقی و عسگر اولادی با من .

**شریعتمداری :** آقایون ، هر کاری که می کنید بکنید ، اما در نظر داشته باشید که ساواک در آبادان بسیار نیرومند بوده و خود شرکت نفت هم ساواک دوم در این شهر است . بنابراین برنامه ریزی را از خارج انجام دهید . من نیز آیت الله جمی را خوب می شناسم ، اگر کاری را قبول کند تا آخر آنرا دنبال می کند .

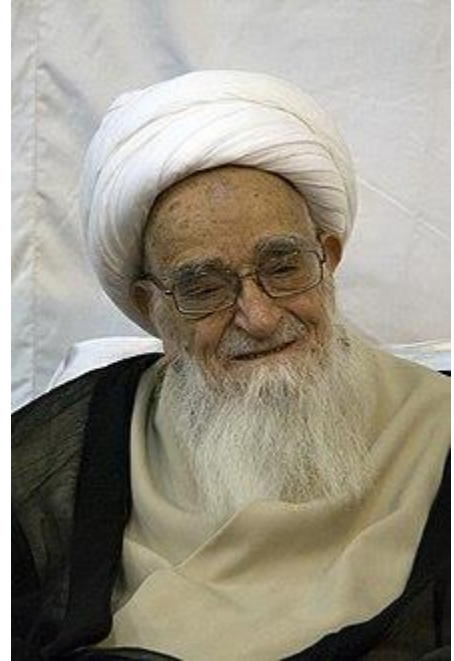




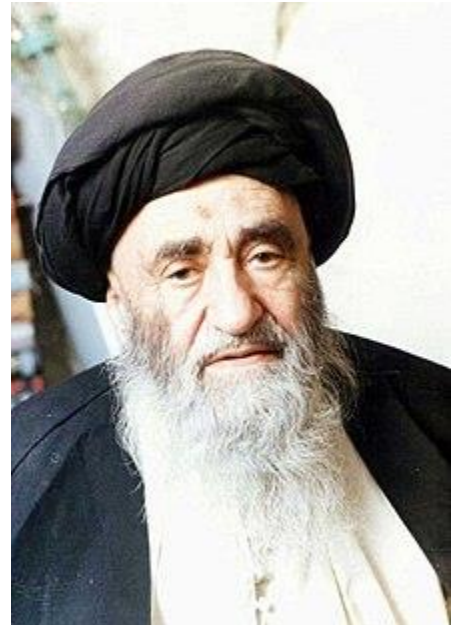
آیت الله محمد کاظم شریعتمداری



آیت الله حسین علی منتظری ، جانشین خمینی



آیت الله لطف الله صافی گاپایگانی



آیت الله شهاب الدین نجفی مرعشی

چهار آیت الله جنایتکار که فکر اولیه آتش سوزی سینما رکس آبادان از جانب آنها به مزدوران اجرائی ابلاغ و انتقال پیدا کرد .

فید اوت – فید این

خیابان ناصر خسرو - تهران - کوچه مسجد نور  
سه مرد جوان وارد مغازه ای میشوند که متعلق به موسی بهنام ، دارو  
فروش است .



عبدالوهاب نجفی مشهور به شهاب . فرمانده گروه توحیدی شهاب وابسته  
به هیئت موتلفه ی اسلامی و مسئول آتش زدن سینما ، مشروب فروشی ،  
بانک و ساختمانهای دولتی .



حسین بروجردی ، همکار شهاب نجفی

**شاگرد دارو فروش :** سلام حسین آقا، شهاب خان ، آقا سید رضا ، امروز سه تائی اومدید ، حسین آقا نشاط با شما نیومده ؟

**حسین :** بچه .. چقدر سؤال میکنی .. اصلا به تو چه که می پرسى کی اومده ... کی نیومده .. ببینم اوستات خونه اس ؟

**شاگرد دارو فروش :** آقا بهنام تو زیر زمینه .

حسین خطاب به سید رضا و شهاب میگه :

**حسین :** بچه ها اینجا بمونید ، الان من میام

حسین از پشت دکه مغازه به زیر زمین میرود . زیر زمین بزرگی که در آن تعداد زیادی جعبه و بانکه های حاوی موادی مثل روغن وجود دارد .

موسی خان دارو فروش از پشت چند قوطی بزرگ بیرون می آید .

**حسین : سلام موسی خان**

**موسی خان :** به به آقای بروجردی گل .. چه خبر .. کار و بار خوبه ...  
خبراش به گوشم میرسه .. روز به روز کارتون بیشتر میشه .. راستی  
حسین به شهاب و سید رضا و نشاط بگو .. مبادا با چیز هائی که من  
بشماها میدم خون یک بیگناه ریخته بشه ..

**حسین :** آقا موسی خیالت راحت باشه که ما کاری نمی کنیم که شما  
خجالت زده ی حضرت موسی بشید . در ضمن حسین نشاط جونشو  
بخشید به شما ..

**موسی خان :** بگو ببینم چی شد .

**حسین :** طولانیه ... تو یه حادثه مرد

**موسی خان :** خوب .. امروز هم مواد میخوای .. زیاد نمیتونم بدم .. برای  
چکار میخوای ؟

**حسین :** آقا موسی ... تا امروز نپرسیده بودی برای چکار میخوام .. بعد  
از این هم نپرس .

**موسی خان :** خوب ترش نکن ... اینکاری که من می کنم خیلی خطرناکه  
... می فهمی .. اگه مامورین متوجه بشن .. دودمانم به هوا میره ...

**حسین :** ولی به پولی که میگیری می ارزه

**موسی خان :** راستی دفعه دیگه ، یکر است اینجا نیا .. من مواد  
درخواستی تو را میدم به مغازه آقای ابطحی که بغل لوان توره ، اون را  
که آدم خپل و کم حرفی است به راحتی می شناسید . مواد را از آنجا  
دریافت کن ... ابطحی آدم مورد اعتمادیه .. اگه سؤال داشتی خودش  
راهنمائی ات میکنه . مواد اصلی را که زرد رنگه من میدم ، ابطحی که  
مواد سفید رنگی داره و فقط خودش وارد میکنه به اون اضافه میکنه و  
خودش بهت میگه چطور استفاده کن .

**حسین :** آقا موسی ... فرمول را عوض کردی .. تا امروز موادت خوب کار میکرد .

**موسی خان :** حالا بهتر شده .. این ترکیب جدید روی موکت ، چوب ، یونولیت و لاستیک ماشین عالی عمل میکنه ... روی آهن و اسفالت خوب عمل نمی کنه . به ابطحی گفتم بخاطر امنیت شما ها ، مواد را در شیشه های دربسته که با چوب پنبه و چسب محکم بسته ، بهتون بده . اگه خواستید حالت انفجاری پیدا کنه کمی جیوه بهش اضافه کنید . جیوه اش را خودم دارم... البته کمی گرونه . راستی حسین کار کردن با اینها احتیاج به تمرین داره .

**حسین :** آقا موسی ... مگه میشه بدون تمرین کاری را کرد . تو جاده قدیم کرج بسمت خانه های کارگری ایران ناسیونال دوسه باغی است که اونجا مواد شما را آزمایش می کنیم . البته بعضی موقع به مسگر آباد میریم .

راستی آقا موسی ، اون کوکتل مولوتف های آخری که بما دادی زود خاموش میشدند .

**موسی خان :** اگه صابون داشته باشند ، دیر خاموش میشن ... باشه ایندفعه با یونولیت براتون درست می کنم که خیلی خوب عمل میکنه ، البته کمی گرونه ! راستی حسین تو و بچه های گروه تو بیشتر کجا ها کار می کنید ؟

**حسین :** من الان بیشتره کارم جنوب و خوزستانه . البته بچه هائی از شیراز و اصفهان پیش ما می آن ، به اونها آموزش میدیم و بعد از اینکه اوستا شدن میرن کارشونو انجام میدن .

فید اوت – فید این

خیابان پهلوی – ساختمان سینما اتلانتیک – کاباره باکارا

سالن شلوغ کاباره با رقصندگان خارجی روی صحنه . گارسنی حسین و شهاب را که لباس های مرتبی پوشیده بودند به سر میزی راهنمایی می کند . حسین به اطراف نگاه می کند ولی شهاب چشم از رقصندگان بر نمی دارد .

**حسین :** شهاب ... شهاب .. مثل اینکه برای کار اومدیم اینجا

**شهاب :** نمی شه کار را با فان همراه کرد ... تو بررسی کن ، من تماشا ، قبولت دارم .

**حسین :** بیمزه

حسین از جا بلند میشود و به سمت دستشویی میرود . در راه دستشویی به سمتی میرود که گارسن ها با سینی غذا از آن خارج میشوند .

حسین وقتی بر میگردد ، روی میز غذا و یک بطر عرق گذاشته اند که شهاب سفارش داده است .

**شهاب :** به سلامتی حسین آقای گل که ما را به این بهشت آورد .

**حسین :** به سلامتی شهاب خان که تا فردا شب ، این بهشت وجود خارجی ندارد . شهاب اینجا جون میده برای آتش بازی . بالاش سینماست و در و برش خالی و بدون سکنه . دو طرفش خیابان است و ته خیابان پارکینگ . خطر جانی برای هیچکس نداره .

شب از نیمه گذشته و کم کم کاباره از مشتریان خالی میشود . یک خواننده آمریکائی در روی صحنه مشغول خواندن است . حسین و شهاب از جا برخاسته و طرف در میروند . آنها از پلکانی عریض و مجلل که کاباره را به سطح خیابان و روبروی سینما وصل می کند ، بالا آمده و به سمت چپ سینما می پیچند . خیابان ساکت و آرام است . هر چند گاه نور چراغ اتوموبیلی که از پارکینگ ته خیابان خارج میشود به چشم میخورد .

حسین و شهاب در تاریکی دیوار ایستاده و به چند در خروجی سینما که به خیابان فرعی باز میشوند چشم دوخته اند . آن موقع شب ، سینما تعطیل

است . در کوچکی که در انتهای ساختمان سینما است باز میشود و کارگری کیسه زباله را به سطل بزرگی که آنجا گذاشته اند می اندازد .

حسین و شهاب به پارکینگ رفته و روی شماره پلاک اتوموبیل خود که یک پژوی آبی رنگ است، با نوار چسب سیاه رنگ بزرگ پوشانده و از پارکینگ خارج شده و مقابل در کوچکی که کارگر کاباره از آن خارج شده بود می ایستند . حسین پشت فرمان و شهاب از اتوموبیل خارج و به سرعت با آچار مخصوص در را باز کرده و از صندلی عقب اتوموبیل سه شیشه مواد آتش زار را به دست گرفته ،وارد ساختمان سینما میشود . از پله ها پائین رفته و به آشپزخانه کاباره میرود . هیچ کس در آنجا نیست . به آهستگی به طرف دری که آشپزخانه را به سالن اصلی کاباره وصل کرده میرود . مواد آتش زار را به روی صندلی و کاناپه ها می پاشد . بیرون ساختمان ، حسین بروجردی نگران روی فرمان ماشین میزند و میگوید :

**حسین :** زود باش .... زودباش ....

شهاب از ساختمان سینما بیرون پریده ، سوار اتوموبیل میشود و میگوید :

**شهاب :** حسین برو ..

اتوموبیل بسرعت خیابان جنب سینما را طی کرده ووقتی به خیابان پهلوی میرسد ، از سرعت آن کاسته شده ، پس از عبور از عرض خیابان اصلی به کوچه جنب فروشگاه کوروش می پیچد .

دود از ساختمان سینما اتلانتیک بیرون می آید . چند کارگر سراسیمه از ساختمان سینما خارج میشوند و دقایقی بعد ، زمانیکه هوا گرگ و میش است ماشین های آتش نشانی در محل حضور دارند . دامنه حریق بزرگ است و مهیب و خیلی زود به طبقه بالا که سینما در آن قرار دارد میرسد . حسین و شهاب با دیدن شعله های آتش و دود همراه با هیاهوی ماشین



های آتش نشانی و کنترل محل که کسی در آن دیده نمی شود . نوار های چسب را از روی پلاک ماشین برداشته و سوار اتوموبیل میشوند .

**حسین :** بریم و خبر خوش را به حاج آقا بدیم .

**شهاب :** بچه ای ... تا حالا حاج آقا از ماجرا با اطلاع شده .

**حسین :** بابات بچه اس .... حاج آقا تا لنگ ظهر می خوابه .. ساعتتو نگاه کن ، شش صبح نشده . اتوموبیل آنها از کوچه جنب فروشگاه کورش خارج و با هدایت پلیس که خیابان پهلوی را بسته بسمت شمال حرکت می کند .

انعکاس خبر آتش سوزی در نشریات : امروز صبح سینمای مدرن و ممتاز اتلانتيك همراه با کاباره باکارا ، یکی از مجلل ترین کاباره های خاور میانه بر اثر اتصال سیم های برق !! در آتش سوخت . خوشبختانه در این آتش سوزی مهیب خسارت جانی ببار نیامده است .

تلفن روی میز به صدا در می آید . صدای حسین از داخل حمام بگوش میرسد

**حسین:** اقدس ... اقدس .. من دستم بنده ببین کیه

زنی با شکل و شمایل زنانی که در کافه های لاله زار آواز خوانده یا می رقصند با پوششی سبک که بدن او را عریان نشان میدهد از اتاق خارج شده وگوشی را بر میدارد

**اقدس :** الو ... بفرمائید

**شهاب :** توئی جیگر ..... خوش میگذره ... حسین خونه اس ؟

**اقدس :** آره ... جات خالی ... خیلیم خوش میگذره ... به کوری چشم تو دیروز حسین یه دست بند طلا برام خرید ... باید ببینی و یاد بگیری که تو معرفت داری یا اون ...

صدای حسین از داخل حمام

**حسین** : اقدس با کی حرف میزنی .... کیه ؟

**اقدس** : دوست جوون جوونیت شهاب خانه

**حسین** : با هاش حرف بزن ... من آدمم

**اقدس** : شهاب جوون ... حسین الان میآد ... راستی زری خالدار سراغتو میگرفت . بهش بگم دور و برت نیلکه ؟

**شهاب** : به تو چه زن ... که به کار همه کار داری ... ایکاش یک هزارم وفای زری را تو داشتی ...

در این موقع حسین در حالیکه از کمر به پائین خود را در حوله پیچیده وارد اتاق میشود و گوشی راز اقدس میگیرد . اقدس با لوندی خودش را به حسین مالیده و وارد آشپزخانه میشود .

**حسین** : بنال ... چه خبر

**شهاب** : امروز حاج آقا یه ماموریت جدید داده .. باید بریم جنوب ... فکر می کنم باید بریم آبادان . راست و ریس کن که ده روزی از پیش عشقت دور بمونی .

**حسین** : فقط تو و من میریم یا سید رضا صمیمی خواه هم میآد ؟

**شهاب** : نمیدونم .. شاید دوتائی رفتیم .. چهارشنبه کار ها را ردیف می کنیم و پنجشنبه صبح راه می افتم .

**حسین** : با ماشین میریم یا اتوبوس ؟

**شهاب** : خره ... مگر میشه با اتوبوس مواد برد . با ماشین میریم با یه پژو

**حسین** : با پژوی خودمون ؟

**شهاب** : نه .. با یه پژوی مدل بالاتر که حاج آقا میده

صدای اقدس از داخل آشپزخانه

اقدس : حسین جون ... تو ، تخم مرغ عسلی میخوری یا املت درست کنم ؟

حسین : من رفتم ... اقدس صدام میکنه .. کجا باید ببینمت ؟

شهاب : خوب معلومه ... مغازه آقا موسی ... چهار شنبه سه بعدازظهر حسین به سمت آشپز خانه رفته و وارد آن میشود . از پشت اقدس را بغل کرده و میگوید :

حسین : میشه بجای تخم مرغ تو را خورد !!

اقدس : چرا نمیشه .. اول صبحانه بخور ... اما خودت را سیر نکن تا برای من هم جا داشته باشی ...

حسین دست اقدس را گرفته و به سمت اتاق خواب میبرد .

میدان توپخانه به سمت ناصر خسرو . حسین بروجردی و شهاب در داخل اتوموبیل .

شهاب : امروز مواد را میگیریم و فردا صبح میریم جنوب

حسین : مقصد نهائی کجاست ؟

شهاب : آبادان

حسین : مگه نمیشد مواد را همانجا تهیه کنند که ما این همه راه نریم ؟

شهاب : تو آبادان پرنده پرواز کنه .. ساواک متوجه میشه . بخاطر این ، حاج آقا خواسته که همه چیز از بیرون برده بشه . تازه به ما چه ... ما پولمونو میگیرم .. ضامن خیر و شرش که نیستیم .

اتوموبیل وارد خیابان ناصر خسرو میشود و مقابل مغازه موسی خان بهنام می ایستد . پس از پارک ماشین آندو وارد مغازه میشوند .

**شاگرد مغازه :** سلام آقایون ... موسی خان منتظرتونه

شهاب و حسین از پله ها پائین رفته و وارد زیر زمین میشوند .

روی میز وسط انبار شش شیشه نشکن یک لیتری از مواد زرد رنگی قرار داشت . در کنار آنها چند اسفنج نیز گذاشته بودند .

**موسی خان :** سلام بچه ها ... سفارش این بار سنگینه .. خیره .. مگه میخواهید مجلس را منفجر کنید ؟

خنده حسین و شهاب

**شهاب :** نه موسی خان ... راهمون دوره .. نمی خواهیم مرتب بریم و بیائیم .

**موسی خان :** جمشید .. جمشید .. پیر یه توک پا برو مغازه آقای ابطحی و یک بسته ای رو که ایشون بهت میده بگیر و بیا .

**شاگرد مغازه :** بالا کسی نیست ، ایراد نداره ؟

**موسی خان :** نه .. زودتر برو

موسی خان خطاب به حسین و شهاب :

**موسی خان :** این شیشه ها را باید در اسفنج پیچید و دور از هم نگهداشت . من براتون شش تا بانکه هم خریده ام . برای استفاده نیم کیلو از این ماده زرد را با صد گرم از پودری که جمشید میآره قاطی می کنید . بعد کافیه روی اون به میزان کافی بنزین و یا بهتره بنزین هواپیما بریزید و با هاش یک شهر را به آتش بکشید . این مواد تا همه چیزو نسوزوند ، خاموش بشو نیستند .

**شهاب :** موسی خان باید داخل ماشین بگذاریم یا بیرونش ؟

**موسی خان :** قدر مسلم بیرون . یه محفظه زیر سپر عقب بهترین جا میتونه باشه . تا موقعیکه این دو ماده از هم دور باشند و کبریتی بهشون نخوره خطری ندارند .

شاگرد مغازه با یک بسته یک کیلوئی که آنهم در شیشه نشکن قرار دارد و حاوی پودر سفیدی است وارد میشود .

**موسی خان :** همه چیز حاضر است ... به امید حق .. هر چه زودتر ایران از شر محمد رضا شاه رها میشود !!!

**شهاب :** موسی خان شما دیگه چرا ... ایران که برای یهودیان قبله عالمه تمام بازار دارو فروش ها که قبضه دست شماست ... تمام قماش فروشی ها که دست شماست ... تمام طلافروشی هم که مال شماست .

**موسی خان :** من بهترشو میخوام . اینم شد مغازه .. مغازه باید دست کم سه دهنه داشته باشه و بر خیابان ناصر خسرو باشه .

حسین و شهاب بسته مواد آتش زا را تحویل گرفته و از مغازه خارج میشوند ، و آنها را در صندوق عقب اتوموبیل جا میدهند .

**حسین :** حالا کجا باید برویم ؟

**شهاب :** اول بریم بوذر جمهری ، بنگاه مصالح ساختمانی حاج آقا رحمانی و بعدش بریم برای جا سازی مواد .

اتوموبیل آنها در خیابانهای تهران که بسوی بوذر جمهری میرود .

**شهاب :** حسین... تو راجع به حاج آقا رحمانی چی میدونی ؟

**حسین :** خر مقدس تر از این آدم تو عمرم ندیدم ... از اعضای مهم هیت موتلفه اسلامی است . آدم خطرناکی است که هیچ رحم و مروتی نداره .. اگر شنیدی که سر بچه هاشو بیخ تا بیخ بریده تعجب نکن . مبادا مقابل اون شوخی کنی . قسمش خمینیه .

**شهاب :** بچه ای ...

**حسین : از ما گفتن**

**شهاب : گردانندگان اصلی هیت متلفه اسلامی کی ها هستند ؟**

**حسین :** تا اونجائی که من میدونم ، یه دکتر اطفاله بنام علی اکبر ولایتی ، برادران توکلی ، احمد و ابوالفضل ، آیت الله میر محمدی ، آیت الله مومن ، آیت الله احمدی میانجی ، آیت الله راستی کاشانی ، عبدالله معزی ، دکتر عبدالله جاسبی ، اسدالله بادامچیان .... خیلین ... عسگر اولادی .... آره جیبب الله دبیر شه .... آیت الله واعظ طبسی ..... خیلین .... علی اکبر پرورش سر دبیر نشریه اونهاست .

اتوموبیل آنها مقابل بنگاه مصالح ساختمانی می ایستد . شهاب داخل بنگاه میشود و حسین از داخل ماشین نظاره گر صحبت او با حاج آقا رحمانی است . هردوی آنها بیرون آمده و سوار اتوموبیل میشوند .

**شهاب : سلام حاج آقا**

**حسین :** حسین برو جردی از زیارت شما خوشوقتم

حاج آقا جوابی نمیدهد . حسین که پشت فرمان است از داخل آینه نگاهی به شهاب که صندلی عقب نشسته می کند و شهاب با گزیدن لبش اشاره به خاموشی دارد .

**حسین : کجا باید بروم ؟**

**شهاب :** برو کوچه امامزاده یحیی

اتوموبیل داخل کوچه امامزاده یحیی می پیچد . سمت چپ کوچه یک انبار است که مقابلش انبار فرش هندی ها است . حاج آقا رحمانی در انبار را باز می کند و آنها داخل میشوند . کنار انبار یک اتوموبیل پژوی سفید رنگ مدل بالا قرار دارد .

**حاج آقا رحمانی :** با این ماشین میرید ... هر کاری هم که لازمه همین جا می کنید .. تو داشبورت ماشین بیست هزار تومن گذاشتم .. فکر نمی کنم بیشتر لازمتون بشه . من میرم و بیست دقیقه دیگه بر میگردم . تو دفتر نوشابه و شیرینی هست . از خودتون پذیرائی کنید تا من برگردم . در را می بندم .

رحمانی از انبار خارج میشود . حسین و شهاب داخل دفتر شده و از داخل یخچال کوچک کنار دفتر نوشابه در می آورند و با بیسکویت مادری که روی میز است شروع به خوردن و نوشیدن می کنند .

**شهاب :** حاج آقا گفت : کار جا سازی مواد را اینجا انجام بدیم.

**حسین :** وقتی برگشت و کارش با ما تموم شد ، اینکار را می کنیم . وقت زیاد داریم . فقط یادت باشه کلید انبار را از اون بگیریم که صبح وقتی خواستیم ماشین ها را عوض کنیم مشکل پیش نیاد .

در انبار باز میشود و رحمانی با یک آخوند عمامه سیاه عینکی وارد میشود . شهاب رو به آخوند تازه وارد کرده و میگوید :

**شهاب :** برادر حسین بروجردی که با من به آبادان می آید . حسین دستش را بسوی آخوند دراز می کند و میگوید :

**حسین :** حاج آقا ...

**آخوند تازه وارد :** عبدالله



آخوند عینکی .... حاج عبدالله ، یا آخوند سید علی خامنه ای

در این موقع حاج رحمانی اوراق و سند پژوهی جدید را در آورده و آنرا  
به شهاب میدهد

رحمانی : از این لحظه ماشین بنام توست . تمام کارهای محضری اش  
تمام شده . پس از انجام ماموریت برای خودت نگهدارش .

شهاب : خیلی ممنون حاج آقا . صبح ما ماشین را از اینجا برداریم ، اگر  
اینطور است بما کلید بدهید .

رحمانی : نه فردا صبح شما ماشین را از گاراژ اکبر یک دست توی  
خیابان شوش برداشته و ماشین خودتان را آنجا پارک می کنید .

آخوند تازه وارد به شهاب و حسین نزدیک میشود و یک پاکت مهر و موم  
شده را به آنها میدهد .

آخوند عبدالله : وقتی رسیدید آبادان ، این امانت را به دست حجت  
الاسلام موسوی تبریزی ، یا حجت الاسلام جمی بدهید . فرق نمی کنه .

شهاب و حسین مشغول جا سازی مواد شده و رحمانی و آخوند عبدالله در  
دفتر مانده و مشغول صحبت میشوند .

حسین : راستی اسم فامیل آخوند عبدالله چیست



شهاب : بعدا می فهمی

آخوند عبدالله به شهاب و حسین نزدیک میشود و میگوید :

آخوند عبدالله : من فکر کردم که ممکن است در آبادان شما نیاز به کمک داشته باشید ، بنابراین محمود با شما می آید و سید رضا با هواپیما آمده و در آنجا به شما ملحق میشود .

شهاب : حاج آقا کدوم محمود .... محمود سموات

آخوند عبدالله : آره

خیابان شوش ، گاراژ اکبر یکدست – هشت صبح

شهاب و حسین با گاراژ دار محل ، اکبر کنار پژوی سفید ایستاده اند که محمود که قیافه حبشی دارد از تاکسی پیاده میشود . او یک کیف دستی کوچک همراه دارد .

شهاب : چطوری محمود سیاه

محمود : خوبم ... از اینکه تو و حسین را می بینم خوشحالم . حاج آقا گفت: سید رضا هم می آید . باید منتظرش بشیم ؟

شهاب : تو که میدونی اون با هیکل خرسش تو ماشین جا نمی شه ، در ضمن امکان نداره اون بتونه بیست و چهار ساعت تو ماشین دوام بیاره . اون با هواپیما میآد .

حسین پشت فرمان اتوموبیل نشسته و از در گاراژ خارج میشوند .

حرکت اتوموبیل از اتوبان قم – رد شدن از قم - عبور از اراک – نزدیکی های بروجرد . محمود در صندلی عقب خواب است .

شهاب : حسین ... به چالانچولان که رسیدی بایست ، غذاش حرف نداره

**حسین** : اسم قحطی بود که چاله چوله گذاشتند ؟

**شهاب** : یه چلو کباب داره که انگشتاتو با هاش میخوری . به اسمش چکار داری .

اتوموبیل آنها از جاده خارج شده و در محوطه جلوی رستوران می ایستد . هر سه از اتوموبیل پیاده میشوند . حسین ماشین را دور زده و نگاهی به سپر عقب می کند .

سر نشینان دو اتوبوس داخل رستوران هستند . در ازدحام داخل رستوران گارسن ها با سرعت مشغول سرویس دهی هستند . شهاب ، حسین و محمود کنار شیشه که از آنجا میتوانند ماشین خود را ببینند ، می نشینند . گارسنی به آنها نزدیک میشود .

**گارسن** : خوش آمدید ... چی میل دارید ؟

**شهاب** : من چلو کباب سلطانی با دوغ میخورم

**حسین** : برای منم چلو کباب سلطانی با کوبیده اضافه و دوغ ... و برای این کاکا سیاه دوتا کوبیده کافیه !!!!

**محمود** : بخشکی بیمزه ... داداش قربون دستت ... چلوکباب سلطانی منو با دو تا کوبیده اضافی و گوجه و پیاز و ریحون مفصل بیار... دوغ یادت نره

**شهاب** : سفارش غذات با خودته ... حاج آقا پولشو نمیده ...

**محمود** : ایرادی نداره ..

آنها غذا را خورده و پس از دادن پول آن که شهاب می پردازد به سمت اتوموبیل میروند .

**محمود :** خدایا شکر ... تنها آرزوم اینه.... پیش از مردن ... خدا منو از این دنیا نبره .....

خنده هر سه تن .

**شهاب :** حسین تو خسته ای ... من تا اندیمشک را رانندگی می کنم .شب را در اندیمشک مونده و صبح زود راه می افتیم .

آنها سوار اتوموبیل شده و به راه می افتند .

**حسین :** محمود ... از موقعیکه راه افتادیم .. تو خواب بودی .

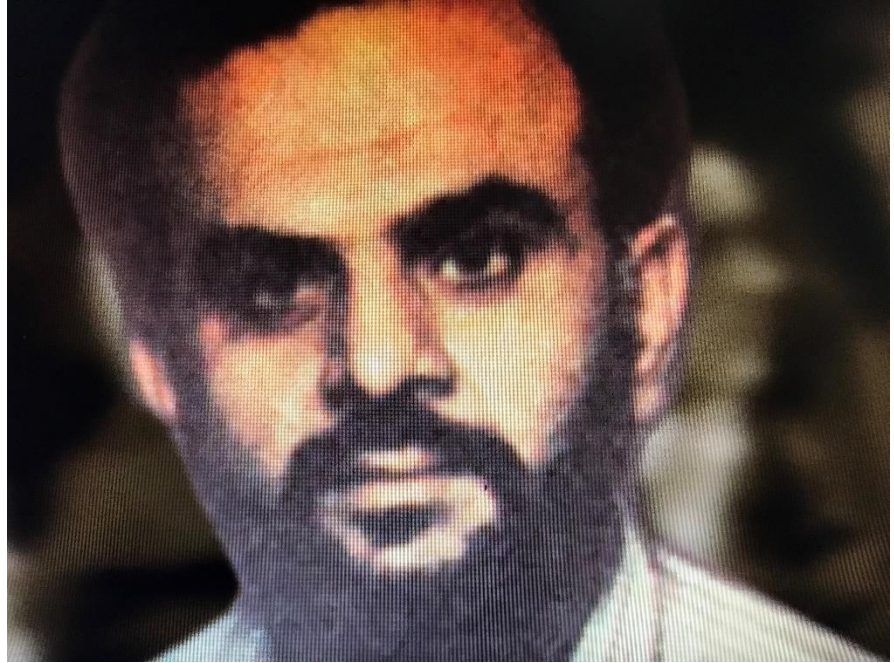
**محمود :** چهل و هشت ساعت بود که نخوابیده بودم . سه روز پیش حاج آقا منو فرستاد قزوین تا یه سینما آتش بزنم .بعدش گفت تا کلی اعلامیه ی آقا خمینی را که از نجف اومده بود تکثیر و به تاکستان و خدابنده ببرم . دیروزم از بابل بر گشته بودم . اونجا ساختمان حزب رستاخیز را آتش زدم . دلم برای سرایدار پیرش سوخت . دنبال عینکش می گشت که یهو گر گرفت . فکر می کنم سوخت ... خدا بیامرزش !!!

برای مدتی سکوتی سنگین بر اتوموبیل و سرنشینان آن حاکم میشود .

حرکت اتوموبیل در جاده با زوایای مختلف .

از دور چراغ های شهر اندیمشک به چشم میخورند . اتوموبیل به محوطه مسافرخانه ای جنب گاراژ تی بی تی وارد میشود .

آبادان – منزل بزرگ و اشرافی حاج محمد رشیدیان آموزگار و مدرس قرآن در مسجد اصفهانیهای آبادان که پس از فتنه ی خمینی ، نماینده مجلس شورای اسلامی شد .



حاج محمد رشیدیان

پسر ده ساله ای در حیاط بزرگ خانه فوتبال بازی می کند که رشیدیان وارد میشود .

مهدی پسر رشیدیان : سلام آقا جون

رشیدیان : کی خونه اس ؟

**مهدی :** مامان امروز با بتول خانم رفتند سید عباس برای زیارت . خاله محبوبه خونه اس .

زن جوانی از پشت شیشه به رشیدیان دست تکان میدهد .

**رشیدیان :** مهدی چند وقته سینما نرفتی .... بیا این پولو بگیر برو سینما ..

مهدی در حالیکه شوت محکمی به توپ میزند ، خوشحال میگوید :

**مهدی :** اوخ جون

رشیدیان وارد خانه میشود . محبوبه خواهر زن رشیدیان که مدتی است از شوهر معتادش سجاد ، طلاق گرفته و پیش خواهرش مهری زن رشیدیان زندگی می کند ، با سینی که درون آن لیوانی شربت با یخ قرار دارد . جلو آمده و میگوید :

**محبوبه :** سلام حاج آقا .... مهری گفت ... شما کلاس قرآن دارید و میرید مسجد . بفرمائید ... خنکه ...

**رشیدیان :** اتفاقا من اومدم خونه که با شما صحبت کنم

**محبوبه :** خیره حاج آقا

**رشیدیان :** قدر مسلم خیره ..... من مطمئن هستم که بانوی عقیقه ای مثل شما گناه و ثواب حالیش میشه ... میدونه که معصیت و نافرمانی از دستور های خدا و پیامبر چه عقوبت های سختی به دنبال داره

محبوبه نگران ، در حالیکه چادرش را بیشتر بخودش چسبانیده و رویش را بیشتر میگیرد میگوید :

**محبوبه :** حاج آقا ... خدا مرگم بده ... مگر کار زشتی از من سر زده ...

**رشیدیان :** نه ... نه .. زبانم لال ..... میدانید که محیط خانه بسیار مقدس است و زندگی که در آن گناه و معصیت نباشد چقدر دلچسب ... مسئله ...تنها رضای خدا است .... میدانید ، من هنوز با شما محرم نشده ام .

خوب انسان است و نگاهش به همه چیز می افتد، آن وقت سر و کله شیطان و معصیت و گناه پیدا میشود و من آدمی نیستم که تن به گناه بدهم . خوشبختانه اسلام عزیز برای هر مشکلی ، راه حلش را گذاشته ... از آنجائیکه ... همانطوریکه شما میدانید در تمام آبادان مرا می شناسند و اگر روحانی بودم تا حالا تمام چهار صد هزار مردم آبادان مریدم میشدند .  
**محبوبه : البته ... حاج آقا ... مردم که اشتباه نمی کنند .**

**رشیدیان :** بنا به گفته حضرت کاشف الغطا ، صیغه یا متعه از مهمترین برکات عالم اسلام ، بخصوص جهان تشیع است . هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی و کمترین زیانی چه دنیوی و چه اخروی ندارد .

صیغه به عنوان یک قانون ثابت و ابدی اسلام ، بما لطف می کند که مرتکب گناه و معصیت نشویم . خواهر زن عزیزم ... میدانی اگر من به تو نگاه کنم و تو به من محرم نباشی ... در جهنم تو را از موهابیت آویزان می کنند و به کامت شیره تلخ درخت زقوم می ریزند تا روده هایت پاره و پوره شود .... وحشتناک است ... دیدن عزیزی را که آدم دوست دارد و به این روز بیفتد به خدا سوگند .. اگر تمام مسلمانان جهان دستورات حیات بخش اسلام عزیز را به کار می بستند ... دنیا گلستان میشد و مسلمین عظمت و سر بلندی گذشته ی خود را باز می یافتند .

محبوبه جان ... صیغه رحمتی است از ناحیه خداوند بر امت محمد سلام علیه ... خداوند درسوره البقره می فرماید .. آیا چیز خوب را رها کرده و چیز بد را بجایش می پذیرید . امروز من با کلام خدا ... نه کلام خودم از شما می خواهم بخاطر دوری از گناه و معصیت صیغه من بشوید تا زیر تاق این خانه با هم محرم باشیم . البته لزومی ندارد که مهری بداند .... زنها ذاتا حسود هستند ... من ماهیانه شما را صیغه می کنم .. چه در آینده اگر جوان خوشبختی سر راه شما قرار گرفت ... از نظر شرعی مشکلی پیش نیاید . حالا من از شما محبوبه خانم عزیزم سؤال می کنم : آیا

حاضرید به ادای گرفتن یک شاخه گل به مدت یکماه به صیغه من محمد رشیدیان در آئید .

**محبوبه :** بخاطر حفظ سنت های اسلامی ... بله

رشیدیان ، چادر از سر محبوبه بر داشته و او را به آغوش می کشد و او را به سمت اتاق خواب میبرد .

خانه رشیدیان – هفت شب همان روز

بر سر سفره ای که روی زمین پهن کرده اند ، رشیدیان ، حسین بروجردی ، شهاب ، محمود و سید رضا نشستند .

**رشیدیان :** موقع آمدن... با مشکلی که بر نخوردید ؟

**حسین :** خوشبختانه خیر ... خیلی امن اومدیم

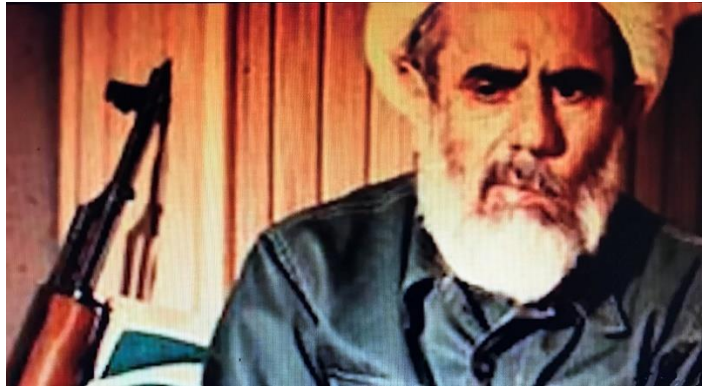
**رشیدیان :** بنا بود ، نامه ای از حاج آقا به ما برسد ؟

**شهاب :** نامه را آوردیم ... ولی حاج آقا گفت بدیم به دست حجت الاسلام جمی یا حجت الاسلام سید حسین موسوی تبریزی .

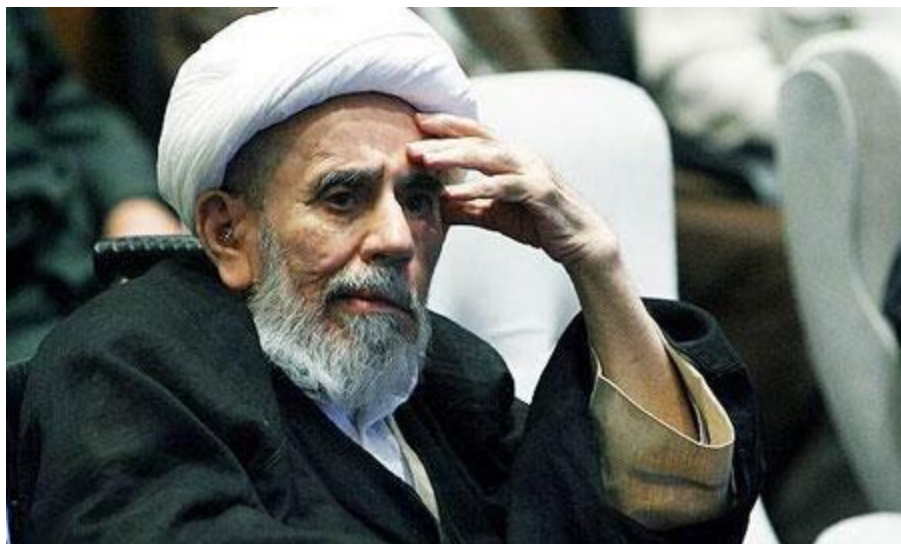




حجت الاسلام غلامحسين جمى







آیت الله غلامحسین جمی - امام جمعه آبادان پس از فتنه خمینی



حجت الاسلام سید حسین موسوی تبریزی ، امام جمعه مسجد اصفهانیهای آبادان ، قاضی شرع دادگاه متهمان سینما رکس ، نماینده مجلس شورای اسلامی و رئیس مجمع محققین حوزه علمیه ی قم . فرتور های زمان انقلاب و امروز

رشیدیان : هر دوی آنها امشب به اینجا می آیند .

**مهدی :** آقا جون .... آقایان موسوی و جمی آمدند

رشیدیان از سر سفره بلند شده و به بیرون اتاق برای خوش آمد گوئی موسوی و جمی میروند . برگشت آنها طول می کشد .

**شهاب :** مثل اینکه مذاکره را زود شروع کردند .

**حسین :** من از این رشیدیان اصلا خوشم نمی آد ... خیلی .....

با صدای سرفه شهاب ، رشیدیان با موسوی و جمی وارد میشوند .

حسین ، شهاب ، محمود و سید رضا از جا بر می خیزند .

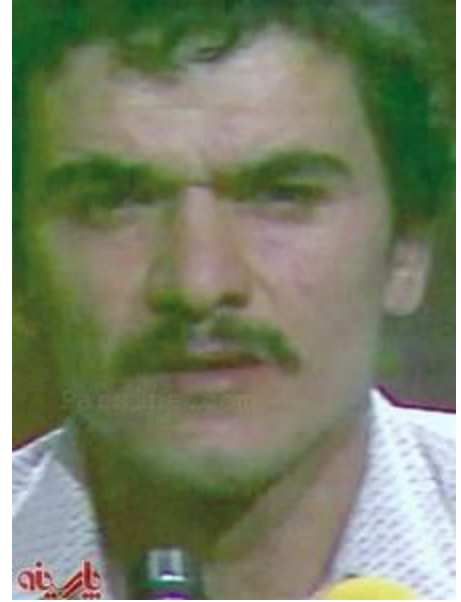
**جمی :** آقایون ... بفرمائید .. خسته نباشید

**شهاب :** خیلی ممنون ... خیلی راحت اومدیم ... به تنها جائی که فعلا کار ندارند .. جاده هاست .

**موسوی تبریزی :** به سلامتی مواد را آوردید ؟

**شهاب :** بله ... حاج آقا .... فقط کمی وقت لازمه تا از جاسازی درش بیآریم .

**موسوی تبریزی :** عجله ای نیست ... سر فرصت اونو در آرید ، رابط ما که اسمش حسین تکبعلی زاده است اونو تحویل میگیره .گفتم اون امشب بیآد اینجا که با هاتون آشنا بشه .



حسین تکبعلی زاده ، متهم ردیف اول آتش سوزی سینما رکس

شهاب نامه حاج عبدالله و حاج رحمانی را به موسوی تبریزی میدهد .  
موسوی زیر و روی نامه را کنترل می کند تا مطمئن شود نامه ها باز  
نشده اند .

همگی مشغول خوردن شام هستند که حسین تکبعلی زاده وارد میشود .  
کسی از جایش بلند نمی شود . تکبعلی زاده کنار سفره می نشیند .

**جمی :** پسر حسین شام خوردی ؟

**تکبعلی زاده :** بله حاج آقا

**موسوی :** این حسین آقای ماست که قراره بسته ها را تحویل بگیرد .  
موقع تحویل دقت کنید کسی شما را نبیند . ساواک توی این شهر بر  
خلاف شهر های دیگه قوی است .

**جمی :** بهتره انتقال مواد همین جا توی خانه آقای رشیدیان که امنه صورت بگیره .

**تکبعلی زاده :** حاج آقا ما خودمون ترتیب کار را میدیم .

**موسوی تبریزی :** آقایون ... شما که لطف کردید و از تهران آمدیدید. آیا به ما کمک می کنید ؟

**شهاب :** راجع به آتش زدن سینما در آبادان .. بما ماموریتی محول نشده ولی بخاطر تجربه ای که در آتش زدن سینما های تهران و شهرستانها داریم با کمال میل ، تجربیات خودمونو در اختیار شما میگذاریم ... تازه اگه حاج آقا از تهران به ما بگه .... اینکارو اینجا انجام میدیم .

**رشیدیان :** راجع به آتش زدن سینما در آبادان به شما برادران ماموریتی محول نشده ، ولی اگر ما چیز دیگری بخواهیم ... میتوانیم روی کمک برادران حساب باز کنیم ؟

**شهاب :** تا اون کمک چی باشه ؟

**رشیدیان :** ما اینجا یه سر خر ... یه موی دماغ داریم که فعالیت های ما را کند کرده ... می خواهیم از شرش راحت بشیم .

**شهاب :** اون کیه ؟

**رشیدیان :** سر تیپ رزمی

**شهاب :** شوخی می کنید

**رشیدیان :** نه خیلیم جدی میگیریم ... پس از کشتار قم ... آیات عظام اونجا فتوی قتلشو دادند .

**حسین برو جردی :** کار ما فقط آتش زدنه ... همین ... تا امروز کسی را ترور نکرده ایم .

**شهاب :** حسین راست میگه .... من مطمئن هستم که شبها سر تیپ رزمی با محافظ می خوابه ... بهترین کار اینه که شما محافظان سر تیپ را بخرید .

**رشیدیان :** بسیار خوب ... از راهنمایی برادران متشکریم ... خودمان فکری برای نابودی این جلاد می کنیم .... بر گردیم سر اصل مطلب .

**جمی :** البته باید بدانید که کار ما باید با سایر شهرها تفاوت داشته باشه . مردم شهر های دیگه همشون تو خیابونها هستند ... ولی مردم آبادان کوچکترین تکانی برای انقلاب اسلامیشان نخورده اند .

**موسوی تبریزی :** برادر رشیدیان ما چند تا سینما در شهر داریم ؟

**رشیدیان :** ما در این شهر بنا به گفته امام خمینی پانزده تا جرثومه فساد داریم که جوانان ما را منحرف می کنند . پنج تا از این سینما ها تاج ، نفت ، گلستان ، بهمنشیر و پیروز که وابسته به شرکت نفت هستند .

**حسین بروجردی :** که صلاح نیست طرفشون بریم .

**رشیدیان :** و مابقی که عبارتند از : شیرین ، خورشید ، رکس ، متروپل ، نیاگارا ، شهناز ، ساحل ، ایران ، کیهان و سهیلا .

**محمود :** سانس سینما خیلی مهمه . باید وقتی انتخاب بشه که کسی توی سالن نباشه ... مثل سینماهایی که ما آتش زدیم .

**موسوی تبریزی :** اتفاقا عکس ..... باید سینمائی انتخاب بشه که سانس دیر وقت داشته باشه با کلی تماشا چی ...

شهاب ، حسین بروجردی ، محمود و سید رضا بهم نگاه می کنند .

**سید رضا :** یعنی بناست ... کسی آسیب ببینه ؟

**جمی :** مردم بی حال آبادان را باید یه جوری بیدار کرد . ببینید ... آقایون ایران در آتش انقلاب شکوهمند اسلامی ما میسوزه ... تمام اقشار مردم از روشنفکران ، دانشگاہیان ، روزنامه نگاران ، نویسندگان ، شعرا ،

سازمانهای حقوق بشر در سراسر جهان به دادخواهی مردم مظلوم و امت مسلمان ماو اسلام مورد تهاجم گرفته از سوی شاه خائن بر خاسته اند و ما نگران جان تعدادی بی تفاوت در این شهر هستیم که نسبت به آرمانهای اسلام خواهانه و حفظ احکام دین مبین اسلام هیچگونه علاقه ای ندارند .  
موسوی تبریزی : حاج آقا رشیدیان ، این سینما ها چند تا خدمه دارند ؟  
رشیدیان : چهل و چهار تا .

حسین بروجردی : محل سینما خیلی مهمه ... ترافیک .... رفت و آمد ... دور و بر سینما ....

رشیدیان : سینماهای تاج و نفت که در محله بوارده جنوبی قرار دارند ، فقط مخصوص کارکنان شرکت نفت است و مردم عادی حق رفتن به آنها را ندارند . سینما تاج را انگلیس ها ساختند و حتی آجر های آنها از انگلیس آوردند . سینما های بهمنشیر و پیروز رو باز هستند .

شهاب : شهر شما چقدر سینما رو دارد ؟

رشیدیان : تابستانها که هوا گرم است ... مردم برای فرار از گرما به سالن سینما ها پناه میبرند . سینماهای شرکت نفت ، ماهی هفتاد و پنج هزار و سینما های معمولی تا هفتاد هزار تماشاچی دارند .

مهدی پسر رشیدیان وارد اتاق شده و از پدرش سؤال می کند :

مهدی : آقاجون .. مامانم میگه از شما بپرسم بستنی و پالوده آماده کرده بیآرم ؟

رشیدیان : آره .... بیآر ..

جمی : آقایون ... نظرتون چیه .. برای شروع کار .. کدام سینما را آتش بزنیم ؟

موسوی تبریزی : به نظر من .. سینما سیهلا بسیار مناسب است .

رشیدیان : امر ... امر جنابعالی است ... ولی اجازه بدهید نظر این دوستان تجربه دار تهرانی هم جويا شويم .

مهدی با سینی ظرفهای بستنی و پالوده وارد میشود و جمع شروع به خوردن می کنند .

جمی : آقای تکبعلی زاده ، فردا صبح سینما های شهر را نشان آقایون میدهد تا برای شروع یکی را انتخاب کنیم .... هر چند امیدوارم پس از آتش زدن اولی ، کسی هوس سینما رفتن نکند . در ضمن به آگاهی آقایون برسانم که مدرسین حوزه علمیه ی قم ، دست ما را برای هر کاری باز گذاشته اند . آقایون خادمی و طاهری هم در اصفهان مطلع هستند ... ما تنها نیستیم .

شهاب : دیر وقته ... با اجازتون ما میریم مسافر خانه

رشیدیان : این موقع شب اصلا صلاح نیست . محمود ، جلب توجه نمی کند ولی شما آقایون بله . من گفتم توی دوتا اتاق براتون جا بیندازند . در ضمن حیاط خونه برای پارک ماشین امنه . راستی آقا سید رضا تو فرودگاه خرمشهر مشکلی که پیش نیومد ؟

سید رضا : نه ، برادر عبدالله خان لر قبا تو فرودگاه خیلی راحت منو رد کرد .

رشیدیان : عبدالله لر قبا قول داده به ما سوخت هواپیما بده .... برادر تکبعلی زاده ، نیشان را آوردی ؟ با برادر بروجردی برید پائین و مواد را تحویل بگیر .

حسین بروجردی با تکبعلی زاده برای جابجائی بیرون میروند .

شهاب : محمود تو هم برو به اونها کمک کن .

خانه در تاریکی فرو رفته ، شهاب از بستر بلند شده و می نشیند

**حسین بروجردی :** چته ... چرا نمی خوابی

**شهاب :** تشنمه

شهاب از جا بلند میشود و به سمت آشپزخانه میرود . چراغ آشپزخانه روشن است . محبوبه در حالیکه لباس سبکی به تن دارد از یخچال آب بر میدارد .

**شهاب :** می بخشید خانم .....

محبوبه وحشت زده ، حوله آشپزخانه را روی سرش می کشد .

**شهاب :** یادم رفت بگم : یاالله ... می بخشید ... خیلی تشنم بود ...

**محبوبه :** تقصیر من بود که براتون آب نگذاشتم .

**شهاب :** می بخشید ... شما همسر آقای رشیدیان هستید ؟

**محبوبه :** نه .... من خواهر زنشم .

**شهاب :** اسم من شهابه ، برای ماموریت از تهران به آبادان آمدم .

**محبوبه :** منم ... محبوبه هستم .... مگه آقای رشیدیان مامور دولته که پیش اون اومدید ؟

**شهاب :** اگه بگم ... آقای رشیدیان ... وزیر فرهنگه ... یا فرماندار و شهردار آبادان .. باور می کنی ؟

زنی با روسری در چهار چوب در آشپزخانه ظاهر میشود . او مهربی زن رشیدیان است .

**مهربی :** کی شهرداره ؟ ... کی فرمانداره ؟ محبوبه .. اون چیه سرت کشیدی ... چه مضحک شدی .



محبوبه : شهاب خان می گفت ... بزودی شوهرت فرماندار میشه .  
مهری : خدا از زبونت بشنوه ... یواش تر حرف بزنی ... رشیدیان بلند نشه .

شهاب : یه دنیا ممنون باعث آب

محبوبه : خواهش می کنم .

شهاب آشپزخانه را ترک می کند

مهری : محبوبه .... یارو بد چیزی نیست . سر نخو وصل کن

محبوبه : آجی تو چقدر بلائی

بازار کویتی ها آبادان – یک بعدازظهر

شهاب و حسین بروجردی و تکبعلی زاده در بازار راه میروند . آنها از بازار که خارج میشوند ، روبروی سینما رکس بوده و به سمت راست پیچیده و وارد یک رستوران کوچک بغل عرق فروشی جنب سینما میشوند .

تکبعلی زاده : جاسم ... جاسم ... سه تا از اون شربت های خنکت بیار حال کنیم .

جاسم : به چشم

تکبعلی زاده : شربت های جاسم حرف نداره

جاسم سه تا لیوان بزرگ روی میز آنها میگذاره

شهاب خطاب به تکبعلی زاده

شهاب : چی مصرف میکنی ؟

تکبعلی زاده : هر چی گیر بیاد ... هر وئین .... حشیش ....

شهاب : پولشو کی میده

تکبعلی زاده : رشیدیان و کیاوش

شهاب : کیاوش ... همون سید محمد که فرهنگیه

تکبعلی زاده : آره ... تو از کجا اونو می شناسی ؟

شهاب : چه جوری با هات آشنا شد ؟

تکبعلی زاده : منو ، فرج و فلاح و یدالله بذرکار که سه تا داداشش هستند به وسیله کیاوش به کلاس قرآن رشیدیان برده شدیم . بعضی موقع ها توی کلاس ، حجت الاسلام موسوی تبریزی و حجت الاسلام جمی هم حضور داشتند . اونا بیشتر راجع به شهادت حرف میزدند که اگه کسی در راه اسلام شهید بشه ، یکر است میره بهشت ... خیلی وقت ها من با داداش های بذر کار ساعت ها راجع به عشق هائی که میتونیم در بهشت بکنیم، صحبت میکردیم . آقا رشیدیان پول مواد منو میداد و می گفت : اگر کار هایم را درست انجام بدم .. ترتیب بستری شدن و ترک اعتیادم را میده .

شهاب : دیگه ... ازتون چه کارهائی می کشیدند ؟

تکبعلی زاده : پخش اعلامیه های آقای خمینی که از نجف می اومد .

شهاب : پدر و مادر داری ؟

تکبعلی زاده : از زیر بوته که عمل نیومدم .

شهاب : منظورم اینه ... زنده هستند

تکبعلی زاده : بابام معتاد بود ... یه روز مارو گذاشت و بی خبر غیبش

زد ... الانم مادرم زن یه نوشابه فروش شده .

شربت آنها تمام شده . حسین بروجردی پول آنها میدهد و از رستوران خارج میشوند .

**تکبعلی زاده :** با اجازتون ، یه پاکت سیگار بگیرم الان می آم .

تکبعلی زاده از عرض خیابان عبور می کند تا از سیگار فروش آنطرف خیابان سیگار بخرد .

**شهاب :** زرشک ... ببین با چه کره خر هائی کار می کنیم ... انقلاب ما را مشتی بنگی و هروئینی و بز هکار جلو می برند . این حجت الاسلام ها و آقای رشیدیان و کیاوش خیلی خر تشریف دارند که با اولین چکی که به گوش این هروئینی بخوره ، همشون لو میرند .

**حسین بروجردی :** برنامه چیه ؟

**شهاب :** یه دیدی به سینما سهیلا میزنیم ، بعد از ظهر هم دونفر میان که باید به آنها آموزش آتیش بازی بدیم .

خانه رشیدیان – سه بعداز ظهر

شهاب و حسین بروجردی وارد خانه میشوند .

**حسین :** شهاب ... من شدیدا به خواب بعداز ظهر نیازمندم .... با اجازت یه ساعتی می خوابم .

**شهاب :** باشه

شهاب وارد اتاق نشمین خانه میشود و روی مبلی می نشیند که محبوبه با لیوانی شربت و یخ وارد میشود .

**محبوبه :** هوا خیلی گرمه .... می چسبه

**شهاب :** کسی خونه نیست ؟

محبوبه : من هستم

شهاب : منظورم اینه ... آقای رشیدیان .... مهربی خانم ... نیستند ؟

محبوبه : نه ... اونها رفتند خرمشهر ... غروبی بر میگرددند .

شهاب : چه خوب

محبوبه : شهاب خان .... شما و دوستانتون ... اینجا ... تو آبادان .. توی

این گرما .. چکار دارید ؟

شهاب : نمی خوام حاشیه برم ... اصلا از دور زدن آدمها بدم می آد . من

و دوستام .. هر کاری می کنیم ، برای خلق الناسه . ما ها بی عدالتی را

نمی توانیم ببینیم . تبعیض را تحمل نمی کنیم . من .. یه عمو داشتم که

توده ای بود ... یه روز یه کتاب بمن داد که بخونم ... من چیزی ازش

سر در نیآوردم ... وقتی ازم پرسید از کتاب چی فهمیدم ... گفتم : هیچی

فقط یه عکس دیدم که یه بچه فلسطینی داره به طرف تانکهای اسرائیلی

سنگ پرت می کنه . عموم گفت : خوب ... تو همه چیز را فهمیدی ...

من طرفدار کسانی هستم که با دست خالی به جنگ کسانی میرن که تا بن

دندان مسلح هستند . اون منو میبرد به دولت آباد ... میبرد توی چادر و

کپر های اطراف شهر ری و فقر و فلاکت مردم را نشان من میداد . بعد

که منو میبرد خیابان فرشته و یا نیاوران ... می گفت .. در کشور ما همه

چیز ظاهر سازی شده ... مردم ما روی طلا خوابیده اند ... ولی بی

خوابی شون مال درد گرسنگی است .... من برای طبقات محروم که

حقشون خورده شده مبارزه می کنم ..... من .. جانم را در راه خمینی

میدهم که یک تنه با امپریالیسم خارجی و داخلی می جنگه ... به فکر

مردم مستضعفه .... ایکاش یه دفعه .. می رفتی و زندگی مردم توی

مسگر آباد و امین آباد را می دیدی .

محبوبه : همتون توده ای بودید ؟

شهاب : زبونتو گاز بگیر زن .... من تا امروز نمازم قضا نشده .

**محبوبه :** می بخشید ... نمی خواستم به شما توهین کنم .

**شهاب :** باشه .... راستی .. تو از خودت برام بگو

**محبوبه :** بابام تو اندیمشک مغازه فروش لوازم خونه ... مثل قابلمه ...  
اطو ... و این جور چیز ها داشت . من دوتا خواهر دارم که یکی اش ،  
مهری .. زن آقا رشیدیانه ... اون یکی اسمش فخری است که درس می  
خونه ... بابام خیلی متعصب بود .. اونم نمازش قضا نمی شد .. وقتی من  
تصدیق ششم ابتدائی ام را گرفتم ... گفت برای دختر شش کلاس درس  
کافیه ... چهارده سالم بود که منو دادند به سجاد پسر حاجی سلیمان که  
اون مغازه کتابفروشی داشت . تو خونه شوهر تونستم دیپلم طبیعی بگیرم  
تا اینکه سجاد به دام اعتیاد افتاد ... هر کاری میکردم ... ترک نمی کرد  
... دست زدن پیدا کرده بود ... جدا شدم ، مصادف شد با مرگ پدرم . با  
صلاحدید ، مهری خواهرم .. اومدم آبادان .. شاید کاری پیدا کنم .

**شهاب :** مطمئن هستم ... با فرو پاشی رژیم شاه همه چیز عوض میشه ..  
دیگه فقر تموم میشه ... اسارت تموم میشه .

**محبوبه :** تو اینطور فکر میکنی ؟

**شهاب :** مطمئن هستم .

**محبوبه :** اگه یه مشت گرسنه به قدرت برسند .. بعدش همین یه لقمه نون  
را از ما بگیرند .. چی ؟

**شهاب :** مگر روحانیون ما گرسنه بودند ؟ اونا همه وقت ... همه چیز  
داشتند . روحانیون ما که الان پرچمدار نهضت امام خمینی شدند .. فقط  
سنگ ملت محروم و فقیر ما را میزنند که چطور این همه منابع طبیعی  
دارند ولی نان برای خوردن ندارند . روحانیون می خواهند که جلوی یغما  
و غارتگری گرفته بشه . اونها مریدان حضرت علی هستند که میگه :  
کاخی درست نمیشه مگر صدها نفر کوخ نشین بشن . بگذار امام بیاد می

بینی که توی ایرون فقر ریشه کن میشه. همه میرن سرکار و اون موقع ما مجبور میشیم از خارج کارگر مسلمون استخدام کنیم.

**محبوبه:** مثل الان که کلی مستخدم فیلی پینی و کارگر و تکنسین کره ای داریم.

**شهاب:** من گفتم کارگر و تکنسین مسلمون

**محبوبه:** یاد آقا جونم می افتم ... با اینکه خیلی دین دار بود .. ولی همیشه می گفت: آخوند ها تنبل و مفت خورند ... اونا در حالیکه هیچ دانشی راجع به مملکت داری ندارند ، کشور ما را تکه تکه کردند ... بابام وقتی راجع به عهد نامه ترکمانچای حرف میزد ، بغض میکرد .

**شهاب:** امام خمینی با همه فرق میکنه .... بذار بیآد .. کشورمون بهشت میشه . گفتم دنبال کاری ... من توی گروه خودم .. نیاز به یک بانوی مومنه ایثار گر دارم ... وجود تو ... خیلی برای ما میتونه مفید باشه .

البته خیلی ها برای من کار می کنند . کلی کاسب کار دارم که اطلاعات جمع می کنند . من نمیذارم پس از پیروزی انقلاب شکوه مندمان ، غارتگرا به راحتی فرار کنند . من ازت می خوام برای شروع کارمون و بخاطر محرمیت ... تو صیغه ی من بشی .

محبوبه کمی خودش را جمع می کند .

**محبوبه:** ولی آقا شهاب ... من الان صیغه ی آقای رشیدیان هستم .

از پشت شیشه ، رشیدیان ، ناظر گفتگوی محبوبه با شهاب است .

خانه رشیدیان – ساعت پنج بعدازظهر

حسین تکبعلی زاده با جوانی به نام حیات وارد خانه میشوند .

مهدی پسر رشیدیان وارد اتاق شهاب و حسین بروجردی میشود .

**مهدی :** آقاجون میگه ... مهموناتون اومدن .

حسین در حالیکه کیف بند دار کوچکی را از کنار تختش بر میدارد به اتفاق شهاب از اتاق خارج و به زیر زمین خانه میروند . تکبعلی زاده ، فرج الله و یدالله بذر کار ورشیدیان در محل حضور دارند .

**رشیدیان :** آقایون .. طرز کار و نحوه استفاده از مواد را به این سه جانباز ورزمندگان اسلام یاد بدهید . من باید بروم ... در ضمن .. شهاب خان تا زمانیکه در خانه ی من هستید .... مراعات حرمت خانه و حلال و حرامی را بکنید . من هیچگاه با معصیت کنار نیآمده و نمی آیم . امروز حاج آقا از تهران تماس گرفتند و گفتند : مقداری ماهی جنوب نیاز است .. باید آنها را به تهران برسانید .

**شهاب :** حتما ... حاج آقا ... فراموش نمی کنم . بنا بود دونفر باشند .. حالا شدند سه نفر .

**رشیدیان :** دستور حجت الاسلام جمی است .

حسین کیف کوچکش را باز کرده و دو شیشه حاوی مواد زرد و سفید را خارج می کند

**حسین بروجردی :** شهاب تو میگی ؟

**شهاب :** نه خودت بگو ... حالم گرفتس .

**حسین :** این دو ماده .. بدون ترکیب با هم بی بخارند ... ولی موقعیکه با تر کیب میشن ، میتونند یه شهری را به آتش بکشند . از این ماده سفید باید به زرده اضافه کرد . اگر کم قاطی کنید . زمان آتش سوزی طولانی میشه ... اگر زیاد قاطی کنید ... شعله هاش سر به آسمون میکشه ...

توصیه همیشه روی پارکت ... موکت .... پارچه ریخته بشه . برای سینما آتش زدن ... بهتره چهار حجم پودر زرد رنگ را با یک حجم پودر سفید قاطی کنید ... بعد اونو روی موکت بریزید ، با استفاده از بنزین ، شعله اول را روشن کرده و مابقیشو بسپارید به این ترکیب....بعدش یه آتش بازی حسابی را تماشا کنید . این ماده تا زمانیکه همه چیز را نسوزاند .. خاموش بشو نیست . آب وپودر و کپسول اطفای حریق برایش کارساز نیست .

حالا کجا می خواهید اونو امتحان کنید ؟

**تکبعلی زاده :** آقای کیاوش .. آدرس یک خوکدانی در راه آبادان به خرمشهر را بما داده که این مواد را در آنجا امتحان کنیم . البته متولی مسجد اصفهانی ها .. علی محمدی هم می آید .

حجت الاسلام جمی گفته .. محمدی باید ناظر تمام کار ها باشد

تکبعلی زاده و برادران بذر کار مواد را گرفته و از زیر زمین خارج میشوند .

**حسین :** این یارو ... رشیدیان .. چی می گفت . معصیت چیه ؟ حرمت خونه چیه ؟ از اینجا ماهی جنوب به تهران ببریم دیگه چه صیغه ای است ؟

**شهاب :** گوه زیادی میخوره .... من چهار کلمه با خواهر زنش حرف زدم .. ببین چه جنگولک بازی در میاره .... حروم لقمه ... زن بخت را صیغه کرده ... هم از آخور میخوره ... هم از توبره . ماهی هم اسلحه اس که باید ببریم تهرون .

**حسین :** با چی ؟

**شهاب :** با ماشین ... باید جاسازی کنیم .



**حسین : کجای ماشین ؟**

**شهاب : توی صندلی ها**

مسجد اصفهانها- جمعیتی زیر یک صد تن پس از اقامه نماز مغرب و عشاء به سخنان حجت الاسلام جمی گوش می کنند .

**جمی :** ... من از امام زمان خجلم ..... من از امت شهید پرور قم ، اصفهان ، تبریز ، مشهد ، تهران خجلم .... آقایون ، من خواب ندارم ... نمی توانم نفس بکشم

علی محمدی ، متولی مسجد با صدای بلند گریه میکند و چند تن به تبعیت از او گریه می کنند

**جمی :** دیشب دو بزرگوار خضر نبی و سید عباس که زیارتگاه آنان موجب برکت آبادان و مردم ماست به خوابم آمدند ... هر دو بزرگوار گریه میکردند .

گریه حضار

**جمی :** بزرگواران از من خواستند تا تربت پاک آنها را از این شهر به جای دیگری ببرم که ناظر این همه بی غیرتی نباشند .

گریه شدید حضار

**محمدی :** صلوات

**حضار :** اللهم صل علی محمد و آل محمد

**محمدی :** تکبیر

**حضار :** الله اکبر ... الله اکبر ... خمینی رهبر

**جمی:** مردم ... شما در خوابید ... اسلام عزیز را از ما گرفتند و بجای آن فرهنگ عریانگری و الکلیسم را به ما دادند ... به ما فحشاء دادند ...

بروید ببینید ... الان بجای اینکه خانه خدا از جمعیت موج بزند ... سینما ها و مشروب فروشی ها پر هستند . جامعه ی اسلامی ما باید هویت و واقعیت ریشه های عمیق و انسان ساز خود را نشان دهد . وقتی حکومت عدل علی حاکم شود ... علف های هرز کفر خشک میشود .. زمان ... زمان مبارزه با کفر است . دیروز قلبم به درد آمد ... وقتی پست چی بسته ای از جانب عزیزانم آیت الله خادمی و آیت الله طاهری از اصفهان برآیم آورد ..... میدونید داخل بسته چه بود ..... شرم دارم که بگویم .... داخل بسته یادداشتی بود که این بزرگواران بر روی آن نوشته بودند : هدیه به جوانان بی غیرت آبادان ..... آقایون این درد غیر قابل تحمل است .... داخل بسته کمرست بود ... اینکه خانمها روی پستان خود می بندند .

گریه شدید حضار

**جمی :** بجای گریه عمل کنید ... نگذارید خون پاک امام حسین به هدر برود ... حسین بر خلاف آنچه صیهونیسم می گوید برای به چنگ آوردن معشوقه ی یزید ، ارینب ، به جنگ یزید رفت ... برای آزادی و عدالت خواهی کشته شد . در اسرائیل .. دولت به مشتی مزدور پول میدهد که علیه امام حسین ما مطالب یاوه بنویسند . آنها کفر را بر سرزمین ما حاکم کردند تا به منافع خود برسند . امروزه جنگ ما با کفر جهانی است . هویت ما در گروی حفظ اسلام عزیز است ... فرهنگ ما .. فرهنگ اسلامی است .... یک روز باید به دوگانگی فرهنگ اسلامی و فرهنگ ملی خاتمه داد .... این مملکت اسلامی است ... فرهنگ آنهم باید اسلامی باشد .

خانه رشیدیان – هشت شب

**مهری :** چقدر بهت گفتم ... این شوهر من گناه و معصیت سرش میشه ...  
نمی تونه ببینه که یه نامحرم با خانواده اش دل بدن و قلوه بستونن .

**محبوبه :** آجی ... چی میگی ... مگر من چه کار کردم ؟

**مهری :** چکار میخواستی بکنی ... اگه کارد به شوهر من بزنی خونش  
در نمی آد .... بدبخت ... کف کرده بود .... میگفت .. حیثتم بر باد رفت  
... آبروم رفت . ... من جواب خدا و رسول را چی بدم .... حالا این آقایون  
از تهرون ماموریت داشتند که بیان اینجا و ملت مسلمان ما را یاری بدند  
که آزاد بشن .... ولی با چه قیمتی .... که خواهر زن من بنشینه و با یه  
نامحرم صحبت کنه . آخه ... خواهر ... تو چطوری راضی شدی با  
زندگی من بازی کنی ... کم که بهت محبت نکردیم .... این بود جواب  
محبت های من و شوهرم ؟

**محبوبه :** خواهر کاری نکن که زبونمو باز کنم .

**مهری :** زبونتو بکن تو هر جا بدترت .... من هیچ نقطه ضعفی ندارم

**محبوبه :** یه روز میری خضر نبی برای زیارت ... یه روز میری سید  
عباس برای زیارت .... فکر میکنی من خرم ؟ .... بتول خانم یه ماهه تو  
بیمارستان بستریه ... کی رو رنگ میکنی ؟

**مهری :** خفه شو ... این انگ ها به من نمی چسبه ..... اگر باد این  
مزخرفات را به گوش رشیدیان برسونه ... خون راه می افته .... گمشو  
از این جا برو ..... زندگی منو خراب نکن .

**محبوبه :** ایکاش باد خیلی چیز ها که از شوهرت دیده و میدونه ... به  
گوش تو برسونه .

محبوبه گریه کنان از زیر تختخوابش چمدانی را بیرون می کشد و چند  
تکه لباسی که در در کمد دارد از جا رختی جدا کرده و داخل چمدان  
میگذارد .

محبوبه : آجی ... زندگیت .. ارزانی خودت ... من بر میگرددم اندیمشک

مهری : این موقع شب ؟

محبوبه : آره ... این موقع شب

محبوبه چادرش را به سر کرده ، چمدانش را به دست میگیرد و در تاریکی شب دور میشود . رشیدیان از پشت شیشه رفتنش را نگاه می کند

کوره های آجر پزی در راه خرمشهر نزدیک شهرک ولیعهد – ده صبح

اتوموبیل پژوی شهاب که حسین بروجردی ، سید رضا صمیمی خواه ، محمود سماوات سر نشینان دیگر آن هستند . به خرابه متروکی که پشت یکی از کوره پزخانه هاست می پیچد . در آنجا نیسان تکبعلی زاده به چشم میخورد . برادران بذر کار ( فرج الله ، فلاح و یدالله ) هم حضور دارند . شهاب از اتوموبیل پیاده میشود و از تکبعلی زاده می پرسد :

شهاب : چند تا اسلحه آوردید؟

تکبعلی زاده : شش تا کلاشینکف با خشاب و فشنگ .

سید رضا : بهتره اونا رو توی صندلی عقب جاسازی کنیم .

شهاب به تکبعلی زاده :

شهاب : به این رفقات بگو ... برند جلوی کوره .. اگر کسی اینطرف اومد ... خبر بدند .

تیم شهاب ، صندلی های عقب پژو را در آورده و از زیر اسلحه ها را در قسمت پشتی صندلی جا میدهند .

شهاب : خوب ... ما برای خداحافظی با حجت الاسلام موسوی تبریزی ،  
جمی و آقای رشیدیان میریم آبادان و بعد از خداحافظی راهی تهرون  
میشیم .

خانه رشیدیان – یک بعدازظهر

اتوموبیل پژو مقابل خانه ی رشیدیان می ایستد .

شهاب : بچه ها شما بنشینید ... من از طرف شما خداحافظی می کنم .

شهاب زنگ در را میزند . مهدی پسر رشیدیان در را باز می کند .

مهدی : سلام شهاب خان

شهاب : سلام مهدی جون ... بابات خونه اس ؟

مهدی : نه ... رفته مسجد اصفهانی ها ... کلاس قرآن داره

شهاب : ببینم ... مهدی جون .. خاله محبوبه ات خونه اس ؟

مهدی : نه ... دیشب مامانم باهانش دعوا میکرد ... اونم شبونه چمدانش  
را برداشت و رفت ..... بابام .. مامانم را پر کرده بود که چرا خاله ام با  
شما که نامحرم هستید صحبت کرده .

شهاب : عجب ... مادر.....

شهاب بسمت اتوموبیل برگشته و سوار میشود .

محمود : چیه ... چرا آشفته حالی ..

شهاب : میریم حسینیة ی اصفهانی ها

**حسین :** اونجائی کہ همه کارش محمود ذغالی ، داماد آیت الله صدر  
هاشمی است ؟

**شهاب :** آره

**محمود :** اینکه تو برنامه ی کاری ما نبود .

**شهاب :** میریم از آقای رشیدیان خداحافظی کنیم .

اتوموبیل آنها مقابل حسینیه می ایستد . چهار نفری از آن پیاده میشوند . در  
شبستان مسجد ، علی محمدی متولی مسجد مشغول جارو کردن است .

**شهاب :** برادر محمدی ... آقای رشیدیان اینجاست ؟

**محمدی :** بله ... تو قسمت کتابخانه ، یہ اتاقه که آقا اونجا درس قرآن میدہ

شهاب و دوستاش به سمت کتابخانه میروند و شهاب پشت اتاقی که در آن  
درس قرآن میدهند می ایستد و از پنجره اتاق به داخل نگاه می کند . بالا  
تنه ی نو جوانی دوازده ساله که روی میز خم شده و رشیدیان که از پشت  
روی او دولا شده و خودش را تکان میدهد دیده میشود . صورت نو  
جوانان از اشک پوشیده شده است .

**شهاب :** مادر .... ببینید چکار میکنه

مابقی نیز این صحنه را نگاه می کنند .

**سید رضا :** به ما ربطی نداره .... کار رو خراب نکنید

**شهاب :** این مادر قحبه را باید حالیش کرد

**سید رضا :** گندشو در آریم ... خوب ... دودش کجا میره ... تو چشم ما

بابا شتر دیدی ... ندیدی . هر اقدام ما تف سربالائی است که روی پیشانی  
خودمون بر میگردد .... تو این شرایط حساس که انقلاب اسلامی توسط

رشیدیان و رشیدیان ها شکل میگیره ... نباید اونها رو از میدان بدر کرد

شهاب عصبانی

شهاب : یعنی ... سنگ مستضعف به سینه زدن اینه ؟ اگه من زیر آب این حروم زاده را نزدم ، بچه ی بابام نیستم . پام برسه تهرون .. یه آشی بر اش پیش حاج عبدالله بپزم که کسی نپخته باشه .

حسین : حاج عبدالله

شهاب : آره حاج عبدالله ... سید علی خامنه ای ... مسئول اجرائی هیت موتلفه اسلامی .... گفته بودم ... بعدا می فهمی . اونه که دستور آتش زدن سینما ها - بانکها - مشروب فروشی ها - ساختمانهای دولتی و شناسائی افراد و آموزش به طلاب قم را به گروه های توحیدی مثل گروه ما و حسین پرستاری که عباس هاشمی ، محمد تقی معصومی ، ماشالله کارگزار ، سعید ایلخانی ، حسین سعیدی و داریوش منفرد را دور خودش جمع کرده و پول اونا رو سید علی خامنه ای میده... البته پول هیت موتلفه اسلامی را .... اداره می کنه . آره گروه پیام مستضعف هم زیر دست اونه ... گروه اکبر شیرازی هم همینطور. برای آتش سوزی .. سید علی از ما و گروه مستضعف استفاده می کنه . من مطمئن هستم اون نامه ای که توسط ما به موسوی و جمعی داد فتوای آتش سوزی سینماهای آبادان بوده.

تیم شهاب مسجد را ترک می کنند . با دور شدن ماشین آنها ، یک اتوموبیل که سرنشینان آن حجت الله موسوی تبریزی ، حجت الاسلام جمی و کیاوش هستند مقابل حسینیه می ایستد . آنها داخل شده و پشت سر آنها نیشان تکبعلی زاده که فرج الله بذر کار کنار او نشسته و یدالله و فلاح بذر کار با شخصی بنام حیات که در قسمت بار نشسته اند از راه میرسد . همگی از وانت پیاده شده و داخل حسینیه میشوند .

کودکی که در کلاس قرآن مورد آزار قرار گرفته بود ، از کنار آنها گذشته و خارج میشود . تمام افراد ذکر شده در اتاق تدریس قرآن جمع هستند .

**جمی:** محمد آقا .... محمد آقا

متولی مسجد در را باز می کند .

**محمدی :** بله آقا

**جمی :** کسی طرف این اتاق نیاد ... حواستو جمع کن

**محمدی :** چشم آقا

**جمی :** امروز من و حجت الاسلام موسوی با اقایون عظام در تهران و قم تماس داشتیم . دستوراتی دادند . حال که نمایندگان آنها به تهران برگشته اند ... نوبت ماست که دین خود را به اسلام عزیز و حضرت امام خمینی اداء کنیم . امروز بعدازظهر برادر تکبعلی زاده با فرج الله خان و حیات ، سینما سهیلا را آتش میزنند . وقتی اولین سینما رفت روی هوا... بلافاصله سینمای دوم و سوم باید سوزانده شوند . حاج عبدالله رابط ما با هیت موتلفه اسلامی گفته : نگران جان مردم خوش گذران آبادان نباشید . شهر ما باید کبریت انقلاب کبیر امام خمینی را بکشد .

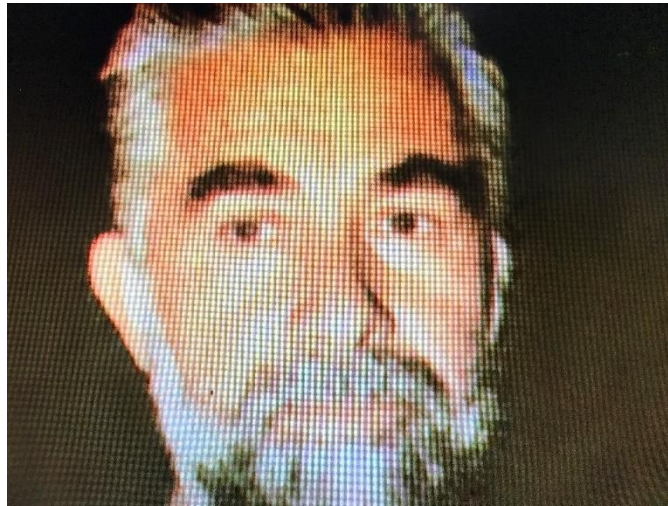
**موسوی تبریزی :** در حال حاضر چشم تمام انقلابیون به ما دوخته شده . فرصت مناسب است و افتخاری میتواند نصیب ما شود که ایران را بهم بریزیم .

**رشیدیان :** برای سینما سهیلا از موادی که برادران از تهران آوردند ، استفاده کنیم ؟

**کیاوش :** به نظر من ... آن مواد را بگذاریم برای شاهکارمان !!

**تکبعلی زاده :** کار سینما سهیلا را با تینر هم میتوانیم تموم کنیم .





سید محمد کیاوش . نام پس از انقلاب ؛ سید محمد علوی تبار . راست  
فرتور . طراح آتش زدن سینما رکس آبادان .

مدرس قرآن. وی در هفتم تیر ماه 1360 بر اثر انفجار بمب در مقر  
حزب جمهوری اسلامی در تهران مجروح و به درجه جانبازی نایل شد  
سید محمد کیاوش که بعدها فامیل خود را به علوی تبار تغییر داد نخستین  
مدیرکل آموزش و پرورش خوزستان پس از انقلاب اسلامی بود که یک  
سال بر صندلی آموزشی خوزستان تکیه زد. وی بعد از انقلاب چند سالی  
فرماندار آبادان بود و پس از ریاست بر آموزش و پرورش خوزستان ،  
از حوزه انتخابیه آبادان و سپس اهواز کاندیدای مجلس شد و رای آورد.

موسوی تبریزی : دست علی بهمراهتان .... ببینم چکار می کنید .

کیاوش خطاب به موسوی :

کیاوش : حاج آقا شما با ما، بر میگردید ؟

موسوی تبریزی : نه... من به صادق گفتم دنبالم بیاد ...باید یکسری به فرودگاه بزنم و عبدالله لر قبا را ببینم .

افراد اتاق را ترک می کنند . در مقابل حسینییه ، جوانی با موتور به انتظار موسوی تبریزی است . موسوی به سمت او می رود .

صادق : سلام حاج آقا

موسوی : سلام علیکم .... خیلی وقته منتظری ؟

صادق : نه حاج آقا تازه رسیدم .

موسوی عبایش را دورش جمع کرده و عمامه اش از سر میدارد و ترک موتور می نشیند .

حرکت موتور به سوی خرمشهر . سر چهار راه شلوغی یک اتوموبیل پلیس ایستاده . داخل اتوموبیل ستوان بهمنی ، افسر کلانتری مرکز آبادان با سر پاسبان میر احمدی نشسته اند و خیابان را کنترل می کنند .

صادق بدون توجه به چراغ قرمز چهار راه را رد کرده که موجب تصادف دو اتوموبیل میشود .

ستوان بهمنی : سرکار میر احمدی دیدی .... برو دنبالش

سر پاسبان میر احمدی اتوموبیل را روشن کرده و آژیر کشان صادق را تعقیب می کند .

نمای جاده خرمشهر

**صادق :** چکار کنم ... حاج آقا به ایستم ؟

**موسوی تبریزی :** نه ... گاز بده ... خیلی پر رو شدند .

موتور از ماشین پلیس فاصله میگیرد . اتوموبیل پلیس بر سرعتش می افزاید . موتور یک چراغ قرمز دیگر را رد می کند .

صحنه های فرار و تعقیب و در نهایت توقف موتور

**ستوان بهمنی :** ببینید مردم ما از چه کسانی باید درس اخلاق بگیرند ؟

**موسوی تبریزی :** عجله داشتیم .... برای تفریح که نمی رفتیم !

**ستوان بهمنی :** اون چه کاریه ... که باید قانون را ندیده گرفت و با جون مردم بازی کرد ؟

**موسوی تبریزی :** سروان بیشتر از کوپنت حرف میزنی !

ستوان بهمنی بدون اینکه جواب موسوی را بدهد به او نزدیک شده و کشیده ی محکمی به صورت او میزند . عمامه دست موسوی به کناری پرت میشود . مردم دور آنها جمع میشوند . سر پاسبان میر احمدی بین ستوان بهمنی و موسوی قرار میگیرد .

**میر احمدی :** جناب سروان .... لطفا خودتان را حفظ کنید .

موسوی تبریزی خطاب به مردم :

**موسوی :** مردم دیدید ... که این بی دین با اولاد پیغمبر چکار کرد ؟

دست به روی اولاد پیغمبر دراز کردن ... درست مثل این میمونه که

کسی دست روی حضرت محمد و یا حضرت علی دراز کنه !!

**ستوان بهمنی :** سرکار میر احمدی بیسیم بزن بیان این دیوانه را ببرند

**موسوی :** وامصیبتا ... اسلام از دست رفت ..... توی روز روشن به

گوش نماینده الله و اولاد پیغمبر میزنند . به اولاد پیغمبر میگویند دیوانه ..

مردم شما یه چیزی بگید .... مگه یه ستوان حق داره تو گوش نماینده  
برحق خدا بزنه ... تا به کی باید این زور گوئی را تحمل کنید .

موسوی در تحریک مردم موفق است . صدای اعتراض مردم کم کم بلند  
میشود که ستوان بهمنی هفت تیرش را از جلد خارج کرده و یک تیر  
هوائی شایک می کند .

**ستوان بهمنی : متفرق بشید ... تنها یک بار میگم .**

مردم متفرق میشن . گشت پلیس از راه میرسد و صادق و موسوی را  
دستگیر و به داخل ماشین پلیس هدایت می کنند .

**موسوی : جناب سروان ... برات گرون تموم میشه !**

**ستوان بهمنی : خفه شو**

**صادق : موتورم چی میشه ؟**

**سر پاسبان میر احمدی : میبرمیش کلانتری مرکز ... از اونجا ورش  
دار .**

سینما سهیلا – چهار بعدازظهر

تکبعلی زاده خطاب به بلیط فروش سینما

تکبعلی زاده : سه تا ... جای خوب بده

بلیط فروش : خلوته ... هر جا دلتون خواست بنشینید .

تکبعلی زاده و فرج الله بذرکار و حیات در حالیکه سه پاکت در دست دارند و گاهی دست در آن کرده و تخمه ای از آن در می آورند وارد سینما میشوند . آنها سه صندلی نزدیک در خروجی را انتخاب می کنند .  
فیلمی که سینما نمایش میدهد : سینه چاک با شرکت ناصر ملک مطیعی ، ایرج قادری و گلی زنگنه است .

وسط فیلم فرج الله بذرکار پاکت های تکبعلی زاده و حیات را میگیرد .

**فرج الله :** یک دقیقه دیگه سالن را ترک کنید .

فرج الله از سالن نمایش خارج میشود . هیچ کس در سالن انتظار دیده نمی شود . از داخل پاکت ها شیشه های تینر را خارج کرده به در و دیوار و زمین می پاشد . از جیبش فندکش را در آورده که پسر بچه کوچکی با مادرش از سالن سینما بیرون می آیند و به طرف توالت میروند . فرج الله با دیدن آنها خودش را با آبخوری سینما سر گرم می کند . تکبعلی زاده و حیات از سالن سینما خارج میشوند . فرج الله فندکش را روشن می کند و روی زمین می اندازد . آتشی روشن نمی شود .

**حیات :** بریم ... تینر پریده ... خشک شده .

**تکبعلی زاده :** چیزی جا نذارید

مسجد فرح آباد ( قدس ) آبادان

کلاس درس قرآن

موسوی تبریزی ، حجت الاسلام جمی ، کیاوش ، رشیدیان ، تکبعلی زاده ، برادران بذرکار و حیات حضور دارند .

**حجت الاسلام جمی :** خجلم ... ایران یکپارچه برای حفظ اسلام عزیز به پا خواسته و ما دست روی دست گذاشته و عرضه آتش زدن یک جرثومه

فساد را نداریم . ایثار و جان دادن در راه خدا که همانا جهاد است در بین ما مرده . دل خوش کردیم که فرزندان اسلام ... سربازان اسلام ... تربیت کرده ایم .

**تکبلی زاده :** من که گفته بودم ..

**کیاوش :** خفه شو ... وسط حرف حاج آقا حرف نزن ... آبروی مرا پیش آقایان عظام بردید .

**جمی :** برادر کیاوش ... آنها مقصر نیستند ... ما نبایستی کسانی را که ایمان سست دارند زیر پر و بال خود بگیریم . من فکر می کنم که برادر رشیدیان و حجت الاسلام موسوی در کمک کردن به این افراد باید تجدید نظری بکنند .

**فرج الله بذرکار :** شرمنده ایم ... که خواست خدا را بجا نیآوردیم .

**موسوی :** خفه شو ... شما ملحدان و دهریان آبرویی از ما پیش امام زمان باقی نگذاشتید . آبروی ما پیش دیگران هم رفته است . تمام شهر ها را مومنان و حافظان قرآن به آتش کشیده اند و ما خاموشیم . دلمان به چند مجوس خوش است .

**رشیدیان :** من با اینکه بسیار عصبانی هستم .... ولی مطمئن هستم که برادران امشب کار خود را بخوبی و شایستگی انجام میدهند و ثابت می کنند که فرزندان و سربازان جان بر کف اسلام هستند . امشب به وقت زوال آفتاب ، درهای آسمان به روی این برادران باز میشود و فتح و نصرت و رحمت با مرگ خاموشان و بی تفاوتان به حرکت اسلامی ما ، نصیب امت همیشه در صحنه ما میشود . فردا تمام ایران به حرکت این رزمندگان اسلام آفرین میگویند . فردا صبح ، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ابراز خشنودی خود را به یکایک ما ابلاغ خواهند کرد .

**موسوی تبریزی :** خدای تبارک و تعالی ایمان را به هرکسی اهدا نمی کند . فرد باید خاصه باشد . من هم ایمان دارم که وظیفه ای که خداوند بر دل و گوش و زبان این برادران قرار داده ، افتخاری است که نصیب هیچکس نمی شود . ما در مکتبمان تا موقعی که شهادت داریم ... خفت نداریم . البته مزد جان بر کفان اسلام نیز همواره در نظر گرفته شده است . نود درصد بهشت مال ایثارگران و کسانی است که در راه اسلام جانشان را به امام زمان هدیه میدهند و ده درصد مال سایر مومنین . دمخور شدن با هفتاد حوری باکره و نوشیدن شیر و خوردن عسل در بهشت تنها مال جانبازان اسلام است .

**کیاوش :** تصمیم آقایون عظام ، برادر رشیدیان و من با مطالعه در احوال سینما رکس ، شرایط ساختمان و قرار گرفتن آن در پاساژ و طبقه دوم و اینکه سانس دیر وقت داشته و فیلم گوزنها را که مخالف رژیم است نمایش میدهد ... این است که امشب این سینما را باید آتش زد . کار دیگر ما این است که از فردا همه چیز را گردن ساواک بیندازیم . راستی متولی حسینیہ کجاست ؟

**موسوی تبریزی :** برادر محمدی ... برادر محمدی علی محمدی ، متولی حسینیہ وارد اتاق میشود .

**موسوی تبریزی :** برادر محمدی .. از فردا هر کسی را دیدی میگوئی که شهربانی و ساواک در های سینما را از بیرون با زنجیر بسته و کسانی که قصد خروج از سینما را داشتند به داخل سینما هول میدادند . همین ... چیز دیگری از خودت نمی سازی .

**محمدی :** چشم حاج آقا .

**موسوی تبریزی :** برادر کیاوش تمام جزئیات آتش زدن سینما را شرح میدهد . در ضمن ... آقای تکبعلی زاده تا ما نگفتیم ... شما با اصغر نوروزی تماسی نمی گیری .

کیاوش : با امید اینکه خداوند از یکایک ما راضی باشد ....

جمی : ایشالله

موسوی : انشالله

صدای کیاوش قطع میشود و موزیک جایگزین آن میگردد . برداشت های مختلف با زوایای گوناگون از افراد داخل اتاق .

کیاوش : تمام موادی که از تهران رسیده ، امشب باید مورد استفاده قرار گیرد . موفق باشید .

رشیدیان کتاب قرآن را برداشته و تکبعلی زاده ، حیات و برادران بذر کار ضمن بوسیدن آن از زیرش رد میشوند .

شهربانی کل آبادان – روز پیش از فاجعه



سرهنگ سیاوش امینی آل آقا



افرادی که در اتاق حضور دارند :

سرتیپ رضا رزمی ، رئیس شهربانی آبادان

سرتیپ علی اصغر ودیعی ، رئیس ساواک آبادان

سرهنگ محمد علی امینی ، معاون شهربانی

محمد حسن ناصری ، عضو کمیته مشترک ضد خرابکاری

ناصر نوذری ، عضو کمیته ضد مشترک ضد خرابکاری

بابک جلیل افشار ، عضو کمیته ضد مشترک ضد خرابکاری

دو پاسبان که نزدیک در ایستاده اند .

**سرتیپ ودیعی :** آقایون ... علیرغم شدت عمل و مواظبت ویژه مامورین اطلاعاتی و شهربانی آبادان ، آتش کین دشمنان قسم خورده میهن به شهر آرام ما ، آبادان سرایت کرده . دیروز پس از گزارش مورد مشکوک سینما سیهلا ، کادر ویژه ضد خرابکاری را به سینما فرستادم که آقای نوذری گزارش خود را به آگاهی مسئولین می رسانند .

**نوذری :** حسب الامر تیمسار ، من به اتفاق آقایان افشار و ناصری ، سینما را و جب به و جب بازرسی کردیم . یک شیشه حاوی تینر در نزدیکی آبخوری سینما پیدا کردیم و هم چنین آثار تینر را روی در ورودی و دیوار به وضوح دیدیم . از نظافت چی سینما ، کنتر لر و بلیط فروش سینما سئوالاتی کردیم که پاسخ آنها کمکی به رد یابی و شناسائی عاملین و خرابکاران نمیکرد .

**سرتیپ رزمی :** از نیرو های انتظامی کسی در اطراف سینما نبوده ؟

**سرهنگ امینی :** خیر تیمسار

**سر تیپ رزمی :** آقایان ... آبادان قلب اقتصادی ایران است . کوچکترین مسئله ای که در این شهر به وقوع بپیوندد ، با سایر جاها و شهر های دیگر فرق می کند . به نظر من .. آبادان میتواند هدف دشمنان وطن ، شاهنشاه و تاریخ پر افتخار دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی باشد . آرامش این شهر و دور بودن مردم ایران دوست و شاه پرست آن اینک آماج حمله قشریون تازی پرست قرار گرفته . سینما سهیلا زنگ خطری است که باید آنرا جدی گرفت .

**سر تیپ ودیعی :** خطری که آبادان را تهدید می کند ، در حال حاضر از جانب افراطیون مذهبی و طرفداران خمینی است . آن اندازه که من از جانب قشریون افراطی احساس خطر می کنم ، از سوی گروه های چپ گرا و حزب توده این احساس را ندارم . از این روی مامورین ما حسینیه اصفهانیها و مسجد قدس و هم چنین کلاس های قرآن را تحت نظر دارند .

**سر تیپ رزمی :** تیمسار .... مدارس ... مدارس خیلی مهم هستند . خصوصا معلمین دینی .

**سر تیپ ودیعی :** بله تیمسار به این مسئله توجه شده ... تنها خواهش از تیمسار این است که مقرر بفرمائید منهای سینما های شرکت نفت که در کنترل حفاظت این شرکت است ، برای مابقی سینما ها دو مامور گذاشته شود و گشت پلیس دائما در زمانی که سینما ها باز نیستند مراقبت های لازم را به عمل آورند .

**سر هنگ امینی :** تا امروز بیست و نه سینما در شهر های مختلف به آتش کشیده شده اند که تمامی آنها را زمانی آتش زده اند که کسی در سینما حضور نداشته است . بنابراین توجه ما باید به زمانی باشد که سینما خالی است .

**سر تیپ رزمی :** من تازه به شهر شما آمده ام .... به غیر سینما های شرکت نفت ، چندتا سینما در آبادان داریم ؟

**ناصری :** تیمسار .... ده تا سینما در آبادان داریم که باز هستند : رکس ، سهیلا ، متروپل ، شیرین ، خورشید ، نیاگارا ، شهناز ، ساحل ، ایران و کیهان .

**سرتیپ رزمی :** برای هر سینما دو مامور بگذارید و به هنگامی که سینما ها تعطیل هستند ، خصوصا شب ، گشت پلیس را طوری تنظیم کنید که هر نیمساعت به نیمساعت دور سینما ها را بازرسی کنند . سرهنگ امینی در این شرایط حساس که حفظ شهر و امنیت آن به عهده ماست ... تمام مرخصی ها را لغو کنید . تا ماه آینده کسی به مرخصی نمی رود .

**امینی :** اطاعت ... تیمسار

**سرتیپ ودیعی :** من از سر پرست اداره آتش نشانی خواستم تا در آماده باش کامل بسر ببرند .

خیابان شهرداری آبادان - 28 مرداد 1357 - ساعت 9:30 بعدازظهر  
نیسان تکبعلی زاده کنار خیابان می ایستد . او و فرج الله بذرکار و حیات از ماشین پیاده میشوند .

**فرج الله :** دنیای اسلام امشب به وجود ما افتخار می کند .

**حیات :** بچه ها ... حوری های بهشتی را عشق است .

هر سه می خندند .

تکبعلی زاده از پشت وانت ، ساک ورزشی کوچکی را بر میدارد .

آنها وارد پاساژ سینما رکس میشوند . جمعیت زیادی در صف خرید بلیط ایستاده اند . تکبعلی زاده با حیات در یک گوشه ایستاده و فرج در صف سینما می ایستد . سینما فیلم گوزنهای مسعود کیمیائی را نشان میدهد .

فرج با بلیط خریداری شده به نزد حیات و حسین تکبعلی زاده بر میگردد.

**حسین :** بچه بریم شام بخوریم

**فرج الله :** الان نمیریم تو ؟

**حسین :** نه هر وقت گیشه سینما بست ما میریم تو .

آنها به رستوران جلوی سینما رفته و درخواست ساندویچ و نوشابه می کنند . گاه گاهی از پشت شیشه گیشه سینما را نگاه می کنند که بسته یا هنوز باز است .

با بسته شدن گیشه

**حسین تکبعلی زاده :** من میرم جلوی سینما ... بعد اشاره می کنم شما ها بیآئید .

حسین نزدیک کنترلر سینما میشود .

**حسین :** داداش فیلم که هنوز شروع نشده ؟

**کنترلر سینما:** تازه شروع شده ... عجله کن .

تکبعلی زاده با اشاره دست به حیات و فرج الله از آنها می خواهد که بیآیند .

**تکبعلی زاده :** بچه بجنبید ... فیلم شروع شده .... رحیم .... تقی ....  
سریعتر .

هر سه تن با عجله پله های ورودی سینما را بالا میروند و حیات ساک دستی اش را در سطل زباله بزرگی که برای انداختن آشغال گذاشته شده بود فرو برده و روی آنرا با چند پاکت می پوشاند . فیلم شروع شده که آنها در سالن را باز می کند . کنترلچی سینما با هدایت نور چراغ قوه اش سه صندلی خالی نزدیک در ورودی سالن را به آنها نشان میدهد .

نیمساعت از شروع فیلم گذشته که آنها پشت سر هم سالن را ترک می کنند .  
مادری با دختر دهساله اش پشت آنه نشسته اند .

**دختر :** مامان ... این ها یه دفعه هر سه تائی شون دستشوئی داشتند .

**مادر :** هیس ... مردم فیلم تماشا می کنند .

**دختر :** مامان .... منم دستشوئی دارم .

مادر با اکراه بلند میشود ، دست دخترش را گرفته و از سالن خارج میشوند . آنها به سمت توالت زنانه میروند . در داخل توالت مردانه ، فرج الله یکایک توالت ها را بازرسی می کند . هیچ کس در داخل توالت ها نیست .

**حیات :** حسین .... تقی و رحیم کی هستند ؟

**حسین :** یادتون رفت که آقای رشیدیان گفت ... جلوی مردم با صدای بلند همدیگر را با نام مستعار صدا کنید .

**حیات :** آره ... عجب خنگی من هستم .

**حسین :** حیات .. تو مسئول ریختن پودر و بنزین جلو روی در کوچک خروج اضطراری سینما هستی ... فرج ... تو در دوم را ... و من در اول و بالای پله ها را به آتش می کشم . کبریت را وقتی شما ها کاره تونو تمام کردید می کشم . موفق باشید .... به امید خدا ... هر سه مون این دفعه رو سفید خواهیم بود .

**حیات :** انشا الله

حیات به سر سلطل زباله بر گشته و به هر نفر یک شیشه پودر و بنزین میدهد . آنها به سرعت پودر ها را روی زمین و صندلی های انتظار ریخته و بنزین را روی در های ورودی و خروج اضطراری می پاشند .

## این سکانس از فیلم نیاز به متخصصین جلوه های ویژه یا افکت دارد که با هنر خود بتوانند عمق فاجعه را به نوار فیلم و یا ضبط دیجیتالی انتقال دهند .

حیات و فرج الله به سمت حسین تکبعلی زاده میدوند که حسین کبریت را کشیده و به سمت در پرتاب می کند . خود او بسرعت از پله ها سرازیر میشود . حیات و فرج الله قبل رسیدن به سر پله ها با موج انفجاری که همراه با شعله های آتش است به عقب پرتاب میشوند . دیوار سالن نمایش غرق در آتش است . مادر و دختری که به توالی رفته بودند با دیدن آتش خود را به خارج از سینما می رسانند . شعله های آتش از لای درها دیده میشود . مردم به سمت در های خروجی میروند که با باز شدن آنها موج انفجار و شعله های آتش آنها را به عقب می راند . تعدادی زن و کودک زیر دست و پا می افتند . از کانالهای تهویه هوا شعله های آتش به داخل سالن آمده و سقف یونولیتی و دیوارها را به آتش می کشد . یونولیت های مشتعل از بالا روی سر مردم می بارد . آتش گرفتن زن و مرد و کودک ، فریاد های دلخراش ، دولا شدن زنان و مردان روی کودکان خود که قصد حفاظت آنها را داشته و به آتش کشیده میشوند . دمپائی و اجساد سوخته . پرتاب شدن برخی از لژ بالا به پائین و ... بیرون سینما .. نظافت چی سینما کپسول اطفای حریق را به دست گرفته و گریه کنان میگوید :

**نظافت چی سینما : یکی بگه از این چطور میشه استفاده کرد ؟**

سه دقیقه بعد ، صدای آژیر ماشین های آتش نشانی به گوش میرسد . سینما در حلقه ماموران آتش نشانی و پلیس کلانتری مرکز قرار میگیرد .

ماموران با جدیت مشغول کار میشوند . شعله های آتش هر لحظه بیشتر شده و سر به آسمان می کشند . عبدالحسین قربانی ، سر پرست اداره آتش نشانی آبادان مرتب به ماموران خود دستور میدهد .

**قربانی : جبار ... چی داره میسوزه که خاموش بشو نیست ؟**

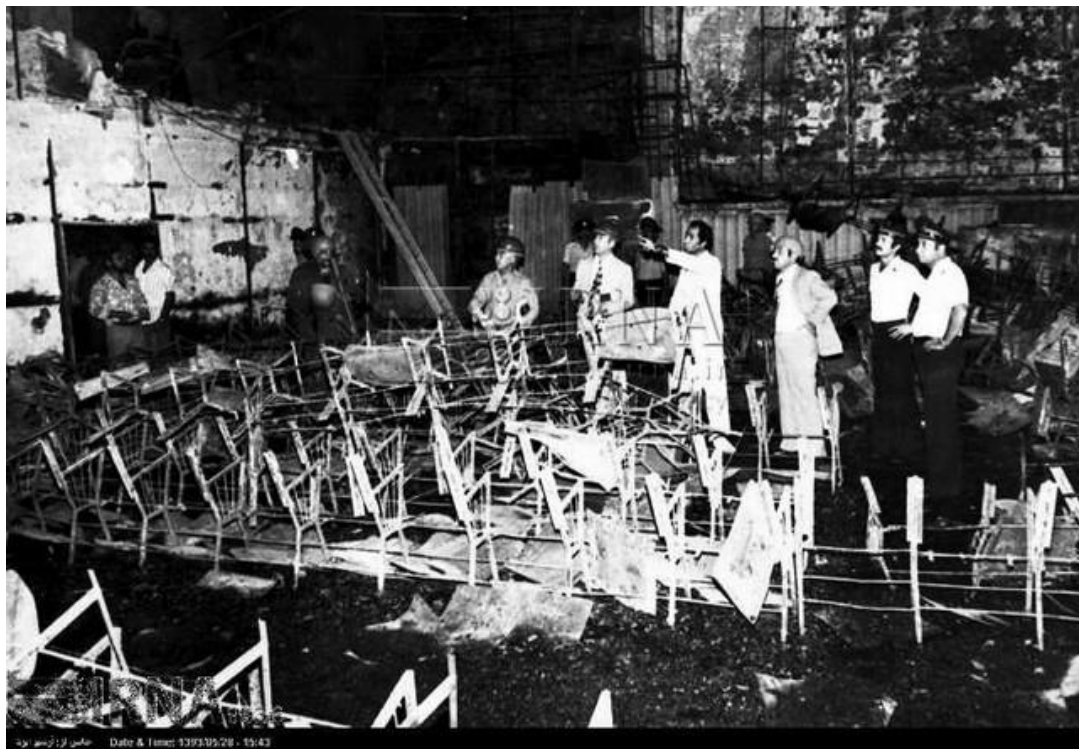
**جبار اصل ، معاون آتش نشانی :**

**جبار : نمیدونم سرکار .... تا حالا ندیدم .... آب می ریزیم ... شعله ها بیشتر میشن . اصلا از در ورودی همیشه داخل شد .**

**سر هنگ خنافر ابواب جمعی شهربانی آبادان ، پس از شنیدن سخنان قربانی و جبار اصل :**

**سر هنگ خنافر : بگید دیوار سینما را خراب کنند . نگذارید مردم زغال شوند . بجنید ...**



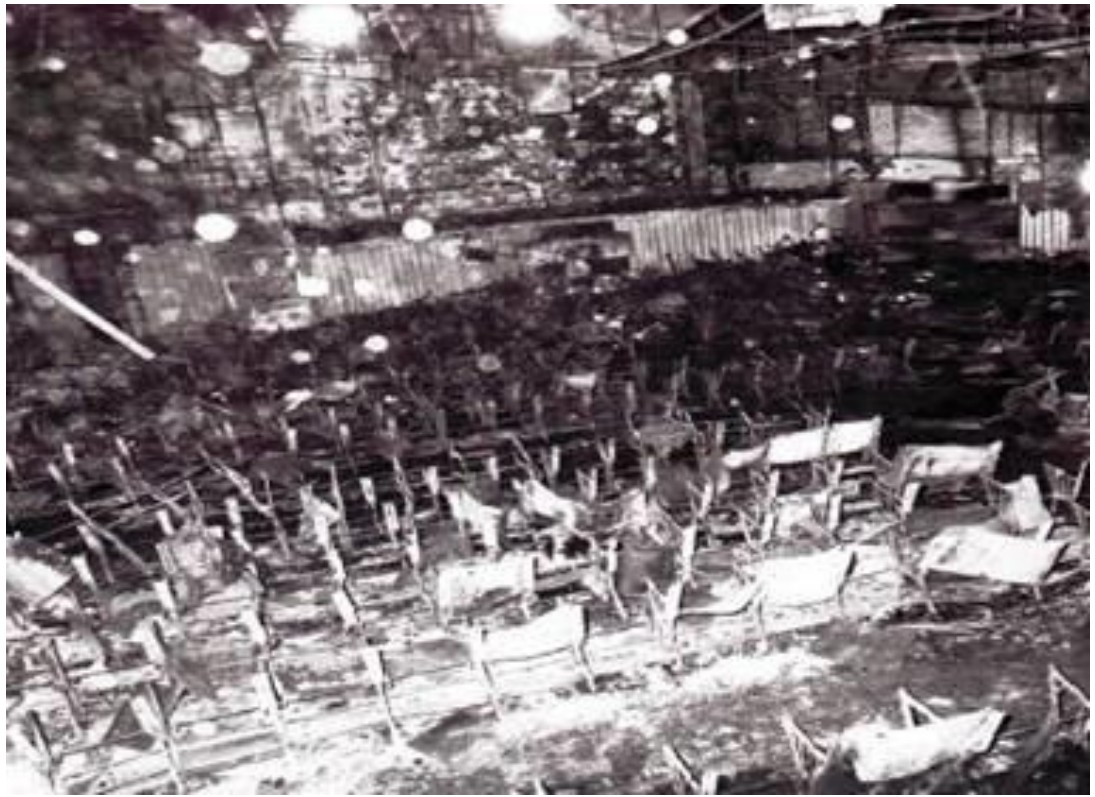


تاسیس لڑائی بوجہ Date & Time: 1393/05/28 - 15:43



تاسیس لڑائی بوجہ Date & Time: 1393/05/28 - 15:43





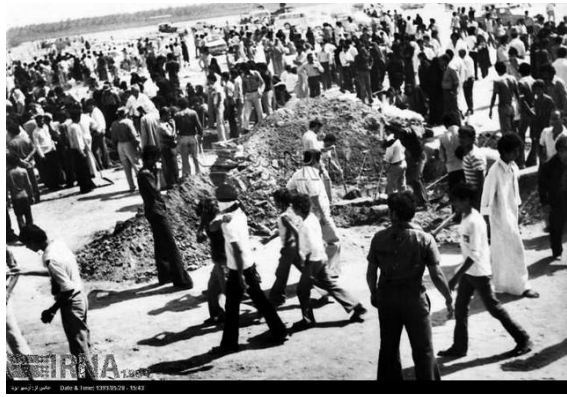
سوراخ کردن دیوار سینما به منظور مهار آتش به دستور سرهنگ خنافر



ورودی سینما که امکان رفتن از آن و مهار آتش وجود نداشت .

ادامه صحنه های دلخراش داخل سالن .... اجساد سوخته شده ...  
عروسک سوخته کنار جسد زغال شده کودک .....

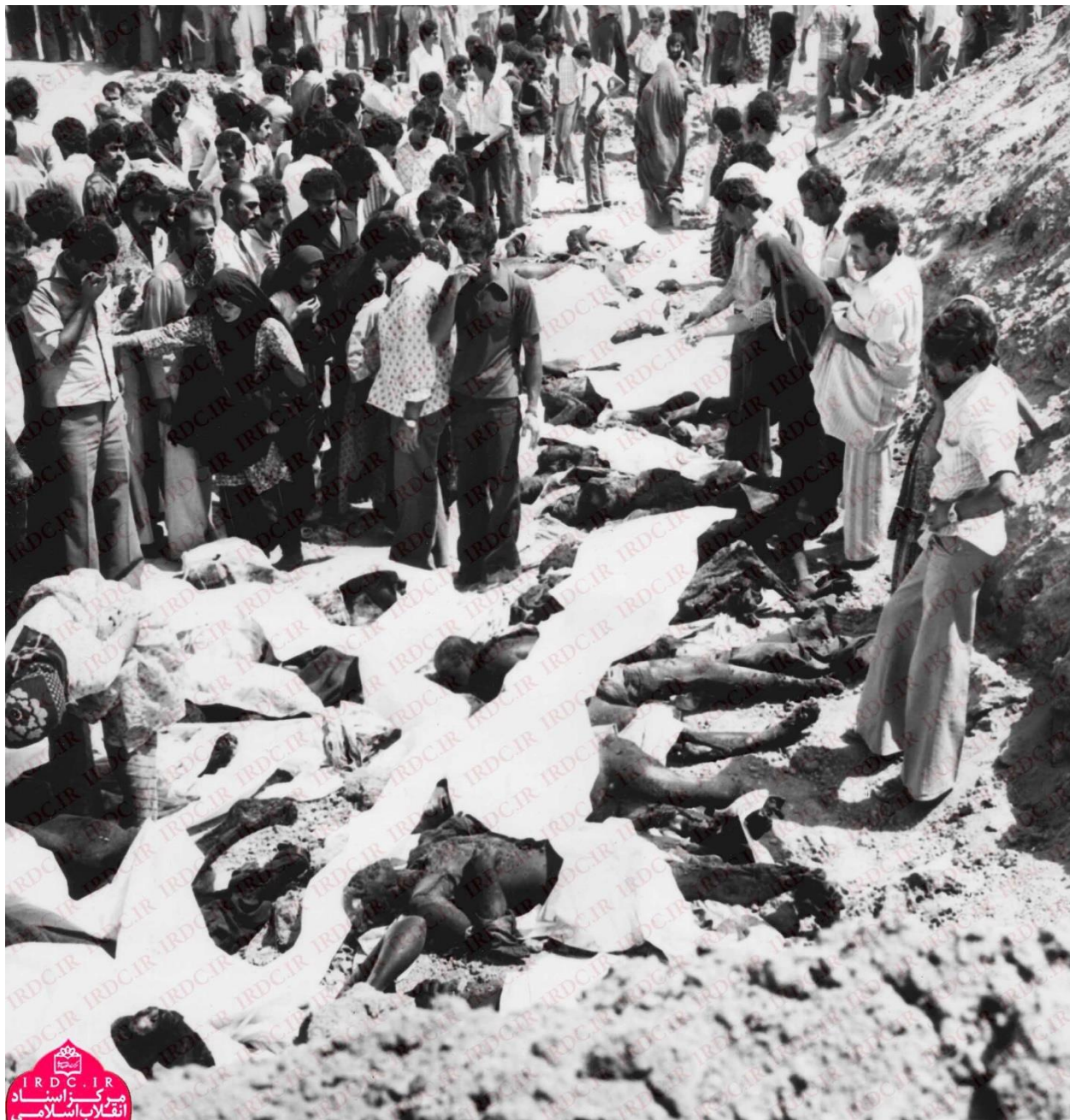












روز بعد فاجعه – مسجد قدس آبادان

در شبستان مسجد چند جوان نشسته اند . یکی از آنها قلم و دفتری به دست دارد . یکی از جوانان بنام سید رضا :

**سید رضا :** قاسم بنویس .... مسئول قتل عام سینما رکس آبادان چه کسی است ، علامت سؤال . سر تیپ جلاد رزمی حادثه ای تازه آفرید . شاه و نوچه هایش خون می ریزند و کشتار می کنند . به دنبال قتل عام نوزده دی در قم ، توسط سرتیپ رزمی خائن ، رئیس فعلی شهربانی آبادان با بیش از دویست و سی کشته و بعد در تبریز با با صدها کشته توسط ارتش و گارد مزدور شهربانی و سپس ده ها کشته در یزد و جهرم و مشهد و به آتش کشیدن مدرسه ی نواب و کشتار طلاب بیگناه ، با حمله ددمنشانه پلیس شاه به تشیع کنندگان جنازه آیت الله ملا علی همدانی در همدان با ده ها کشته و بسیاری از شهر های دیگر ... اینک چنگال بخون آغشته ی شاه از آستین سیاه رزمی در آبادان در آمده و ملت داغدیده ایران را به عزائی تازه نشانده و رزمی این گماشته ی بی اراده شاه این بار چنگالش را در خون بیش از شش صد تن از مردم بیگناه شهر فرو برده .

باید منتظر بوق های تبلیغاتی نظام ستم شاهی بود که ادعا کنند این کار .. کار مذهبیبون بوده است ، اگر تا امروز در ایران سینمائی به آتش کشیده شده ، کسی کشته نشده است و ضایعه جانی بیار نیآورده است . آیا این یاوه گوئی ها و دروغ پراکنی ها جز برای آلوده کردن جنبش حق طلبانه خلق مسلمان و لکه دار کردن حرکت خدائی و مردمی ملت مظلوم و رنج دیده ی ما نیست .

شاد باد روح عزیزان از دست رفته

مستحکم باد همبستگی خلق ما

پیروز باد جنبش حق طلبانه مردم ایران

سرنگون باد رژیم مزدور و منافق پهلوی

جوانان مسلمان آبادان

این اعلامیه را بده به حاج محمود صحاف ، خودش تکثیر می کنه ... بعد که آماده شد در سراسر شهر پخش می کنید .



قاسم : برادر ... ما که هنوز حرفی از دولتی ها نشینیده ایم ؟  
سید رضا : باید پیشدستی کرد ... کارتو انجام بده

29 مرداد 1357 - قبرستان نو - آبادان



سده ها جسد سوخته ذغال شده که هویت و شناسائی آنها امکان پذیر نیست .  
ضجه زن و مرد ، فریاد های حزن انگیز ، بر سر و صورت زدن و خاک بر سر پاشیدن .

مامور شاه خائن ، رزمی باید بسوزد ..... مرگ بر این حکومت یزیدی  
..... مرگ بر این حکومت پهلوی .... درود بر خمینی بت شکن .... زنده  
و جاوید باد یاد شهیدان ما ..... استقلال ، آزادی ، حکومت اسلامی

شعار های بالا توسط طرفداران چند آخوند : هاشمی ، دهدشتی و قائمی که  
در محل حضور داشتند مرتب تکرار و به گوش بازماندگان مسخ شده و



مات می رسد . حجت الاسلام جمی و موسوی تبریزی در قبرستان حضور  
نداشتند . به دستور دکتر بیژن صالحی شهردار آبادان و گرفتن فتوا از  
آیت الله قائمی بولدوزری ، گودالی عمیق می کند و جنازه های سوخته را  
در آن ریخته و رویش را با خاک می پوشانند . برای بازسازی صحنه  
قبرستان به فرتور و فیلم های خبری آن زمان که ضمیمه فیلم نامه است  
رجوع کنید .

شهربانی کل آبادان – روز پس از فاجعه

**سر تیپ رزمی :** بالاخره مارکسیت های اسلامی کار خودشان را کردند .  
بی شرف ها .... بی رحم ها ... کدام انسانی با هم وطنان خود این کار را  
می کند که آنها کردند ؟ آقایون ما اهمال کردیم ... حالا چگونه این حس  
زهر آگینی که علیه ما به وجود آمده باید خنثی کنیم ؟ این سیل تلخی که  
در آبادان راه افتاده ، همه چیز را با خود میبرد ..... فوران خشم بزودی  
این شهر را در کام نا آرامی و خشونت فرو خواهد برد . آقایون شرایط  
سختی پیش آمده که هیچ کس حرف ما را باور ندارد ... باید کاری کرد .  
بر صفحه تلویزیون داخل اتاق ، گزارش خبرنگار تلویزیون آبادان که با  
علی محمدی متولی مسجد اصفهانیها مصاحبه می کند ، نقش می بندد

**خبرنگار :** از ساعات اولیه بامداد با یاری برادران ارتشی اجساد قربانیان  
این عمل ضد انسانی جمع آوری و به گورستان نو انتقال یافته است . من  
در اینجا با برخی از شاهدان عینی که شب گذشته در محل حضور داشتند  
صحبت می کنم . اینجا آقای علی محمدی متولی مسجد اصفهانیها حضور  
دارند ..... آقای محمدی ... شما شاهد آتش گرفتن سینما بودید ؟

**علی محمدی :** بله آقا ... من خودم دیدم .. که در های سینما را از بیرون با زنجیر بسته بودند تا کسی نتواند بیرون بیاید . من خواستم با بلیزر به در بکوبم و آنرا خراب کنم ، اما مامورین شهربانی نگذاشتند . یکی از برادران پلیس بمن گفت : سر تیپ رزمی گفته : هیچکس از سینما بیرون نیاید تا خرابکاران را دستگیر کنیم . به نظر من اینکار توسط ماموران ساواک و موساد اسرائیل صورت گرفته . چطور میشود که آبادان و اداره آتش نشانی آن که مجرب ترین و ورزیده ترین ماموران را دارند نتوانند جلوی آتش سوزی یک سینما را بگیرند ... اینجا ما کسانی را داریم که چاه نفت آتش گرفته را خاموش می کنند و در مقابل خاموش کردن این آتش سوزی ناتوان مانده اند .... نه آقا ... این توطئه ساواک و اسرائیل بود .

سر تیپ رزمی با عصبانیت هر چه تمامتر

**سر تیپ رزمی :** ای لعنت بر ذات دروغگوی شما که جا نماز آب می کشید . همین حالا این حرامزاده را دستگیر کنید و پیش من بیاورید .  
**امینی :** اطاعت ... تیمسار .. سرکار فاتح این مردک دروغگو را دستگیر کنید .

**سر پاسبان فاتح دریس :** اطاعت ... سرهنگ

**سر تیپ رزمی :** مگر از سر تیپ ودیعی نخواستید که در جلسه اضطراری امروز حاضر باشد ؟

**امینی :** تیمسار ... ایشان در راه هستند .

بر صفحه تلویزیون داریوش همایون ظاهر میشود :



**داریوش همایون :** ... آتش سوزی سینما رکس آبادان در حقیقت مقدمه ی وحشت بزرگی است که شاهنشاه چند روز پیش به آن اشاره فرمودند . در مورد عاملان آتش سوزی هنوز حقایق بطور کامل روشن نشده است . قدر مسلم مقامات قضائی کشور مسئله را با جدیت هر چه تمامتر دنبال خواهند کرد . هر چند که در رده های پائین ممکنست که علاقه ای به پیگیری مسئله نداشته باشند . امروز بسیاری از افراد ، گروه و سازمانهای سیاسی سعی بر آلوده کردن دامن رژیم دارند . قدر مسلم این عمل وحشیانه تنها از کانال قشربون مذهبی میتواند سرزده باشد . ضدیت نهضت رادیکال ، یا به اصطلاح آزادی ایران این است که در بیانیه عجولانه خود نوشته اند : اتفاقی نیست که رئیس شهربانی آبادان کسی است که در هنگام کشتار قم ریاست شهربانی این شهر را داشت و پس از کشتار با ترفیع مقام به ریاست شهربانی آبادان منسوب شده است . دشمن دوست نمای دیگری مثل جبهه ملی نوشته : تسلسل این حوادث و تقارن این تبلیغات با حادثه ی آدم سوزی آبادان با توجه به ماهیت غیر انسانی آن بی اختیار هر شخص مطلع و بصیری را به یاد آتش سوزی مجلس رایشتاگ آلمان می اندازد که از طرف نازی ها برای استقرار قدرت خود ترتیب داده بودند . اعضای محترم جبهه ملی و در راس آنها آقایان بازرگان ، سنجابی و سحابی و فروهر باورشان این است که این عمل به

هیچ وجه قابل انتساب به جمعیت های مسلمان و افراد آزادیخواه و استقلال طلب ایران نمی تواند باشد . نشریه جنبش علی اصغر حاج سید جوادی هم نوشته : دو روز بعد از مصاحبه شاه و مقایسه بین تمدن بزرگ ، رژیم شاهنشاهی که محصولی جز قتل ، فساد و دزدی در بیست و پنج سال گذشته نداشته با بر نامه وحشت بزرگ از طرف شاه ، برنامه وحشت بزرگ با فاجعه سینما رکس آبادان و قتل 377 تن بیگناه را اجراء کرد .... حزب خائن توده و گروهک های چپ هم که میدان پیدا کرده اند ، به مسموم کردن ذهن مردم علیه دولت دست زده اند . حزب خائن توده در شرم نامه خود نوشته است : وقتی نخستین موج های خشم توده ها ، تخت خونین سلطنت پهلوی و پایگاه اقتدار امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را به لرزه انداخته بود ، رژیم جنایت پیشه آریامهری دست به یکی از ننگین ترین جنایات بشری زد . کارگران رژیم جنایت پیشه و شکنجه با اجرای توطئه ای بیرحمانه و ددمنشانه ، ابتدا راه های فرار را بستند و آنگاه با فرستادن گاز سمی که از اسرائیل آورده بودند ، سینمائی را با یکهزار زن و مرد و پیر و جوان که سرگرم تماشای فیلم بودند را به آتش کشیدند . این تهمت های ناجوانمردانه و ضد شرف و مردانگی را کسانی به رژیم پهلوی میزنند که تنها در راه رفاه و آسایش و سر بلندی مردم ایران قدم بر داشته است . من این حقایق را .... این دسیسه ها را پیش از آنکه فریب آنها را بخورید به آگاهی هم وطنانم میرسانم . در این شرایط خطیر که دشمنان قسم خورده داخلی و خارجی علیه نظام شاهنشاهی و رفاه و امنیت و آرامش و شادی مردم ما بر خاسته اند ، از هم میهنان خود درخواست صبر و شکیبائی داریم .... مطمئن باشید ، عوامل این جنایت هولناک دستگیر و به مجازات خواهند رسید .

رزمی : سر هنگ امینی ...

امینی : بله تیمسار

رزمی : دستور بازداشت حجت الاسلام جمی و موسوی تبریزی را بدهید . دلم می خواهد که پرونده اون چند نفری که هفته گذشته در لاین یک

دستگیر شدند به همراه اون چند تا معلم قرآن و شرعیات باز و از اونها بازجوئی مجدد بشه .

**امینی :** اطاعت .. تیمسار

در باز میشود و تیمسار ودیعی به درون اتاق می آید .

**ودیعی :** آقایون ... چه خبر ؟

**رزمی :** این سؤال را ما باید بکنیم ... تیمسار .. ما عامل اجرائی هستیم و شما عامل اطلاعاتی .

**ودیعی :** سر نخ هائی به دست ما رسیده ... به نظر میرسد دستور آتش زدن سینما را خمینی از نجف صادر کرده ... در این رابطه موفق شدیم شخصی بنام حسن عاشور را که مرز بانان عراقی با پنج هزار دینار عراقی و یازده هزار دلار که همراهش بوده دستگیر و اونو بما تحویل دهند . پرونده این شخص را به دکتر عاملی تهرانی ارجاع داده اند . در تماس با دکتر عاملی ، ایشان گفتند : در بازجوئی های ابتدائی عاشور گفته که جزئیات و طرح آتش زدن سینما های ایران در منزل آقای خمینی صورت گرفته و سپس به مدرسین حوزه قم که نمیدانیم چه کسانی بودند ابلاغ شده . باید منتظر رسیدن عاشور شویم . اون میتونه کمک بزرگی به حل مشکل ما بکنه . عاشور ضمناً اعتراف کرده که خودش شنیده که آقای خمینی دستور داده تا اعلامیه ی منتشر بشود که : در آینده دور یا نزدیک ممکنست فرد و یا افرادی را بیاورند که اقرار کنند در آتش سوزیهای ایران دست داشته و مامور ما باشند ، این افراد یا مامور رژیم هستند و یا از بهترین و متدین ترین افراد اسلام که رژیم می خواهد با این وسیله آنها را بکشد . در ضمن امروز دکتر باهری وزیر دادگستری گفته شخصی بنام سید علی اندرز گو معروف به شیخ عباس تهرانی در جریان زد و خورد با مامورین ساواک تیر خورده . این فرد از فعالان مذهبی بوده و مرتباً به سوریه ، لبنان و عراق میرفته و با آقای خمینی ارتباط داشته . او را در خیابان عین الدوله تهران با تیر میزنند و روز بعد

میمیرد . دکتر باهری گفته او یکی از کسانی بوده که در آتش زدن سینما رکس همکاری داشته .

سر پاسبان فاتح : می بخشید ... اسم عاشور برای من آشنا است ... اونو در شهر حیات صدا میزنند .

رزمی : صلاح میدانید که برای آرام کردن مردم گزارش دستگیری عامل آتش زدن سینما را رسانه ای کنیم ؟

ودیعی : در این خصوص با آقای عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و سپهبد مقدم مشورت خواهم کرد .

پاسبانی وارد اتاق میشود و پاکتی به دست تیمسار رزمی میدهد . رزمی آنرا باز می کند . چهره اش در هم می رود .

ودیعی : تیمسار .. به نظر میرسد نامه حاوی اخبار بدی است ؟

رزمی : در این شرایط که باید به وظیفه ام برسم ، دستور داده اند که آبادان را ترک و به تهران برگردم . آنها مرا به اهمال کاری محکوم کرده اند و خواهان توضیحات من شده اند . سرهنگ امینی .. تا انتخاب و ابلاغ جانشینی بجای من ، شما مسئولیت شهربانی کل آبادان را به عهده دارید . در این خصوص انتظار دارم تا با سرهنگ اردشیر بیات رئیس پلیس آبادان نهایت همکاری را بفرمائید .

امینی : اطاعت تیمسار

بیرون شهربانی کل آبادان ، تظاهرات هزاران نفره مردم با شعارهای ... ما همه سرباز توأمیم خمینی .. گوش به فرمان توأمیم خمینی . مامور شاه خائن .. رزمی باید بسوزد . مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه . استقلال ، آزادی حکومت اسلامی . مرگ بر این حکومت یزیدی .

هر لحظه بر میزان مردم افزوده میشود . تعدادی موتور سوار در حالیکه پرچم های سبز و سرخی که در هنگام عزاداری محرم از آنها استفاده میشود به دست دارند ، ظاهر میشوند . بر ترک هر موتور سوار یک فرد دیگر نشسته و وقتی موتوری به بانک و یا مشروب فروشی نزدیک میشود ، نفری که ترک موتور نشسته ، کوکتل مولوتفی را مشتعل کرده و بسوی بانک یا مشروب فروشی پرتاب کرده و از محل دور میشود . از انتهای خیابان نیروهای پلیس با خود روهای خود ظاهر میشوند . حرکت مردم و تیر اندازی گاز اشک آور ماموران پلیس . مردم به خیابانهای فرعی یورش میبرند . در آبادان حکومت نظامی بر قرار میشود .

شب هنگام – خیابانهای خالی آبادان - استقرار ارتش در میدانها و چهار راه های مهم .

منزل فرج الله جوکار – تلویزیون روشن است و مهندس شریف امامی سخن میگوید .



**شریف امامی :** .... تا وقتی که تمام نیرو های ملی به خاطر نجات وطن بسیج نشود ، نمی توان به آینده ای روشن که جامعه ما را به سوی خیر و صلاح ، آرامش و آسایش رهنمون گردد امید بست ... برای رسیدن به هدف باید مبارزه ای پیگیر ، مستمر و همه جانبه با فساد و فاسد صورت گیرد ... مامورین و مسئولان اجرائی که در حوادث اخیر به وظایف قانونی خود عمل نکرده اند مورد تعقیب قرار میگیرند ... هرگونه تجمل پرستی از دستگاه های اداری رخت بر خواهد بست ....

مادر برادران بذر کار وارد اتاق میشود و سماور گوشه اتاق را روشن می کند . تلویزیون روشن است و او هیچگونه توجهی به آن ندارد . صدای شریف امامی به گوش میرسد .

**شریف امامی :** اینک که خطراتی مهلک میهن ما را تهدید می کند همه باید بر خیزند تا همه با هم در فروغ جهانگیر قرآن و تعالیم عالیه اسلام و در قلمروی قانون اساسی به نجات مملکت همت ببندیم .

**مادر برادران بذر کار :** آخ که چقدر شما ها قرآن و کلام خدا حالتونه

**شریف امامی :** دولت برای نشان دادن حسن نیت خود از این لحظه تاریخ و تقویم کشور را که شاهنشاهی شده به شمسی هجری بر میگردداند !!! برای ما افتخار بزرگی است که هجرت پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله از مکه به مدینه مبنای تاریخ ایران اسلامی ما باشد !!!

صدای در حیات به گوش میرسد . مادر از جا بلند شده و در را باز میکند .



مادر : توئی ... رحیم ... مگه حکومت نظامی نیست ؟

رحیم میر سیفانی : خاله جون ، دو تا خونه اونور تر که حکومت نظامی سرش همیشه ..... ممد خونه اس ؟

مادر : نمیدونم یدالله چه بدی داره که اون دلش می خواد محمد صداش کنند ..... آره خوابیده .

آن دو عرض حیاط را طی کرده و وارد ساختمان میشوند .

مادر : برادرم چطوره ؟

رحیم : خوبه ... دعا گوی شماست .

مادر : شام خوردی ؟

رحیم : آره خاله جون

مادر : یه چائی تازه دم که میخوری ؟

رحیم : دستتون درد نکنه .... خاله میشه یدالله را بیدار کنید ... خیلی مهمه ؟

مادر : تا چائیتو بخوری بیدارش می کنم.

رحیم به تلویزیون نگاه می کند . بر صفحه تلویزیون سید جلال سعید نیا فرماندار آبادان ظاهر میشود

سعید نیا : .. بزرگی فاجعه ی سینما رکس شهر ما نه تنها خوزستان ... نه تنها تمام ایران بلکه جهان را در شوک عظیمی فرو برده . دنیا ناباورانه به این جنایت بزرگ که یاد آور کوره های آدم سوزی نازی هاست نگاه می کند . دشمنان ما کمونیست ها هستند که از احساسات پاک مذهبی مردم ما سوء استفاده می کنند . من با قاطعیت میگویم : هیچ مسلمانی هرچند قشری و متعصب دست به این جنایت هولناک نمیزند .

یدالله وارد اتاق میشود .

یدالله : سلام پسر دائی ... عجب از این طرف ها

رحیم : فرج خونه اس ؟

یدالله : نه .... دیروز صبح گفت بناست برای کاری که ابوالپور بهش  
ارجاع کرده بره خرمشهر .

رحیم : اصلا موندم ... من چه هیزم تری به داداشت فروختم که رفته  
پیش عبدالله لر قبا و گفته از من فاصله بگیره ... چون من ساواکی هستم .

یدالله : مگه میشه ؟

رحیم : آره ..... میشه ... حالا توی این جو که تمام مردم فکر می کنند  
آتش زدن سینما کار ساواکی ها بوده ... من باید سوراخ موش پیدا کنم و  
قایم بشم .... این رسمش نبود که داداشت در حق پسر دائیش بکنه .

یدالله : باور کردنش برام دشواره ... شوخیش هم خطرناکه .

رحیم : اومدم اینجا تا بهت بگم ... اگه چیزی .. کتابهای علی شریعتی ...  
هر چی داری که بوی قورمه سبزی میده از خونه بیرون ببر و یا  
بسوزون .

مادر وارد اتاق میشه

مادر : سر نماز دعائون کردم ... امیدوارم این شلوغی ها هر چه زودتر  
تموم بشه .... رحیم جون ... تو خبری از فرج نداری .... دلم براش شور  
میزنه ؟

یدالله : مادر من که بهت گفتم رفته خرمشهر ... اونجا آرومه

رحیم از جا بلند میشود

رحیم : من رفتم

مادر : مواظب خودت باش

رحیم : حتما

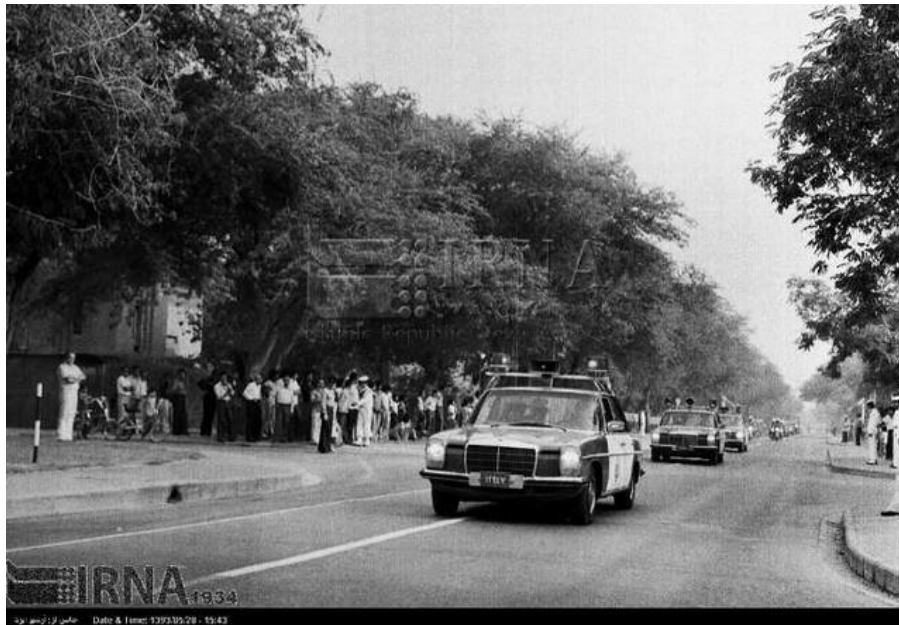
یدالله و رحیم به دم در خانه میرسند . صدای شلیک چند گلوله از فاصله دور به گوش میرسد . کوچه خالی و آرام است . آن دو کوچه را نگاه می کنند .

رحیم : من رفتم

یدالله : دقت کن

رحیم از بغل دیوار با سرعت حرکت کرده و در تاریکی محو میشود .

تظاهرات خیابانی – آتش زدن عکس های شاه – در گیری پلیس و ارتش با مردم که همه روزه در آبادان ادامه می یابد .





خانه محمد ابوالپور دانشجوی شرکت نفت که پس از فتنه خمینی سرپرست آموزش و پرورش آبادان شد . افراد داخل اتاق : کیاوش ، رشیدیان ، ابوالپور ، جمی و موسوی تبریزی . ابوالپور ظرف شیرینی را دور میگرداند و افراد از داخل ظرف یک یا دو شیرینی بر میدارند .

**جمی :** به یکایک آقایون تبریک میگم ... کاری که ما کردیم در نهایت نه تنها 600 تن ضد انقلاب را سوزاند ... بلکه ریشه دودمان 2500 ساله ستم شاهی را در ایران سوزانید . امروز آبادان برای امت شهید پرور ما الگو شده . کار شما آقایون شاهکار بود ... اصولاً راه انداختن تظاهرات مذهبی در آبادان کار ساده ای نبود . البته من شخصا از آیت الله خادمی و طاهری تشکر کردم که پیش از آتش گرفتن سینما رکس برای جوانان بی غیرت آبادانی کرسست فرستاده بودند .

**موسوی تبریزی :** من هم باید این موفقیت بزرگ را تبریک بگم ... کار ما باعث شد که غلیان مردم را که از اختلاف طبقاتی رنج میبردند به سطح بیآوریم . اینک شهر ما عزادار است و ما باید از این جنازه گردانی نهایت سود را ببریم . باید کاری کنیم که دامنه اعتراض و پس از آن

اعتصاب به کارگران شرکت نفت برسد .... آن موقع هیچکس نمی تواند جلوی سقوط شاه را بگیرد . خوشبختانه ظرف دو سه روز اشک و بغض مردم تبدیل به فریاد شده است . اکنون مردم یکپارچه به خیابانها ریخته اند .

**جمی :** آقایون بهتر از این نمی شد .... برادر کیاوش و ابوالپور فردا باید اعلامیه های آقای خمینی که از نجف رسیده در بین تظاهر کنندگان پخش شود . در ضمن در حال حاضر نه تنها در کار گروه های چپ و پیکاری نباید دخالت کرد ... بلکه باید آنها را در ضدیت با شاه و ساواک تشویق کرد .

**موسوی تبریزی :** راستی برادر رشیدیان از حسین و فرج الله و حیات چه خبر ؟

**رشیدیان :** به حسین گفته ام از خانه خارج نشود .... برای ده روز هم به او مواد داده ام . اما از فرج و حیات بی خبرم .

**ابوالپور :** خبر های خوب خارج از انتظار ماست .... نخست وزیر شریف امامی دست به دامان روحانیون شده و دست و پا میزند . او خواهان آشتی ملی شده است که البته آیت الله خمینی توی دهانش زده .... حضرت امام گفته : در محیطی حکومت آشتی ملی را اعلام می کنند که توپ و تانک و مسلسل توسط ارتش و سایر ماموران در شهرستانها مشغول سرکوبی ملتی است که حقوق اولیه بشر و اجرای احکام اسلام عزیز را خواستار است ... آشتی کنیم که خون عزیزان اسلام را هدر دهیم ... بما وعده بستن قمار خانه میدهند ... این یک نیرنگ است برای اغفال جناح روحانی ... این ابلهان میگویند در قمار خانه ها را می بندیم در حالیکه در خانه های فساد و فحشاء باز است .

**رشیدیان :** آقایون ... به نظر من کار رژیم ستم شاهی تمام است ... تمام احزاب راست و ملی - مذهبی ها ... مجاهدین ... فدائی ها ... پیکاری ها و توده ای ها در جهتی که ما حرکت می کنیم ، قدم بر میدارند .

دولت شریف امامی از موضع ضعف مطلق با ما مواجه شده ... امروز  
بخاطر جلب رضایت روحانیون چهار امیر گردن کلفت نظام : سپهبد  
ایادی ، سپهبد کاتوزیان ، سپهبد منیعی و سپهبد شجاعی را بیکار کردند  
... وضع اگر همین طور جلو بره ... بزودی ارتش شاهنشاهی ... پنجمین  
قدرت نظامی جهان میمونه و سرکار قند علی  
خنده افراد حاضر در اتاق .

**جمی :** آقایون ... جلسه امشب ما بخاطر آنست که برگ دوم را به زمین  
بزنیم . در این خصوص برادر کیاوش جزئیات کار را میگوید .  
**کیاوش :** فردا با آتش زدن بازار جمشید آباد که در آن دکه و مغازه های  
افراد فقیر وجود دارد ... پای طبقه محروم و مستضعف را به خیابان باز  
می کنیم تا داد خود را از رژیم ستم شاهی بگیرند .

آتش بازار جمشید آباد – دود فراوانی که بر فراز شهر دیده میشود . فریاد  
مردم خشمگین – دکه ها و مغازه های سوخته – میوه و سبزی له شده –  
لعن و نفرین مردم به ساواک !

خانه حسین تکبعلی زاده – نیمه شب

فریاد مامان مامان گفتن دختر کوچکی که سوختن مادرش را می بیند .  
صحنه های هولناک آتش گرفتن سینما و مرگ تماشاچیان .....  
حسین تکبعلی زاده با فریاد از خواب بر می خیزد و در بستر می نشیند  
مادر حسین داخل اتاق شده و چراغ را روشن می کند .  
**مادر :** چی شده پسرم ... وحشت کردم

حسین در حالیکه بشدت گریه می کند

**حسین :** خدا مرا نبخشد ..... چرا گول موسوی و جمی را خوردم ... چرا خودمو به چندر غاز به رشیدیان و کیاوش فروختم

**مادر :** چی میگی .... کابوس دیدی ؟ .... حالت خوبه ؟

**حسین :** مادر ... مادر ... کابوس کدومه .... من شش صد آدم بیگناه را کشتم . من سینما را آتش زدم ... خدا منو نبخشه

**مادر :** آروم بگیر..... این چه بلائی بود که سرمون اومده ... پسر من ... حسین من ... حتما اشتباه میکنی

مادر سعی بر آرام کردن حسین دارد

بازار تره بار – مادر حسین تکبعلی زاده مشغول خرید است . پیرزنی به او نزدیک میشود . مادر حسین او را می بیند .

**مادر حسین تکبعلی زاده :** ننه نمکی ... ننه نمکی

**ننه نمکی :** سلام بتول خانم ... نا پیدائی

**بتول :** بدبخت شدیم .... ببین اوضاعه مونو .... نه آرامشی ... نه آسایشی ... روز به روز وضع خرابتر میشه

**ننه نمکی :** ایشالله وقتی آقای خمینی بیاد وضع خوب میشه

**بتول :** تو از کجا میدونی که آقای خمینی می آد ؟

**ننه نمکی :** اخبار من از مجالسی است که برای روضه خوانی میرم

دیشب خودم شنیدم که حجت الاسلام جمی مژده میداد که بزودی آقا تشریف میآرن .

**بتول** : خدا از سر تفصیرات اونو و موسوی نگذره

**ننه نمکی** : زبونتو گاز بگیر ... مگر از اولاد پیغمبر چی سر زده که اینطور حرف میزنی ؟

**بتول** : پسر م حسین روانی شده ... پس از آتش سوزی سینما همه اش گریه میکنه و میگه سینما را به دستور موسوی و جمی با دوتا آموزگار فقه و قرآن شرعیات آبادان آتش زده .

**ننه نمکی** : نه

چند صحنه از پیچ پیچ ننه نمکی با چند زن چادری ( پخش خبری که شنیده بود ) .

شهربانی آبادان – تلویزیون روشن اتاق سرهنگ امینی آل آقا رئیس شهربانی

**گوینده خبر** : ... در فضای باز سیاسی که دولت آقای شریف امامی وعده داده بودند آقای محسن پزشکیور برای حزب پان ایرانیست تجدید حیات کرد . حزب زحمتکشان به رهبری آقای دکتر مظفر بقائی با پخش اعلامیه فعالیت شدید خود را اعلام نمود . آقای دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ایران طی اعلامیه ای خواستار دوازده مورد فوری اصلاحات در شئون مملکت شد، انحلال ساواک ، آزادی قلم و بیان و محاکمه عاملان کشتار مردم خصوصا مسببین سینما رکس آبادان . در فضای باز سیاسی پیش آمده تا کنون چهارده حزب و نهاد اعلام موجودیت کرده اند : حزب ایران ، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست های نهضت ملی دکتر سنجابی ، داریوش فروهر ، مهندس حسینی و آقای شاپور بختیار ، ، حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقائی ، حزب پان ایرانیست دکتر محسن پزشکیور ، حزب سوسیال دموکرات احمد بنی احمد ، جنبش ارگان



فکری دکتر حاج سید جوادی ، جمعیت پاسداران قانون اساسی دکتر مهدی پیراسته ، کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر مهندس بازرگان و لاهیجی ونزیه ، کانون ناسیونالیست ها فضل الله صدر و دکتر زرین پور ، حزب آزادیخواهان اسلامی ، حزب دموکرات ایران ، حزب سوسیالیست آریا و هم چنین منفردین آقای اللهیار صالح ، دکتر صدیقی ، آذر و ملکی .

خبرمسرت بخش دیگر این است که امروز بنا به دستور آقای شریف امامی آیات عظام آیت الله پسندیده برادر آقای خمینی ، آیت الله قمی ، حجت الاسلام ناصر مکارم شیرازی از تبعید آزاد و حجت السلام خسرو شاهی ، حسینی ، قریشی ، صاحب الزمانی و دستغیب از زندان آزاد شدند . جناب آقای شریف امامی با روحانیون داخل و خارج برای بازگرداندن آرامش به کشور در حال مذاکره هستند .

سر هنگ امینی آل آقا جانشین سر تیپ رزمی در حالیکه بخود می پیچد .  
**امینی :** چکار می کنید ... تمام دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی را آزاد و دست آنها را باز گذاشته اند .

سر پاسبان فاتح وارد اتاق شده و پس از ادای احترام میگوید :  
**فاتح :** قربان .. علی محمدی را دستگیر کردیم و نشانی از موسوی و جمی نیست ... به نظر میرسد ابادان را ترک کرده اند ... در ضمن در شهر پیچیده که عامل آتش سوزی همین جا و در بین ماست . مادر حسین تکبعلی زاده به ننه نمکی روضه خوان گفته که به دستور جمی و موسوی او و فرج الله بذر کار با حیات سینما را آتش زده اند .

**امینی :** هرچه زودتر حسین تکبعلی زاده را دستگیر کنید ... شاید مسببین این فاجعه را بتوانیم شناسائی کنیم .

**فاتح :** اطاعت سر هنگ

## زندانی آبادان

داخل بند حسین تکبعلی زاده ، علی نادری صاحب سینما که او را در تهران دستگیر و به آبادان آورده اند ، حمید پایدان نظافت چی سینما ، اسفندیار رضانی مدیر سینما و ناصر ابراهیم زاده ، فرد معتادی که بخاطر مقدار ناچیزی هروئین به زندان افتاده .

علی نادری 60 ساله صاحب سینما نگاهی مات دارد . او در تهران زندگی میکرد و چهارده سال است که سینما را اجاره داده است .

حمید پایدان نظافت چی سینما پاکبخته و لرزان است .

پایدان : آخه منو چرا ... منکه نه سر پیازم و نه ته پیاز .

دور تر از مابقی حسین تکبعلی نشسته است . ناصر ابراهیم زاده به او نزدیک میشود .

ناصر : چطوری حسین ...

حسین تکبعلی زاده سرش را با بی میلی بلند می کند

حسین : با منی ؟

ناصر : آره با وفا ... منم ناصر ... رفیق رحیم .. پسر خاله ی فرج ... خیلی وقت ها اونو با شما ها دیدم . دوستی تو با رحیم باعث شده که مردم بگن ... تو ساواکی هستی

حسین تکبعلی زاده با خشم

حسین : مردم گوه خوردن با جد و آبادشون .... من قهرمان انقلابم .

ناصر : آره مردم گوه خوردن ... آروم بگیر ... می افتی تو درد سر

پایدان ، رمضانی و نادری به آنها نگاه می کنند .

**ناصر :** آروم باش ... ببین نظر اونا رو جلب کردی ... اونی که بغل دیوار ایستاده علی نادری ، صاحب سینماست و نفر سمت راستش مدیر و اون یکی هم حمید ، نظافت چی سینما است .

حسین تکبعلی زاده نگاهی به آنها می اندازد ، اشک در چشمش جمع میشود .

**حسین :** برای چی این بدبخت ها را گرفتند ... مقصر اصلی منم ... من سینما را آتش زدم .

ناصر دستپاچه با ایستادن جلوی حسین ، دید مابقی را کور می کند .

**ناصر :** چی میگی نوکرتم ... مگر اینکار ... کار من و تو است . کار ساواک و موساده

پاسبانی وارد بند میشود

**پاسبان :** ابراهیم زاده ... ناصر ابراهیم زاده

**ناصر :** بله سرکار ... منم .... او مدم

**پاسبان :** بجنب

**ناصر :** کجا سرکار ... منکه کاری نکردم

**پاسبان :** اینارو به بازپرس صرافی بگو

اتاق بازپرس صرافی



محمد باقر صرافی ، بازپرس پرونده سینما رکس آبادان

پاسبان وارد اتاق شده و پس از ادای احترام میگوید :

پاسبان : جناب صرافی ... ابراهیم زاده را آوردم

صرافی سرش از روی پرونده بلند می کند

صرافی : حمل هروئین ... میدونی که باید سه سال تو زندون آب خنک

بخوری ؟ چیزی داری که در دفاع از خودت بگی .... مواد از کی

میگیری ... به کی می فروشی ؟

ناصر ابراهیم زاده : جناب قاضی ... حمل هروئین چیه ... طوری می گید

... مثل اینکه یه کامیون جنس جابجا کردم ... به شرف محمد قسم ... به

پیر و پیغمبر قسم ... مادرم به عزایم بنشینه ، فقط پنج گرم بود که نصفش

آسپیرین بود . اونو ممد زاغی بهم فروخته .... برای مصرف شخصی بود

.... من خودم بدبخت شدم ... نمی خوام یه جوون دیگه بدبخت بشه .

صرافی : روضه خونیت تموم شد .... سرکار برش میگردونی به بند تا

دو هفته دیگه که دادگاهش انجام میشه .

ناصر ابراهیم زاده : جناب قاضی ... اگه بگم کی سینما رکس را آتش زده

تخفیفی در مجازاتم میدهید ؟

صرافی به پاسبان همراه اشاره می کند که از اتاق خارج شود

**صرافی :** تو ... تو میدونی که سینما را چه کسی آتش زده .... آگه  
بخواهی دروغ بگی ... بلایی سرت میآرم که مرغان هوا بحالت گریه  
کنند .

**ناصر ابراهیم زاده :** جناب قاضی ... دروغم چیه .. خودش بهم گفت ...  
حسین تکبعلی زاده پیش من اعتراف کرد که سینما را آتش زده .

**صرافی :** سرکار حسینی ... سرکار حسینی

پاسبان داخل اتاق میشود و ادای احترام می کند

**صرافی :** اینو ببر و حسین تکبعلی زاده هر چه زودتر بیار اینجا

**پاسبان حسینی :** اطاعت قربان

**ناصر ابراهیم زاده :** جناب قاضی .. قول دادید ... تخفیف بدید

**صرافی :** ببرش

صرافی در فکری عمیق با مداد دستش بازی می کند

در باز شده و حسین تکبعلی زاده با سرکار حسینی وارد میشوند

**صرافی :** سرکار حسینی بیرون در باش ... کسی تو نیاد

**سرکار حسینی :** اطاعت .. قربان

صرافی خطاب به حسین تکبعلی زاده

**صرافی :** بشین ... حقیقت داره .... تو سینما را آتش زدی ؟ سر خود

اینکار را کردی ، یا اینکه کس یا کسانی بهت این دستور را دادند ؟

**حسین :** اولش تحت تاثیر فرمان آقای خمینی که گفته بود آتش زدن اماکن  
فساد و سینما ها نیاز به فتوا نداره ب فکر آتش زدن سینما افتادم ... خواستم  
سینما سهیلا را آتش بزنم ، موادم کار نکرد . آره جناب قاضی سینما رکس  
را من و فرج الله بذر کار و حیات آتش زدیم . حالا به من میگن ساواکی

...جناب قاضی ... پشیمانم ... یک لحظه کابوس رهام نمی کنه ...  
خواهش میکنم همین حالا اعدام کنید .

صرافی مات و مبهوت به سخنان حسین تکبعلی زاده گوش می کند .

**صرافی :** سرکار حسینی

پاسبان حسینی وارد اتاق میشود .

**صرافی :** سرکار حسینی ... اینو میبرید انفرادی ... هیچکس با هاش  
ملاقات نمی کنه ... فهمیدی .

**پاسبان حسینی :** بله قربان

پاسبان با حسین خارج میشوند ، در راهرو پاسبان از حسین می پرسد

**پاسبان حسینی :** به بازپرس چی گفتی ... که حکم زندان انفرادی برات  
صادر کرد ... کارت تمومه .

تکبعلی زاده سکوت می کند .

حسینی پس از تحویل حسین تکبعلی زاده خودش را به تلفن رسانده و پس  
از اینکه مطمئن میشود کسی حواسش به او نیست ، شماره گرفته و  
میگوید :

**حسینی :** آقای رشیدیان ... حسین پیش قاضی صرافی اعتراف کرد که  
آتش زدن سینما کار اون بوده ... خودم شنیدم

صدای رشیدیان

**رشیدیان :** تو که خودت شنیدی ... چیزی راجع به ما به بازپرس گفت ؟

**حسینی :** نه ... فقط اسم فرج و حیات را شنیدم .

**رشیدیان :** تا صرافی چیزی نفهمیده ... حسین را خاموش کن و یا ترتیب  
فرارش را بده ... نه بهتره داخل زندان اونو بکشید .... بگو کاردیش کنند  
.. مگه نه اینکه اون ساواکی است .

حسینی : کشتن که غیر ممکنه ... ببینم میشه فرارش داد  
رشیدیان : باشه ... بیرون ترتیبش را میدهیم .  
حسینی : بیرون ... اونم تو این شلوغی خیلی بهتره .  
رشیدیان : به زنت بگو یه نوک پا بیاد دم خونه ی ما ، مبادا خودت بیائی  
سی هزار تومان بدهی ام را بگیره و بره .  
حسینی : اطاعت ... خدا سایه تونو از سر ما کم نکنه .

اتاق بازپرس محمد باقر صرافی  
صرافی گوشی تلفن به دست دارد  
صرافی : بله سرهنگ .. خودش به صراحت گفت سینما را آتش زده  
سرهنگ امینی : الان تکبعلی زده کجاست ؟  
صرافی : گفتم ببرنش انفرادی  
سرهنگ امینی : براش یه محافظ مورد اعتماد بگذار ... خیلی زیر کانه  
باید عمل کنیم . جو خرابتر از آنست که تصورش می‌رود ... همه چیز بر  
ضد ماست ... قدرت تشخیص بطور کامل از مردم گرفته شده .  
صرافی : می فهمم  
صرافی یک شماره میگیرد  
صرافی : بگید سرکار حسینی همین حالا بیاد .  
چند لحظه بعد حسینی وارد اتاق میشود  
حسینی : جناب قاضی امری بود ؟

**صرافى :** از اين لحظه به بعد از تكبلى زاده چشم بر نמידارى ... من به ستوان احيائى ميگم كه ترتيبى بده تا نزديك سلول تكبلى زاده باشى ...  
برو

**حسينى :** اطاعت قربان

حسينى از اتاق خارج ميشود . خود را به تلفن رسانده و شماره ميگيرد از آن طرف صداى زنى بگوش ميرسد

**حسينى :** پروين خوب گوش كن ... همين الان يك دست لباس فرم مرا با كلاه و پوتين ميدى به عليرضا برام بياره . بهش بگو بياره تو كوچه پشت زندان خودم ازش تحويل ميگيرم ، در ضمن ميري دم خونه آقاى رشيديان از مهرى خانم زنش يه بسته ميگيرى .

**پروين :** بسته چيه ؟

**حسينى :** حناقه ... ديفتريه ... كوفته ... كاري كه بهت ميگم انجام بده

**پروين :** چشم ... فقط يه سؤال كردم

**حسينى :** فقط كاري را كه بهت ميگم انجام بده .... سؤال نكن .

حسينى تلفن را قطع مى كند .

سلول انفرادى حسين تكبلى زاده

**حسين تكبلى زاده :** سركار ... سركار...

**حسينى :** چيه ... دقيقه به دقيقه صدا ميزنى ؟

**حسين تكبلى زاده :** سركار بايد برم دستشوى



**حسینی :** بترکی ... تو که چیزی نخوردی که میخواهی پس بدی  
حسینی در سلول را باز می کند .

**حسینی :** تو دستشوئی سوم از سمت راست بالای سیفون لباس آزدانی  
گذاشتم ... می پوشی و میزنی به چاک .

**حسین تکبعلی زاده :** راست میگی ؟

**حسینی :** آره ... دستور آقای رشیدیانه ... بیرون که رفتی یگراست میری  
پیش رضا نوروزی ... بقیه کار ها ردیفه ... مبادا بری خونه تون .

حسین تکبعلی زاده وارد دستشوئی شده ، لباس فرم را پوشیده و خارج  
میشود . پاسبان حسینی به سلول حسین بر گشته با باطوم خود ضربه ای  
به لامپ سلول زده و آنرا می شکند . او در سلول را باز گذاشته و به  
اتاق نگهبانی بر میگردد.

تظاهرات خیابانی – آتش زدن اتوموبیل ها – دود حاصل از سوختن  
لاستیک – صدای تیر – استقرار تانک هادر اماکن مختلف شهر آبادان –  
شلیک گاز اشک آور . شعار های ضد حکومتی .

خانه ابوالپور

**کیاوش :** ... پیام آیت الله خمینی به مناسبت عید فطر را باید هرچه زودتر  
و در معیاری بزرگ به گوش مردم برسانیم. در این شرایط حساس امت  
ما یکپارچه از بزرگ و کوچک ، دانشگاهی تا کارگر همه به رهنمود و  
بیانات آیت الله خمینی چشم دوخته اند . آیت الله خمینی در پیامشان

فرمودند : عید فطر امسال ... عید حماسه و جنبش هر چه بیشتر تمام جناح های ملت ایران است . ملت عظیم الشان ایران ، نهضت خود را ادامه داده و هرگز سستی به خود راه نمیدهد . آیت الله خمینی برای مردم ما آرزوی پیروزی و سرافرازی کرده و گفته اند : پس از ماه مبارک رمضان گمان نشود که تکلیف الهی فرق کرده است . به حرفهای فریبنده شاه و دولت و طرفداران اندک آنان گوش ندهید که جز برای بدست آوردن فرصت شیطانی چیزی نیست .

**رشیدیان :** پیروزی عنقریب نصیب مردم ما خواهد شد . نیروهای چپی هم بما خوب کمک می کنند . امروز یک واحد عملیاتی از سازمان چریکهای فدائی خلق به مرکز کماندو های شهربانی تو میدان عشرت آباد با بمب و مسلسل حمله کردند و کلی از مزدوران شاه را کشتند . حزب توده هم خواهان تغییر رژیم شده و می خواهد تمام مسئولین مملکتی محاکمه شوند .

**ابوالپور :** این ها فردا برای ما شاخ نشوند ؟

**رشیدیان :** اگر ما توانستیم ریشه شاه را بکنیم ..... کندن ریشه چپی ها ، توده ای ها و ملی - مذهبی های آمریکائی کار ساده ای است .

**ابوالپور :** انشاءالله

**کیاوش :** امروز ... نوروزی تکبعلی زاده را به اینجا می آورد ... از موقعی که انگ ساواکی به اون زده اند ... دیوانه شده ... پیش هر کسی که می شینه میگه سینما را اون آتش زده ... بجای اینکه مردم به من بگن .. قهرمان انقلاب ... میگن ساواکی . اسم حجت الاسلام جمی و موسوی تبریزی رو زبون مردم افتاده . قبل از اینکه زبونش باز بشه و ما رو لو بده باید فکری کرد .

**رشیدیان :** من راجع به این مسئله با برادر پرورش صحبت کردم .. اون گفت : بهترین کار اینکه به بهانه ترک اعتیاد اونو بفرستیم اصفهان ...

اونجا آیت الله خادمی و طاهری ترتیب بستری شدنشو میدن . تا حالا کسی نتونسته از مرکز ترک اعتیاد آنها جون سالم بدر ببره و بیرون بیاد . بگذارید اگر خواستیم سر شو زیر آب کنیم تو آبادان نباشه .

**کیاوش :** فکر خوبی است .

**ابوالپور :** من هم می پسندم .

صدای زنگ در . رفتن ابوالپور دم در و برگشت او با رضا نوروزی و تکبعلی زاده .

**رشیدیان :** راحت از زندان فرار کردی ؟

**تکبعلی زاده :** به لطف شما بله

**کیاوش :** این بچه بازی ها چیه ... به قاضی صرافی گفتم آتش زدن سینما کار منه ... میدونی عواقب این دهن لقی چیه ... تمام سربازان اسلام که جانشونو در راه آرمان اسلام خواهی و احکام دین مبین اسلام فدا می کنند ، سستی ایمان تو را دارند ؟ الان که ما در یک قدمی پیروزی هستیم و می خواهیم سعادت و رفاه و آرامش و امنیت را نصیب امت مسلمان خود کنیم ، برای همیشه به اختلاف طبقاتی پایان بدیم .... می خواهی کاری کنی که انقلاب شکست بخوره . ما پیش آیت الله خمینی رو سیاه بشویم ؟

**تکبعلی زاده :** نه ... نه ... من قصدم توقف انقلاب نیست ... من ناراحتم که به من میگن ساواکی .. مجله جوانان عکس مرا انداخته و نوشته : عامل ساواکی آتش زدن سینما رکس شناسائی شد ..... من ساواکی نیستم ... من پیرو آیت الله خمینی هستم .... من می خوام برم فلسطین که حق برادران عربم را از صیهونیست ها بگیرم ... خودتون گفتید سینما را آتش بزن تو را می فرستیم فلسطین .

**کیاوش :** ما به قول خودمون پای بند هستیم .... اما یه اگر داره

**تکبعلی زاده :** شما به مردم بگید من ساواکی نیستم .... شما منو به فلسطین بفرستید ... اگرش دیگه چیه ؟

**کیاوش :** تو اول باید ترک اعتیاد کنی ... باید پاک بشی ... روزی که خوب شدی ، ما همون روز تو را به فلسطین اعزام می کنیم ... قبول ؟

**تکبعلی زاده :** کجا باید برم ؟

**ابوالپور :** اصفهان .... اونجا آیت الله خادمی ، آیت الله طاهری و برادر پرورش هوای کارتو داشته و ترتیب بهبودی تورا میدهند .

**تکبعلی زاده :** کی برم ؟

**ابوالپور :** همین امروز ... ما خودمون تو را میبریم اصفهان

**تکبعلی زاده :** یعنی مادرمو نبینم ؟

**کیاوش :** ما خبر تصمیم بزرگ تو را به مادرت میدهیم ... مطمئنا مادرت از شنیدن این خبر خوشحال میشه .

شهربانی کل آبادان – اتاق سرهنگ امینی آل آقا

**سرهنگ امینی :** امروز با دعوت ، خواستم که من با شما و حجت الاسلام موسوی تبریزی صحبت کنم ... ایشان چرا نیآمدند ؟

**حجت الاسلام جمی :** دعوت ... کار شما که بیشتر به جلب افراد شبیه است تا دعوت ... در ضمن شما که در کنار امت شهید پرور ما و در کنار آیت الله خمینی نیستید و در جناح شاه قرار دارید ... با ما چکار دارید ... ما که کار خلافی نکرده و نمی کنیم .... شاید توقع دارید که اظهار نظر هم نکنیم ؟ در ضمن حجت الاسلام به قم مشرف شده اند .

نمیدانستم برای رفتن به قم باید از شهربانی اجازه گرفت .

**امینی :** نه ... شما در اظهار نظر آزادید ... شما معلمین اجتماع هستید ... همواره مقام شما در بین مردم قابل احترام بوده و مردم به شما اقتداء کرده و از شما پیروی می کنند . تا امروز دیده اید که شهربانی قدمی غیر از رفاه و امنیت و آسایش مردم بردارد . همانطوریکه نقش شما برای آخرت مردم بسیار مهم است ... نقش ما هم برای رفاه و آسایش مردم در این دنیا حائز اهمیت است .

**جمی :** کار روحانیون هدایت مردم به منظور کسب نیک بختی در این دنیا و آن دنیا است .... کار بیشتر ما در این دنیا است که جلوی فساد را بگیریم ... جلوی دزدی و رشوه و اختلاس را بگیریم .... جلوی فحشاء را بگیریم ... جلوی غارت بیت المال و منابع ملی امت مسلمان را بگیریم ... جلوی فسق و فجور را بگیریم ... ملت گرسنه باشد و در صد کمی از ما بهتران زندگی بهشتی داشته باشند .... مملکت ما را اجنبی ها بین خود تقسیم کنند و ما دلمان خوش باشد که تمامیت ارضی کشور ما حفظ شده است .... جناب سرهنگ مگر میشود در یک مملکت اسلامی این همه بی بند و باری باشد ؟ در شرکت نفت زنان ما با مردان خارجی با مایو به یک استخر بروند ؟

**امینی :** حاج آقا ... نارسائی هائی وجود دارد ... ولی این خانه نیاز به کمی تعمیرات دارد ... نباید به آن توپ بست .

**جمی :** کار از کار گذشته .... آن زمان که باید به این مسائل توجه میشد که نشد خیلی وقته گذشته .

**امینی :** حاج آقا ... دعوت من از شما این بود که از جنابعالی بپرسم : چطور میشود که روحانیون طراز اول آبادان یعنی شما و حجت الاسلام موسوی با یک فرد هروئینی بیکار مثل حسین تکبعلی زاده ارتباط داشته باشند ؟

جمی خیلی آرام و بدون نشان دادن کوچکترین عکس العمل

**جمی :** خدمتتان که عرض کردم ... بر خلاف تصور شما که کار ما برای آخرت مردم است ، کار روحانیون در رفع مشکلات مردم خلاصه میشود ... کار ما فقط اقامه نماز و دولا و راست شدن نیست .... ما به درد مردم میرسیم ... ما به افراد معتاد کمک می کنیم که خود و خانواده ی خود را نجات دهند .... روشن شد جناب سرهنگ ؟

**امینی :** نه .. حاج آقا ... یعنی شما می فرمائید ... تمام معتادین آبادان مثل حسین تکبعلی زاده زیر بار عنایت شما و حجت الاسلام موسوی هستند ؟

**جمی :** جناب سرهنگ ... شما به یک نکته توجه ندارید .... ما دنبال ترک دادن معتادان از اعتیادشان نیستیم ... هر معتادی که خواست اعتیادش را ترک کند ... مثل حسین تکبعلی زاده ، ما به او کمک می کنیم ... حال می خواهد حسین باشد یا حسن ... تقی باشد یا علی تلفن سرهنگ امینی به صدا در می آید

**امینی :** می بخشید حاج آقا

جمی سرش را تکان میدهد

**امینی :** چی ... چطور ... مگر میشود .. گزارش کامل آنرا می خواهم ... نام تمام کسانی که مظنون به همکاری هستند می خواهم .

امینی گوشی تلفن را میگذارد

**امینی :** حاج آقا ... بیمار مستحق شما .. حسین تکبعلی زاده از زندان موقت شهربانی فرار کرد .

حجت الاسلام جمی لبخندی میزند .

18 شهریور 1357 منزل رشیدیان

**رشیدیان :** امروز برادر فواد کریمی به ما افتخار دادند ... اسلام دوستی ایشان معرف عام و خاص است .

فواد کریمی دست راستش را روی سینه اش قرار میدهد و سرش را پائین میبرد .

**کیاوش :** چه کسی است که در خوزستان ایشان را شناسد . فواد جان چه خبر ؟

**فواد کریمی :** امروز تهران عزادار شده است .... عزائی که برادران فلسطینی ما آنرا به وجود آوردند و مردم آنرا به حساب ارتش شاه گذاشتند . بهتر از این نمی شود . تا اونجائی که من خبر دارم ... 95 نفر کشته و 250 تا مجروح شده اند . امروز میدان ژاله خون آلود است ... خونی که باید ریشه های درخت تنومند و ماندگار اسلام را سیراب کند . من فکر می کنم ... ظرف دو سه ماه آینده با شتابی که انقلاب دارد ... دود مان پهلوی دود شده و به هوا برود .

**حضار در اتاق :** انشا الله

**فواد کریمی :** باید ترتیب پخش اعلامیه آیت الله خمینی را هر چه زودتر داد . ایشان پیام داده اند که : چهره ایران امروز گلگون است و دلاوری و نشاط در تمام اماکن به چشم میخورد . این چنین است راه امیر مومنان و سرور شهیدان امام حسین . ایکاش من در میان شما بودم و در کنار شما در جبهه دفاع برای خدای تعالی کشته می شدم . مرا به بهانه های پوچ تبعید کرده اند . باید علما و روحانیون حافظ اسلام عزیز در زیر چکمه دژخیمان خرد شوند تا مردم به آزادی برسند . ارتشیان شما دیدید که ملت با شما دوست است .. شما را گلباران می کند . چرا متوجه نمی شوید که این چپاولگران برای ادامه ستمگری .. شما را آلت قتل برادران خود قرار داده اند .. به مردم بپیوندید

**کیاوش :** پیام های آیت الله خمینی مثل توپ عمل می کند . در ضمن هویدا، رضا قطبی و محمود جعفریان هم استعفا دادند ... همه دارند دور شاه را خالی می کنند . دولت دستپاچه شریف امامی هم داره تمام وزیر و وزرای رژیم را دستگیر و زندانی می کنه . توی خواب هم نمی دیدیم

شش صد نفر از مقامات کشوری پرونده شون تحویل دادسرای دیوان کیفری تهران شده . دم آقای بنی صدر گرم ... در فرانسه به تمام خبر نگاران گفته در میدان ژاله ، شاه سه هزار نفر را کشته . دکتر امینی هم به خبرنگار لوموند گفته : نجات شاه غیر ممکن است . برای نجات ایران ، شاه باید کناره گیری کند .... حالا خود سران نظام .. خواست آیت الله خمینی را تکرار می کنند ، شاه باید برود .

**فواد کریمی :** آیت الله خادمی از اصفهان خواسته تا شایع کنیم بنا به درخواست شاه ... صدام حسین دستور داده تا خانه آیت الله خمینی محاصره و از دیدار او با مردم جلوگیری بشه ... عراقی ها حتی اجازه خروج از خانه را به آیت الله خمینی نمی دهند .

**کیاوش :** مردم چنان نسبت به رژیم اعتماد خود را از دست داده اند که هر چه ما و مخالفین شاه بگویند باور می کنند .

**ابوالپور :** من هم یک خبر ... بهتره بگم یک مژده بزرگ دارم ... از فردا کارگران و کارکنان شرکت نفت اعتصاب خود را شروع کرده و شیر های نفت را می بندند . پشت سر آنها کارکنان راه آهن ... بعدش مخابرات ... ذوب آهن ... مس سر چشمه ... به اخبار من شک نکنید

**رشیدیان :** بینگو ..... کار شاه تمومه

**کیاوش :** آقایون ... پیگیری مردم برای شناسائی مسببین آتش سوزی سینما هر روز بعد بیشتری میگیره ... چگونه میشود آنرا به انحراف کشید ؟



فواد کریمی : بهترین کار برای به انحراف کشیدن ... دست گذاشتن روی باور های اعتقادی مردم ... باید اینکار را از حجت الاسلام جمی و موسوی و من غیرمستقیم از آیت الله قائمی و سایر آیات عظام خواست .  
اونها باید به مردم تفهیم کنند که کار ... کار ساواک بوده و زمانیکه حکومت عدل علی در این مملکت پیاده بشه ... تمام مسببین به کیفر خود میرسند . مردم ما را روحانیون میتوانند آرام کنند ... باید تقاص این کار را به حضرت ابوالفضل العباس واگذار کرد .  
خنده حاضران در اتاق .

6 مهرماه 1357 قبرستان نو – آبادان

مراسم چهل کشته شدگان سینما رکس – جمعیت بالای پنج هزار تن  
جمعیتی سازمان یافته حدود یک صد نفر با حرکت دسته جمعی شعار هائی بر ضد شاه و به نفع خمینی میدهند . اکثریت مردم خاموش بوده و نسبت به شعار ها بی تفاوت هستند . نیروهای پلیس و ارتش در محل دیده نمی شوند .

مسجد فرح آباد ( قدس )

حجت الاسلام جمی بر بالای منبر – جمعیت کثیری در مسجد حضور دارند .

**جمی :** بسم الله الرحمن الرحيم ... ولاتقولن لشی انی فاعل ذلک خدا -  
الا ان یشا الله ..... هرگز نگوئید من اینکار را فردا خواهم کرد ... مگر  
اینکه بگوئید اگر خدا بخواهد .... مردم این کلام خداست ... من از خودم  
در نیآورده ام .... سوره کهف را بخوانید تا بدانید امروز خداوند از شما  
چه می خواهد ..... خدا از شما جهاد می خواهد ... خدا و نایب برحقش  
خمینی بت شکن می خواهد تا لحظه ای خیابانها را ترک نکنید .... امروز  
پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به دست شما و با اراده ی شما به دست  
می آید .... فریب مشتی از خدا بی خبر را نخورید که در این شرایط  
حساس که اعتبار اسلام عزیز در حال احیاء و زنده شدن است که به  
دنبال آن آقائی و سروری امت مسلمان را همراه دارد ... حرف از پیدا  
کردن عاملین آتش سوزی سینما میزنند .... مگر تا امروز صدها تن جان  
خود را برای اسلام عزیز فدا نکردند .... ببینم مگر خون آبادانی ها از  
قمی ها ... تبریزی ها ... مشهدی ها رنگین تر است . بگذارید برای  
پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ، شهر ما هم ششصد شهید بدهد .

**یکی از حاضرین :** صلوات

**حضار :** اللهم صلی علی محمد و آل محمد

**همان فرد :** به زیارت قبر مولایم علی مشهور شوید دومین صلوات را  
بلند تر بفرستید

**حضار :** اللهم صلی علی محمد و آل محمد

**جمی :** وما تشا ون الا ان تشا الله ان الله کان علیما حکیما .... مردم شما  
نمی خواهید و حق ندارید چیزی را بخواهید که خدا نمی خواهد . امروز  
خداوند از شما جهاد و ایثار و جان دادن در راه اسلام و حفظ احکام مبین  
اسلام را می خواهد ... نه اینکه بروید دنبال اون شخص از خدا بی خبری  
که هم شهری های ما را آتش زد . آنها را کشت . وقتی در این ملک  
طاغوت زده اسلام پیاده شود ... خود اسلام دمار از روزگار صیهونیست  
هائی که سینما را آتش زدند در می آورد . مردم ما در مشهد حماسه

آفرینی می کنند ... امروز سرهنگ زمانی ... رئیس کلانتری شش مشهد که دستش به خون امت شهید پرور ما آغشته بود را به درک واصل کردند ... مردم تهران کاری کردند تا مهره سیاه شاه جواد سعید حزب رسوا خیز رستاخیز را منحل کند و اینجا بعضی ها می خواهند سر مردم ما را با دنبال کردن عامل آتش سوزی گرم کنند . به راستی شرم بر ما ... مردم آبادان پیش آهنگ انقلاب هستند و باید این افتخار را حفظ کنند .

در این شرایط که دنیا متوجه مظلومیت ملت ایران شده و رهبر انقلاب اسلامی ما حضرت آیت الله خمینی به پاریس تشریف فرما شده اند . طلایه پیروزی اسلام بیش از هر زمانی به چشم میخورد . سر بلند باد ملتی که با فداکاری های خود در راه پیروزی حق قدم بر میدارد .

28 مهر ماه 1357

صحنه هائی از پائین کشیدن عکس های شاه و فرح در سازمانها و ادارات دولتی آبادان و شرکت نفت .

اول آبان 1357 - نوار غزه

تعداد کثیری عرب فلسطینی با در دست داشتن عکس های خمینی به طرفداری از او تظاهراتی به راه انداخته اند .

تلویزیون بی بی سی لندن

**گوینده :** یک کمیته بین المللی که به دعوت اتحادیه حقوق دانان ایران به مدت ده روز در ایران بسر برده ، امروز نتایج بررسی خود را پیرامون نا آرامی های اخیر ایران و نقض حقوق بشر اعلام کردند . به عقیده این گروه پشتیبانی از حکومت شاه اشتباهی بس بزرگ است و با منافع غرب مغایرت دارد .

تظاهرات مردم در سراسر ایران با سود جوئی از فیلم های مستند بجا مانده . پائین کشیدن مجسمه شاه . تخریب مجسمه داریوش و شکستن آن در همدان . آتش زدن بیش از 400 بانک . آتش زدن اتوموبیل و اتوبوسهای نقلیه عمومی . تخریب کیوسک های تلفن .

## تلویزیون ملی ایران

**ارتشبد از هاری :** دولت من با کمال قدرت حافظ ارضی کشور بوده و اجازه نمیدهد که دشمنان قسم خورده ایران آنرا تکه تکه کنند . من در پیشگاه ملت ایران سوگند میخورم که حافظ امنیت و آرامش و آسایش باشم امروز دستور دادم تا طبق ماده پنج حکومت نظامی عده ای از بلند پایگان و مقامات عالیرتبه دولت را که در بیست سال گذشته عهده دار مشاغل مهم بوده و کار خطائی از آنها سر زده دستگیر کنند . ارتشبد نعمت الله نصیری ، رئیس پیشین ساواک را دستگیر و زندانی کرده ایم تا به مردم ایران دوست و وطن پرست خود نشان دهیم که ما در راه اصلاحات و پاکسازی قدم بر میداریم . دکتر منوچهر آزمون ، دکتر عبدالعظیم ولیان ، داریوش همایون ، سپهبد صدری ، دکتر غلامرضا نیک پی ، دکتر

منوچهر تسلیمی ، دکتر ایرج وحیدی و بسیاری دیگر باید در پیشگاه ملت  
بزرگ ما پاسخگو باشند

قطع برق ... خاموشی کامل ... صدائی که به گوش میرسد

صدا در تاریکی : بازم برق رفت

صحنه هائی از فرار سربازان از پادگانها . سالن خالی فرودگاه ها و  
پرواز نکردن هواپیما ها .

رادیو مسکو

**گوینده :** اگر دولت نظامی ایران نتواند جریان رویداد های ایران را مهار  
کند .. نیرو های نظامی آمریکا به منظور سرکوب تظاهرات حق طلبانه  
مردم اعزام خواهند شد . آقای برژنف دبیر کل حزب کمونیست اتحاد  
 جماهیر شوروی طی مصاحبه با روزنامه پراودا اظهار نظر فرمودند که  
: مداخله نظامی آمریکا به نفع شاه ، تهدیدی برای امنیت شوروی بشمار  
میرود و دولت شوروی نمی تواند در برابر چنین تهدیدی بی اعتنا باشد .

تلویزیون ملی ایران

فیلم خبری مصاحبه شاه با خبرنگار تایم

**شاه :** اگر از سلطنت کناره گیری کنم ... آتش جنگ داخلی در ایران  
افروخته میشود . اگر چنین جنگی در گیرد ... هزاران تن کشته خواهند  
شد ... کشور ما تجزیه خواهد گشت ... گروه های کمونیستی در صدد به

دست گرفتن امور بر خواهند آمد ... من باید بمانم تا فرزندم رضا هجده ساله شده و امور کشور را به دست گیرد .

5 آذر ماه 1357 - حسینه اصفهانیها - آبادان

حجت الاسلام جمی بر بالای منبر برای جمعیت کثیری سخن میگوید

**جمی :** اللهم صلی علی محمد و آل محمد عجل فرجهم ... پناه میبرم به پیامبر عظیم الشان اسلام و شرمنده از امام زمان .....مردم ... امروز روز عزای دنیا اسلام است . شاه جنایتکار یکی از بزرگترین ضربه ها را به اسلام عزیز وارد ساخت . به مسلسل بستن بارگاه قدس علی بن موسی الرضا صلوات علیه .... وامصیبتا... چطور میتوان این گستاخی را تحمل کرد .

گریه حضار

**جمی :** ما اصلا چرا زنده ایم ... به چه رویی اصلا حق نفس کشیدن داریم ...در حالیکه حرم پاک و مطهر ثامن الائمه با چکمه مزدوران شاه خائن آلوده شده است . مردم کمی غیرت .... چرا ما باید به سگهای پاسدار شاه رحم کنیم ... آنها را زنده بگذاریم تا ظلم کنند .... آنها امام رضا را به مسلسل ببندند

گریه شدید حضار

**جمی :** الان که من با شما سخن میگویم ... کارگران اسلام دوست شرکت نفت با سربازان فرمانداری نظامی به زد و خورد شدیدی مشغولند ... نباید آنها را تنها گذاشت . بعضی از سران مملکت هم متوجه مظلومیت ما شده اند .... من حرف دکتر علی امینی را تکرار می کنم .... روحانیون

تنها احترام می خواهند ... حتی یک روحانی ب فکر جاه و مقام نیست .  
آنچه برای ما مهم است اسلام است .

فریاد علی محمدی متولی حسینیه اصفهانیها

**علی محمدی** : سربازان آمدند

حدود بیست سرباز با باتوم وارد حسینیه شده و شروع به ضرب و شت  
مردم می کنند . یکی از آنها بالای منبر رفته و جمی را پائین می کشد .

19 آذر 1357 - تهران راه پیمائی میلیونی مردم تهران با سود جوئی از  
فیلم های خبری آن زمان . این راه پیمائی که در روز تاسوعا انجام شد  
به دعوت آخوند سرخ و مامور کا گ ب ، آیت الله محمود طالقانی  
صورت گرفت . در میدان شهیاد قطع نامه ای در 17 ماده قرائت شد :  
بر چیده شدن نظام شاهنشاهی ، رهبری آیت الله خمینی ، پیاده شدن  
حکومت عدل اسلامی ، آزادی واقعی ، اجرای عدالت اجتماعی و تامین  
حقوق مردم و جلوگیری از هر گونه سلطه گری و دیکتاتوری فردی .

7 دیماه 1357 - مقر ساواک - تهران

**سپهبد ناصر مقدم** : جناب آقای بختیار ... در میهن دوستی شما هیچ کس  
شک ندارد ... بارها از زبان اعلیحضرت شنیده ام که کشتی شکسته و  
طوفان زده ی ایران ... تنها به دست توانای شما به ساحل نجات خواهد  
رسید . اگر اجازه بدهید ترتیب شرفیابی شما را به حضور اعلیحضرت  
خواهم داد . در زمانیکه کشور صاحب دارد ... خمینی گستاخ ... مهندس  
بازرگان ، آخوند هاشمی رفسنجانی ، مهندس کتیرائی را مامور سر کشی  
به امور نفت کرده ... این اقدامات به هیچ وجه قابل تحمل نیست . حال که

آقای از هاری سخته قلبی کرده و بستری شده اند .... ایران به وجود شما نیاز دارد .

**شاپور بختیار :** جناب مقدم ... با سپاس از محبت اعلیحضرت و شما که مرا قابل دانستید تا در این شرایط حساس تا آنجا که در توان دارم جلوی فروپاشی و تجزیه ایران را بگیرم .... البته موافقت من زمانی جنبه تحقق بخود میگیرد که جبهه ملی بر انتخاب من صحه بگذارد .

**سپهد مقدم :** جناب بختیار ... من فکر می کنم که اعضای جبهه ملی و شخص آقای سنجابی .... خیلی از مسائل را از شما مخفی کرده اند . اعلامیه های جبهه ملی تمامی بر ضد نظام پادشاهی و طرفداری از آیت الله خمینی استوار است . شما نخست وزیری را قبول کنید ... شاهنشاه برای مسافرت ایران را ترک خواهند گفت .

**شاپور بختیار :** در این شرایط ... من به هیچ وجه زیر بار یک دولت نظامی نخواهم رفت .... ادامه این عمل اوضاع را خرابتر می کند .

**سپهد مقدم :** من با نظر شما صد در صد موافقم ..... دولت نظامی آقای از هاری شرایط سخت تری را برای ما به وجود آورد .

اعلامیه جبهه ملی و حزب ایران :

از آنجائیکه آقای شاپور بختیار با پشت کردن به آرمانهای حق طلبانه ملت مظلوم ایران و روحانیت مبارز ، برای ابقای سلطنت شاه و سیستم ستم شاهی نخست وزیری را قبول کرده اند ، از جبهه ملی اخراج و پست ریاست حزب ایران از ایشان گرفته میشود . دولت آقای بختیار از نظر این جبهه مشروعیت ندارد .



26 دیماه 1357 – فرودگاه مهر آباد – شاه ایران را ترک می کند . گریه شاه . از فیلم های خبری استفاده شود .

پایکوبی مردم و پخش شیرینی . شاه رفت . روشن کردن چراغ اتوموبیل ها . بوق ممتد . چند صحنه از گلروشی های خالی و سینی های خالی قنادی ها . پائین کشیدن مجسمه رضا شاه و محمد رضا شاه .

محله ای که حسین تکبعلی زاده در آن زندگی می کند – 4 بهمن 1357  
11 شب .

حرکت دو اتوموبیل با چراغ خاموش و پیچیدن آنها به داخل کوچه ای که خانه حسین تکبعلی زاده در آن قرار دارد . چند لباس شخصی از اتوموبیل ها پیاده میشوند . همراه آنها یک زن چادری هم دیده میشود . دو لباس شخصی به فاصله 50 متر دورتر از در خانه در دو سمت می ایستند . چهار لباس شخصی دو بدو در سمت راست و چپ در ایستاده و زن زنگ در را میزند . سکوت بر کوچه حاکم است . پس از چند بار زنگ زدن چراغی روشن شده و صدای مادر حسین تکبعلی زاده به گوش میرسد :

مادر : کیه .... کیه

مامور : طوبی خانم ..... منم .... فاطمی .... بابام حالش بهم خورده ...  
خواستم حسین آقا اونو با وانتش برسونه بیمارستان

مادر : یه دقیقه صبر کن ، بیدارش کنم . امشب از اصفهان برگشته ....  
خیلی خسته اس

مامور : خدا مرگم بده که فقط درد سر براتون داریم .

مادر : نه مادر ... پیش آمده دیگه ... همسایگی به چه درد میخوره .

مامور به سرعت از پشت در فاصله گرفته و به سمت اتوموبیل میرود .

حسین تکبعلی زاده در را باز کرده و قدم در کوچه میگذارد که چهار

مامور امنیتی با کشیدن کیسه ای سیاه بسرش و گرفتن دهانش او را

دستگیر و به داخل یکی از اتوموبیل ها میبرند .

چراغ روشن خانه ، خاموش میشود .

12 بهمن 1357 – فرودگاه مهر آباد – هواپیمای افرانس که خمینی را

به ایران آورد . باسود جوئی از فیلم های خبری آن زمان این سکانس

ساخته شود .

14 بهمن 1357 – خمینی در جمع خبرنگاران ایرانی و خارجی

**خمینی :** بسم الله الرحمن الرحيم ... من سلطنت شاه را قانونی نمیدانم

... رژیم سلطنتی از اول غیر قانونی بود ... مجلس موسسان به زور

تاسیس شد و به این ترتیب رژیم شاه از اول جنبه قانونی نداشت ... ما این

دولت را نمی توانیم بپذیریم .... ملت ایران رای بر سقوط سلطنت داده ...

ملت ما اسلام را می خواهد ... نه شاهنشاهی را .... نه سلطنت شاه را ...

بنابراین ما این مجلس را قبول نداریم ... نه این حکومت را قانونی میدانیم

.... دولت باید به کنار برود ... شورای انقلاب اسلامی حکومت تعیین می

کند ... ما قانون اساسی بر اصل احکام اسلام تدوین می کنیم ... آن وقت

مردم قبول خواهند کرد که باید جمهوری باشد ... نه سلطنت ... باید

جمهوری باشد ... آنهم از نوع اسلامی آن ... این مملکت اسلامی است ... نمی شود که حکومتش جمهوری سوسیالیستی باشد .... دولت فعلی غاصب است و غیر قانونی و اگر زیادتیر از این لجاجت کنند ، مسئول خواهند بود .... من بختیار را در صورتی می پذیرم که استعفا بدهد ... همین که گفتم ... من نصیحت می کنم که دولت غاصب کاری نکند که ما مجبور شویم مردم را به جهاد دعوت کنیم ... مردم ما آماده شهید شدن در راه اسلام عزیز هستند ... من از ارتش می خواهم که هر چه زودتر به ما ملحق شود ... من می خواهم که ارتش مستقل باشد و ارتشی آقای خودش ... نه نوکر شاه ... ارتش باید از قید اجانب خارج شود ... ارتش باید آزاد باشد ... ارتشیان فرزندان ما هستند ... کدام فرزندی به روی پدرش سلاح می کشد که ارتشیان ما اینکار را بکنند ... ارتش و ملت یکی هستند ... من برای اقلیت های مذهبی احترام قائلم ... من برای اتباع خارجی که در این مملکت زحمت می کشند احترام قائلم .... من به تمام گروه و دستجات سیاسی آزادی کامل میدهم ... مطبوعات باید آزاد باشد ... رادیو و تلویزیون باید در خدمت مردم باشد .... هیچ دولتی حق نظارت بر رادیو - تلویزیون و نشریات را ندارد .

شاه در مصاحبه با خبرنگار فیگارو

شاه : من عمیقاً مذهبی هستم ... از روزگار بسیار کودکی چنین بوده ام ... بدون خدا من هیچ چیز نخواهم بود ... من بنیاد های یک ملت را که اصولاً سنتی و محافظه کار بود دگرگون کردم ... پدرم می خواست که در سال 1920 از ایران یک جمهوری مدرن به وجود بیاورد ... اما این آیت الله ها بودند که خواستند ژنرال رضا خان خود را شاه اعلام کند . ایران درگیر یک توطئه بین المللی قرار گرفته .. من مطمئن هستم که خواب شومی برای کشور من دیده اند .... آمریکاییها تماس خود را با من قطع و حتی سفیر ایران آقای اردشیر زاهدی را نپذیرفته اند ... آقای شاپور بختیار نیز حاضر به همکاری با آیت الله خمینی شده است .

21 بهمن 1357 - تهران حمله به کلانتری ها و پادگانها . آتش زدن تانک با کوکتل مولو تف - شرایط جنگی تهران را با فیلم های خبری آن زمان میتوان بازسازی کرد . فرار سربازان از پادگانها و غارت پادگانها توسط مردم و درجه داران . مسلح شدن مردم با سلاح های پادگانها . گشوده شدن زندانها و فرار زندانیان . اشغال رادیو تلویزیون ملی ایران و تصویر علی حسینی گوینده تلویزیون که مژده پیروزی انقلاب را داد .

22 بهمن 1357 - زندان مرکزی آبادان - حمله مردم به زندان و خروج زندانیان که در بین آنها حجت الاسلام جمی و حسین تکبعلی زاده به چشم میخورند .

### ساختمان فرمانداری آبادان

افراد داخل اتاق : کیاوش فرماندار جدید آبادان ، رشیدیان ، جمی ، موسوی تبریزی ، آیت الله مکی و چند پاسدار مسلح .

**جمی :** ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر ..... آقایون مبارک است ... ایثار و جانفشانی یکایک شما باعث شد تا ما اینک عذاب این دنیا را نصیب شاه و دارو دسته اش بکنیم تا عذاب واقعی را در آن دنیا و جهنم بچشند . در ضمن پست شایسته ی فرمانداری را به برادر کیاوش تبریک میگویم .

**کیاوش :** از یکایک برادران سپاسگزارم ... اینک که انقلاب شکوهمند ما پیروز شده ... باید در حفظ آن بکوشیم ... قدر مسلم مشکلات ما تمام

نشده و اگر باور کنیم که ضد انقلاب بیکار می نشیند .... یک خوش باوری است ... در ضمن ما از این لحظه با یک مشکل بزرگ داخلی مواجه هستیم و آن بستن پرونده سینما رکس است ... آیات عظام بر سر منبر باید این مسئله را کمرنگ جلوه دهند .

**موسوی تبریزی :** اگر صلاح بدانید پرونده سینما را من پیگیری کنم .

**رشیدیان :** اگر اجازه بدهید ... پرونده را صرافی دنبال کند، او امروز از طرف دادستانی انقلاب اسلامی به تهران فرا خوانده شده . صرافی کسی است که ما او را میتوانیم کنترل کنیم .... البته شخص بعدی که او را میتوان به راحتی کنترل کرد قاضی زرگر است .

**کیاوش :** حضرت آیت الله مکی ... ضمن عرض تبریک خدمت شما و حضرت ثامن الائمه ... با نظامیان ژاندارمری خسرو آباد چه کردید ؟

**مکی :** دیروز چهل و یک تن از نظامیان با ادای سوگند و ابراز وفاداری به آیت الله خمینی سر دوشی گرفتند . من در رده های پائین نظام و نیرو های مسلح هیچ نگرانی ندارم .

**کیاوش :** از امروز کمیته 48 انقلاب اسلامی در ساختمان فرمانداری تشکیل و مسئولیت آن به برادر ابو حمزه سپرده شده است . شناسائی و دستگیری و به قتل رساندن تمام چپی ها و سران سابق رژیم ستم شاهی از وظایف این کمیته است . در ضمن ... اینک که رژیم طاغوت سرنگون شده و حکومت عدل علی جایگزین آن شده از برادران می خواهم من را فرماندار خطاب نکنند . بجای فرماندار به من بگوئید خدمتگزار و خواهش دیگری که دارم این است که بجای رئیس بگوئید مسئول و به تمام کارمندان بگوئید خواهر یا برادر .

**رشیدیان :** ما همه خدمتگزار اسلامیم .... برادر کیاوش راست میگوید ... اعتماد مردم را میتوان با کنار گذاشتن القاب نسبت بخود تشدید کنیم ... ما باید کاری کنیم که اعتماد مردم از ما سلب نشود ... ما هر چه زودتر باید

تعدادی را چه با گناه و چه بیگناه فدای پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی کنیم .

**مکی :** منظور برادر رشیدیان چیست .... میشود کمی توضیح بدهند ؟

**رشیدیان :** قلع و قمع چپی ها و سران سابق رژیم و کنترل آبادان کار سختی نیست . آنچه مرا ناراحت می کند .. پیگیری بازماندگان ششصد تن کشته شدگان سینما رکس است که خواهان پیدا کردن مسببین و اجرای حکم در مورد آنهاست . ما باید کاری کنیم که این طوفان پیش از رسیدن به ما فرو کش کند ..... باید هرچه زودتر فکری برای حسین تکبعلی زاده کرد .... او از اینکه او را فرزند اسلام و انقلاب نشناخته اند و به او انگ ساواکی چسبانیده اند ... سخت آزرده است و اگر دهان باز کند که کرده ... مردم بما بد بین میشوند . باید عده ای را در یک دادگاه نمایشی محکوم و اعدام کرد تا پرونده بسته شود .

**مکی :** مثلا چه کسانی را ؟

**موسوی تبریزی :** خود تکبعلی زاده را بدون آنکه بداند . رئیس شهربانی ، صاحب و مدیر سینما ، رئیس آتش نشانی و چند تا ساواکی .... همش که همیشه فرزندان راستین انقلاب کشته بشن ... اجازه بدید چند تن هم بیگناه فدا بشوند .... آقایون وقتی آتش بر پا میشه .. تر و خشک با هم میسوزند .

**کیاوش :** آقایون ... خبر دار شدم که فردی بنام حسین سازش که پنج تن از اعضای خانواده اش در حادثه سینما رکس زغال شدند با چند تن دیگر راهی تهران شده تا با امام خمینی دیدار کند ....البته من مطمئن هستم که امام خمینی هیچ اقدامی در این خصوص نخواهند کرد و نهایتا درخواست حسین سازش را به آقای صرافی محول خواهند کرد . اصولا سینما از دید حضرت امام به عنوان کانون فساد تلقی شده و نابودی آن را امام خواهان بوده و هستند . تنی هم دست به دامان شیخ علی تهرانی شوهر خواهر آقای سید علی خامنه ای زده اند ..... ما باید هر چه زودتر جلوی اینکار

ها را بگیریم . ماجرای سینما رکس بر خلاف زمان وقوع که دنیا را تکان داد باید در همین شهر تمام شود ، خاموش شود . باید آتش خشم مردم آبادان را هر چه زودتر خاموش کرد .

بیت آیت الله حسین علی منتظری - قم

آیت الله منتظری با شب کلاهی که بسر دارد بر مخده ای تکیه زده است  
طلبه ای داخل اتاق شده و میگوید :

**طلبه :** حضرت آیت الله .. آقای حسین تکبعلی زاده از آبادان آمده و اجازه دیدار می خواهند .

**منتظری :** بگو بیاد

حسین تکبعلی زاده وارد اتاق میشود و کنار دیوار می ایستد

منتظری در حالیکه با تسبیحش بازی می کند

**منتظری :** بسم الرحمن الرحیم .. الحمدالله رب العالمین و الصلوه و السلام  
علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرين و لعنته الله علی اعدائهم اجمعین .  
بشین ....

تکبعلی زاده کنار دیوار می نشیند

**منتظری :** بیا جلو .... چی شده ؟

تکبعلی زاده چهار دست و پا جلو رفته و می نشیند

**تکبعلی زاده :** از حضرت آیت الله منتظری ممنونم که مرا برای  
دادخواهی پذیرفتید . حضرت آیت الله ... برای من تنها چیزی که مطرح  
بود پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و آمدن حضرت امام خمینی به  
ایران بود ... برای من فقط جانبازی در راه اسلام مهم بود ... حجت

الاسلام موسوی تبریزی و جمی به اتفاق آقایان رشیدیان ، کیاوش ، ابوالپور به من گفتند اگر سینما رکس را آتش بزنم .. موجب غلیان مردم آبادان شده و آنها نیز مثل سایر شهر ها به خیابان ریخته و چون ما شایع کرده بودیم که سینما کار ساواک است ... جو علیه رژیم شاه بر انگیزته شد . اما حضرت آیت الله با وجود این اثار مرا ساواکی معرفی کرده اند  
گریه شدید حسین تکبعلی زاده

**تکبعلی زاده :** امروز بجای اینکه مرا فرزند انقلاب صدا بزنند ...  
ساواکی صدا میزنند

**منتظری :** تو برای من فرزند انقلاب هستی .... امت مسلمان ایران هیچگاه فدا کاری تو را فراموش نمی کند . من نمیگذارم که نقش تو در معرض تحریف و تعرض قرار گیرد .

**تکبعلی زاده :** حضرت آیت الله ... من برای امام خمینی نامه دادم ....  
نوشتم مرا ساواکی خوانده اند .... مجله جوانان عکس مرا چاپ کرده ...  
نه میتوانم برای مادر پیر و خانواده ام کاری پیدا کنم . نه میتوانم در کلاس های انسان ساز قرآن در حسینیه اصفهانیها و مسجد قدس شرکت کنم ...  
دفتر امام تنها پاسخی که به من دادند این است که به آقای جمی که از روحانیون مبارز و متعهد آبادان است مراجعه کنم . حضرت آیت الله .. در نخست وزیری پیش آقای صباغیان رفتم ... ماجرا را به ایشان گفتم ..  
گفتند ... باید با آقای بازرگان صحبت کنند ... یک هفته بعد رفتم  
نخست وزیری .....ایشان گفتند برو آبادان خبرت می کنیم ... که هیچ خبری نشد .  
حضرت آیت الله چکار کنم .... من ساواکی نیستم .... من سرباز اسلامم ... من نوکر امام زمان هستم .

**منتظری :** چائیتو بخور .... میدونم که در مورد شما بی مهری شده ...

شما میدانید که اینجانب از آغاز نهضت اسلامی در ایران به هدایت و رهبری روحانیت به ویژه حضرت امام خمینی اعلی الله مقامه در همه مراحل حضور داشته و در حد قدرت و توان از هیچ کوششی جهت رشد



و شکوفائی نهضت و نهایتاً پیروزی انقلاب دریغ ننموده ام ، در جریان کامل کارهای شما هستم . مگر میشود که ایثار شما را ندیده گرفت .

من به عنوان نماینده تام الاختیار آقای خمینی قدس سره پس از تبعید معظم له به نجف که نقش محوری مبارزه را در ایران به عهده داشتیم و در تمام این سالها پرچم مبارزه را بر افراشته نگهداشتیم ... از فداکاری شما بی اطلاع نیستم ... در حقیقت شما و فرج الله بذر کار و حیات بودید که موجب پیروزی انقلاب اسلامی شدید . اینک به عنوان جانشین امام خمینی و عضو شورای انقلاب اسلامی و رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی به پاس خدمت ارزنده ای که به اسلام کردید به شما امان نامه میدهم که به کار بپردازید و هم به کلاس قرآن بروید .

تکبلی زاده در حالیکه همراه با خنده ، گریه می کند دست های منتظری را می بوسد

**منتظری :** حالا به آبادان برگرد ... من توصیه ی تو را به آقایان جمی و موسوی می کنم .

تکبلی زاده چهار دست و پا عقب عقب رفته و از در خارج میشود .

دادسرای انقلاب اسلامی آبادان

پوستر بزرگ خمینی که به دیوار زده شده .

افراد داخل اتاق : حجت الاسلام جمی ، حجت الاسلام موسوی تبریزی ، قاضی زرگر

**موسوی تبریزی :** جناب زرگر ... چرا کار را خراب می کنید .... مردم از شما قاطعیت می خواهند ... مردم شما را قبول دارند ... به شما اعتماد دارند ... قال قضیه را بکنید

**زرگر :** مردم به من اعتماد دارند ... مردم مرا قبول دارند که عمل ناحق انجام دهم ... من به این مردم و امدار هستم .... آنها ششصد تن از عزیزان خود را از دست داده اند ... من باید مسببین واقعی سینما را پیدا کنم . به پنجه عدالت بسپارم .

**جمی :** مسببین واقعی شناخته شده اند ... تکبعلی زاده که خودش صراحتاً اعتراف کرده ... نادری ، صاحب سینما که سینما را ول کرده و رفته پایتخت نشین شده ... رضانی مدیر سینما که مسائل ایمنی را رعایت نکرده .... امینی آل آقا معاون رزمی خائن و دو سه تا ساواکی که سینما را آتش زدند .... اینها را اعدام کنید ... سر و ته قضیه را فیصله بدهید .... الله اکبر

**زرگر :** بیانات امام جمه آبادان متین ... منم دلم میخواهد قضیه هر چه زودتر فیصله یابد ... اما شما ... اولاد پیغمبر ... حافظ عدل علی چطور حاضر میشوید صاحب سینما را ، یا مدیر سینما را اعدام کنید . جرم اینها هر چه باشد مستحق مرگ نیستند .

**موسوی :** جناب زرگر .... میدانید که اگر حجت الاسلام جمی ... امام جمعه شهر در نماز دشمن شکن جمعه فتوائی صادر کنند ... چه میشود ؟

**زرگر :** آقای موسوی ... شما مرا تهدید می کنید ؟

موسوی تبریزی نگاهی به جمی می اندازد و میگوید :

**موسوی :** برادر جمی ... شما از خلال گفتار من بوی تهدید به مشامتان خورد ؟

**جمی :** خیر ... برادر زرگر هنوز شرایط خطیر انقلاب را متوجه نشده اند .

**موسوی :** جناب زرگر ... ما تابع اقدام شما هستیم ... قدر مسلم شما اگر از ما بیشتر به پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی علاقمند نباشید ، کمتر

نیستید . میتوانم از شما بپرسم تا کنون از چه کسانی بازجوئی کرده اید ،  
چه تعدادی در حبس هستند و چه تعدادی آزاد ؟

**زرگر :** البته .... حسین تکبعلی زاده ، ستوان بهمنی ، سرهنگ اردشیر  
بیات ، سروان مسعود حنیف ، سرهنگ امینی آل آقا ، سر پاسبان میر  
احمدی ، سر پاسبان فاتح دریس ، ستوان احيائی ، علی نادری ، صاحب  
سینما ، حمید پایدان ، سرایدار و نظافت چی سینما ، اسفندیار رضانی  
مدیر سینما ، عبدالحسین قربانی ، رئیس آتش نشانی ، جبار اصل ،  
معاونش ، جوکار تلفن چی آتش نشانی ، شامری ، مامور آتش نشانی ،  
چند تا مامور آتش نشانی ، محمد زمردیان ، رئیس فرهنگ و هنر

**جمی :** زمردیان چرا ؟

**زرگر :** شاید سرنخی از طرف معلم های دینی مدارس به دستمان بیاید ...  
خیلی از اونها در تحریک دانش آموزان دست داشتند .

سر زرگر پائین است و او به کاغذی که روی میز است نگاه می کند .  
جمی و موسوی نگاهی بهم می اندازند

**موسوی :** بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم .... امیدواریم که در  
امر قسط اسلامی و دادخواهی علی وار محکم و پایدار باشید .

دو حجت الاسلام اتاق را ترک می کنند . در راهروی دادسرا جمی به  
موسوی میگوید :

**جمی :** همین امروز با بیت امام تماس میگیری و آنطوریکه خودت بلد  
هستی کاری میکنی تا امام پرونده را از زرگر گرفته و به تو بدهد ...  
ناسلامتی قاضی شرع آبادان توئی ... زمان دادرسی های زمان طاغوت  
سر آمده .... حکم ... حکم قاضی شرع اسلامی است ... نه سوسول های  
دانشکده حقوق رفته .

اداره دارائی شهر آبان ، محل تحصن و اعتراض بازماندگان کشته شدگان سینما رکس . صدها تن در مقابل ساختمان ایستاده و خانمی با بلندگوی دستی صحبت می کند . در مقابل در ساختمان چهار پاسبان و دورتر از جمعیت گروهی از پاسبانها مامور حراست از ساختمان و مردم را به عهده دارند .

**معترض :** دو سال از فاجعه ی سینما رکس آبادان که در آن بیش از ششصد تن از همشهریان بیگناه ما کشته شدند میگذرد و در این مدت کوچکترین اقدامی از سوی دولت آقای بازرگان و بنی صدر صورت نگرفته است . انگار جمهوری اسلامی و سران آن نه تنها علاقه ای به پیگیری این جنایت هولناک ندارند بلکه با کارشکنی های مکرر سعی بر بیرنگ کردن آن دارند ... به راستی چه کسانی در پشت پرده این جنایت بزرگ هستند که رژیم نمی خواهد آنها معرفی شوند . خواست بازماندگان شهدای سینما رکس بسیار روشن و شفاف است . ما خواهان اعزام بازپرس ویژه برای رسیدگی به پرونده فاجعه ی سینما رکس و تشکیل دادگاه علنی هستیم ..... ما خواهان آن هستیم که خواست های ما از رادیو و تلویزیون سراسری پخش شود ....

یک تن به پاسبانهای جلوی ساختمان نزدیک شده و با آنها صحبت می کند . یکی از پاسبانها به دیگر پاسبانهایی که دور از جمعیت ایستاده اند اشاره می کند و تمامی مامورین محل را ترک می کنند . چند وانت از راه رسیده و عده ای چماق دار از آن پیاده شده و بجان مردم می افتند . جمعیت متفرق میشود . تعداد مجروحین زیاد و سر و صورت بسیاری خون آلود است . در فاصله دور درون اتوموبیلی با شیشه های تفت شده سیاه ، دو آخوند نشسته اند . یکی از آنها حجت الاسلام طباطبائی حاکم شرع آبادان و دیگری آخوند آذری قمی است .

آذری قمی : باید بازماندگان کشته شدگان سینما رکس را ضد انقلاب بنامیم ... این لقب بیشتر از هر سرکوبی کار می کند .

طباطبائی : با نظر شما موافقم ... باید مردم را مقابل مردم قرار داد و ناظر بود . خیلی خوشحالم که مامورین شهربانی از شما حرف شنوی دارند .

آذری قمی : آنها میدانند که ما روحانیون خیر و صلاح آنها را می خواهیم و تنها در زیر سایه ی ما میتوانند خوب زندگی کنند .

آذری قمی خطاب به رائنده

آذری قمی : راه بیفت ... برای امروز کافی است .

دادسرای انقلاب اسلامی آبادان

حجت الاسلام موسوی تبریزی وارد اتاق زرگر میشود

زرگر : خوش آمدید.... اما امروز من قرار دیدار با شما را نداشتم

موسوی : به درد سر بزرگی افتاده ام

زرگر : خیر باشد

موسوی : حتما خیر است که حضرت امام مرا انتخاب کرده اند

موسوی نامه ای را روی میز زرگر میگذارد . زرگر نامه را می خواند و چهره اش در هم میرود .

موسوی : حضرت امام صلاح دانستند که پرونده ی سینما را به من محول کنند .

زرگر : آیا حضرت امام میدانند که خود شما و حجت الاسلام جمی در مظان اتهام هستید ... در این مورد به سر نخ هائی در ارتباط شما با حسین تکبعلی زاده رسیده ام .

موسوی بر افروخته میشود

موسوی : به عنوان قاضی شرع میتوانم شما را بجائی بفرستم که عرب نی انداخت ..... گستاخی شما را بخاطر سوابق درخشانتان و خدمت در راه اسلام و مسلمین می بخشم .... تا کار را بیشتر خراب نکرده اید .... کلیه پرونده ها و اسناد و مدارک جمع آوری شده را تحویل دهید ... در ضمن من در این اتاق کار می کنم .

زرگر : کلیه مدارک در بایگانی دادسرا است ... میتوانید آنها را از آقای اربابی بگیرید ..... موفق باشید

زرگر کیف دستی اش را برداشته و چند قلم لوازم روی میزش را داخل کیف گذاشته . نگاهی به اطراف اتاق می اندازد و از در خارج میشود .

موسوی گوشی تلفن را برداشته و شماره میگیرد

موسوی : سلام علیکم ..... زندانی حسین تکبعلی زاده را پیش من بیاورید .

موسوی نگاهی به قاب عکس خمینی که کج شده می اندازد . از پشت میز بلند شده و آنرا صاف می کند . او خطاب به عکس میگوید :

موسوی : وقتی ما پیروز میشویم که دستورات شما را مو به مو اجراء کنیم . وقتی اینکار را کردیم پیاده کردن ما از گرده ی مردم محال است . به راستی که خدا بزرگ است .... بنام به قدرتت که چند هزار سال نظام شاهنشاهی را به زیر کشیدی .

صدای در . پاسداری با تکبعلی زاده وارد اتاق میشوند . حسین تکبعلی زاده دست بند به دست دارد .

موسوی : برادر دست بندسرباز اسلام را باز کن

پاسدار دست بند را باز می کند

موسوی : شما بیرون در باشید ... کسی داخل نیاید

پاسدار : حاج آقا ... حتما

موسوی : چطوری سرباز اسلام .... مالک ابن اشتر ..... دیدی که در مورد روحانیت مبارز اشتباه میکردی ... دیدی چطور جانشین حضرت امام به تو امان نامه داده و تو را فرزند راستین انقلاب به جهانیان معرفی کرده است ..... ایکاش من بجای تو بودم

تکبعلی زاده : من هیچگاه به روحانیون شک نداشته و ندارم .... ناراحتی من از آن نظر بود که به من می گفتند ساواکی

موسوی : امروز یک بار دیگر تو باید وفا داریت را به امام زمان و رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی ثابت کنی ..... امام بخاطر درخواست های مکرر بازماندگان سینما رکس فرمودند تا یک دادگاه نمایشی ترتیب دهیم ... تو در این دادگاه میگوئی که بخاطر اجرای فرامین نهی از منکر و امر به معروف با اراده خودت اینکار را کردی

کادر حقوقی دادگاه همه پشتیبان تو هستند . وقتی آب از آسیاب افتاد تو با عنوان و اسم جدید ابو حسین به کادرسربازان گمنام امام زمان در خارج از کشور برای ازبین بردن مخالفان و دشمنان اسلام می پیوندی ..... ایکاش من جای تو بودم .... دنیا را می دیدم .... از زیبایی های آن لذت میبردیم و بطور صد درصد توشه ی آخرتم را جمع میکردیم .... زندگی در بهشت این دنیا و بهشت آن دنیا نصیب هر کسی نمی شود .

برادر پاسدار .... برادر پاسدار

پاسدار در را باز کرده و وارد میشود .

**موسوی :** زندانی را به انفرادی بر گردانید .... او ممنوع الملاقات بوده و حق دیدار هیچکس را ندارد .

موسوی به تکبعلی زاده چشمشکی میزند . پاسدار و تکبعلی زاده در حالیکه مجدداً به دستهایش دستبند زده اند ، اتاق را ترک می کنند .

موسوی گوشی تلفن را بر داشته و شماره میگیرد

**موسوی :** برادر نقیبی ... سلام علیکم ... من با حسین صحبت کردم ... همه چیز ردیف است .

**صدای نقیبی :** نظر به اهمیت موضوع و خواست آیت الله قدوسی و آیت الله موسوی اردبیلی ... ترجیح میدهم که من نیز با او صحبت کنم .

**موسوی :** حتماً .... تجربیات شما در امر قضاوت بسیار زیاد است .

سینما تاج آبادان محل بر گزارى دادگاه انقلاب اسلامى ویژه متهمان آتش سوزى سینما رکس – سوم شهریور 1359 . سالن سینما را بازماندگان کشته شدگان پر کرده اند . جلوى پرده میز بزرگ قهوه اى رنگى قرار داده که جلوى آن پوستر خمینى قرار دارد . روى پرده اى که پرده اى سفید سینما را مى پوشاند ، پوستر ی به اندازه قد طبیعى خمینى و سید احمد خمینى نصب کرده اند . زیر پوستر چهار پاسدار ایستاده اند . در قسمت جلوى سن فضائى را با پارتيشن از سالن جدا کرده اند که متهمان در آن قسمت نشسته اند . یک دوربین ضبط دیجیتالی تصویر پشت سر حاکم شرع و دادستان ، دوربین دیگر در ته سالن و دوربین سوم در گوشه ی راست سالن نزدیک به سن قرار داده اند . در ته سالن سمت چپ



دستگاه سوئیچ برای ضبط و ادیت قرار دارد که مسئول آن مسعود کیمیائی کارگردان سینمای زمان شاه است . او یک اورکت سربازی به تن دارد و اسلحه ای به کمر بسته است . برای بازسازی صحنه دادگاه میتوان از فیلم های تاریخ شفاهی ایران تولید تلویزیون جمهوری اسلامی سود جست .



صحنه دادگاه

کادر حقوقی دادگاه متشکل از : سید حسین موسوی تبریزی حاکم شرع و نماینده مجلس که بر خلاف قانون که نمایندگان مجلس حق قضاوت نداشته و نباید افرادی که در قوه مقننه هستند در قوه قضائیه دخالت کنند ، با فرمان خمینی و با نیت بستن پرونده سینما رکس به این سمت منصوب میشود ، سید حسین نقیبه دادستان ویژه انقلاب و مدیر دادگاه ، قاضی زمان شاه که با حکم او خانم فرخ روی پارسا و دکتر محمد رضا عاملی تهرانی اعدام شدند ، حسین دادگر دادستان عمومی تهران و برگزیده آیت الله محمد بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و مجتبی میر مهدی ، نماینده دادستانی انقلاب اسلامی که ضدیت بیمار گونه ای با لیبرال ها داشته و قصدش را بار ها به زبان رانده که باید ملی گرایان و لیبرال ها

را طوری لجن مال کرد که از میدان سیاست ایران برای همیشه خارج شوند .



سید حسین نقیبی سمت راست - مجتبی میر مهدی - موسوی تبریزی و حسین دادگر سمت چپ .

**حسین دادگر :** بسم الرحمن الرحیم بسمه قاصم الجبارین .... اولین دادگاه انقلاب ویژه رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان ، امروز به تاریخ دوشنبه سوم شهریور 1359 تشکیل و با بسم الله سخن را آغاز می کنم :

سخنانی از طرف حاکم شرع ایراد میشود که خیلی با اهمیت است ، سپس متهمین خود را یک به یک معرفی می کنند ، بعد کیفر خواست خوانده شده ، اگر دادستان محترم صلاح دانستند ، مطلعین و شهود قضیه در محضر دادگاه حاضر میشوند و در آخر ، آخرین دفاع متهمین شنیده میشود . پیش از آنکه دادستان محترم انقلاب تذکرات مهم خود را بدهند ، ذکر این نکته

ضروری است که بیم اینکه در طول جلسات دادگاه احساسات بازماندگان برانگیخته شود وجود دارد ، از این روی درخواست میشود از بروز هرگونه احساسات که روند دادرسی را مختل کند خود داری کرده و اجازه بدهید که دادگاه عدل اسلامی به کار خودش در کمال آرامش ادامه دهد

شعار تعدادی حزب الهی ، حدود سی تن که تمامی در سمت راست سالن نشسته و با برنامه ریزی قبلی برای کنترل معترضین حضور دارند :

حزب الهی ها : الله اکبر ... الله اکبر ... الله اکبر ... خمینی رهبر مرگ بر آمریکا ... مرگ بر منافقین ..

**موسوی تبریزی : حزن الله نعم المولاو نعم الوکیل**

ردیف آخر سالن ، دو مرد کنار هم نشسته اند ، سمت راستی به کسی که پهلویش نشسته میگوید :

**تماشاچی :** تو که عربی بلد نیستی .... قرآن نخوانده ای .... کسی مجبورت کرده غلط غلط بخوانی ... حزن الله نعم الوکیل نعم المولا را جابجا کرده و یادش رفت نعم النصیر را اضافه کند .

**موسوی تبریزی :** با درود و سلام گرم و فراوان به ارواح پاک شهدای اسلام ، بخصوص شهدای ایران و مخصوصا شهدائی که در فاجعه سینمارکس جان خود را از دست دادند . جنایتی که در این فاجعه اتفاق افتاد به تحقیق در رده ی جنایات درجه اولی است که در تاریخ انسانیت رخ داده است . با عرض تسلیت به پیشگاه محترم خانواده های شهدا و خانواده های معلولین و تمام مسلمانها و مومنین و مبارزانی که در طول مبارزات ملت ایران داغدار شدند . نه تنها این خانواده ها داغدار هستند ، بلکه هر انسانی که حسی دارد ، وجدانی دارد ، دردی از جامعه را درک

کرده باشد ، حتما در این جریان داغدار است . برای اینکه آگاهی از وضع دادگاه های اسلامی بیشتر داشته باشید ، تذکراتی لازم است که داده شود و اصول و اخلاقیات اسلامی در این دادگاه دقیقاً رعایت شود . آنچه امروز دشمن خواسته این است که قوانین اسلامی ، قوانین قرآنی پیاده و انجام نشود و اسلام در دل مردم جا نگیرد . وقتی که اسلام ضامن اتحاد ، ضامن وحدت ، ضامن یکپارچگی ، ضامن حرکت و بسیج مردم و تشکل مردم علیه امپریالیسم جهانی به سر کردگی آمریکای جهانخوار و ابر قدرت های شرق و غرب میباشد و وقتی تشخیص میدهند که تنها ضامن مبارزه با آنها اسلام است ، از تمام جهات ، اینها تمام نیرو ها را بسیج می کنند که اسلام را لکه دار کنند . آنطوریکه امام فرمودند اینها هرگز با شخص مبارزه نمی کنند ، علیه شخص توطئه نمی کنند ، توطئه آنها علیه اسلام است . توطئه آنها علیه قرآن است . در زمان مبارزات عظیم ملت ایران با دشمنان داخلی و رژیم منحوس پهلوی ، همین ها بودند که می خواستند چهره پاک اسلام را عوض کنند و یا لکه دار کنند . در انظار نعوذ بالله ننگین نشان دهند . و مکرو مکر الله و الله خیر الماکرین .

تماشاچی ردیف آخر سالن به دوستش میگوید :

**تماشاچی :** اصلاً نمی فهمه چی میگه ، میگه آمریکائی ها و پهلوی ها مکر کردند و الله هم با آنها مکر کرد و الله بهترین مکاران است . این آیه 54 سوره آل عمران است .

**دوست تماشاچی :** تو هم که دانش قرآنت را به رخ من بکش .

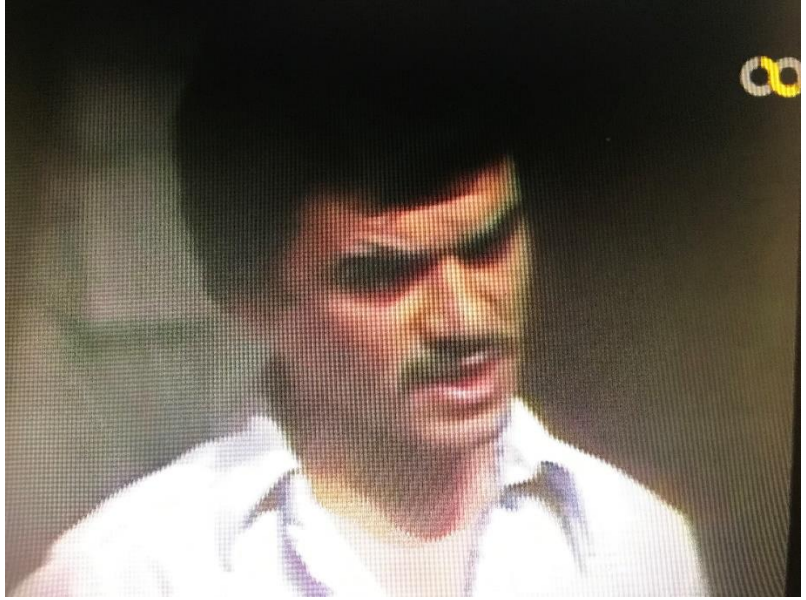
**موسوی تبریزی :** این خدا بود که پرده ها را برداشت و چهره پاک روحانیت مبارز را نشان داد . وقتی این فاجعه اتفاق افتاد اربابان آمریکائی و اسرائیلی به نوکران خود گفتند که در بلند گو های خود بگوئید که اینکار را انقلاب اسلامی کرده تا اسلام را لکه دار کنند .

این خدا بود که همان موقع توطئه را شکست داد و الحمدالله دشمنان به چاهی افتادند که خود کرده بودند. برنامه پهلوی زیر نظر شیطان بزرگ آمریکا در ایران پیاده شد. امروز که ما این محاکمه را آغاز کردیم، دشمن بهانه ندارد که بگوید: چرا ما این محاکمه را تا امروز شروع نکردیم!!! قدر مسلم آنها بهانه های دیگری میگیرند تا جامعه اسلامی ما را مسموم کنند. بنابراین خواسته ما از خواهران و برادران این است که پیش از احساسات تعقل داشته باشند و گوش به دسیسه های دشمن ندهند و به پاکی فرامین اسلامی و عدل آن ایمان داشته باشند. تمام خواهران و برادران باید تا آخر دادگاه نظم اسلامی را مراعات کنند!! در دادگاه عدل اسلامی متهم در کمال آزادی میتواند از خودش دفاع کند و هیچ فشار و تهدیدی متوجه او نیست!!! بنابراین کسی حق شعار دادن در این دادگاه را ندارد!! کسی حق صحبت کردن ندارد!! و اگر کسی مراعات نکند مجازات خواهد شد!! ما احتیاج به شهادت افرادی داریم که موقع آتش سوزی نزدیک سینما بودند و کم کاری و اهمال مامورین آتش نشانی و شهربانی را دیده اند!!!!!!! بیایند و شهادت بدهند. کسانی که می خواهند شهادت بدهند نام خود و آدرس خود را دقیقاً نوشته و به برادران پاسدار بدهند. ما نامه ها را بررسی کرده و از آنها دعوت می کنیم تا برای شهادت در دادگاه حضور پیدا کنند. دادگاه را شروع می کنیم.

**حسین دادگر:** خطاب به آقایون متهمین، هریک از متهمین به ترتیب از متهم ردیف یک، نام و نام فامیل و نام پدر را صرفاً بیان میکنه. مشخصات کامل متهمین در کیفرخواست دادستان محترم که قرائت می کنند هست. متهم ردیف یک خود را معرفی کنید

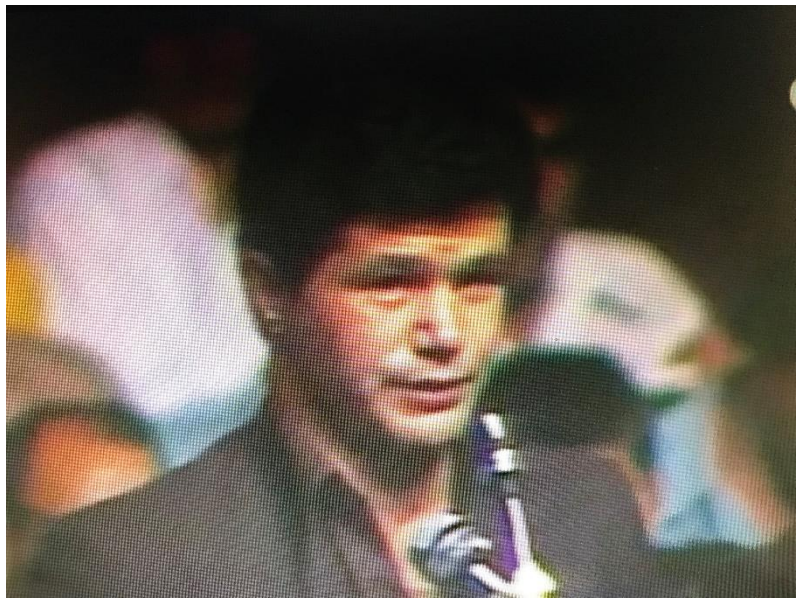
تمام صندلی های پشت متهمان را پاسدار ها اشغال کرده اند.

**حسین تکبعلی زاده:** حسین تکبعلی زاده فرزند علی



حسین تکبعلی زاده

ستوان بهمنی :ستوان یکم منوچهر بهمنی فرزند حسین ، افسر کلانتری مرکز

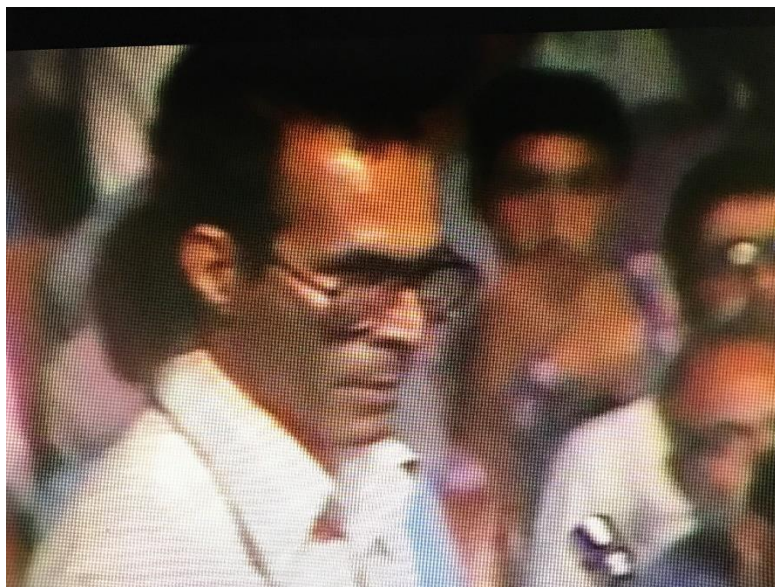


ستوان بهمنی

حسین دادگر :متهم ردیف سه



سرہنگ حنیف : سرہنگ دو مسعود خموشہر ( حنیف ) فرزند مکنزی ،  
رئیس کلانتری مرکز



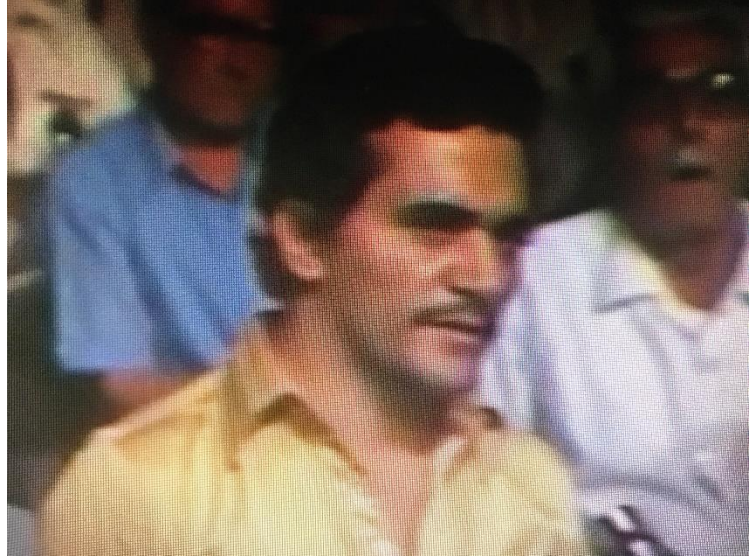
سرہنگ حنیف

سرہنگ امینی آل آقا : سرہنگ شہربانی سیاوش امینی آل آقا فرزند  
محمد تقی



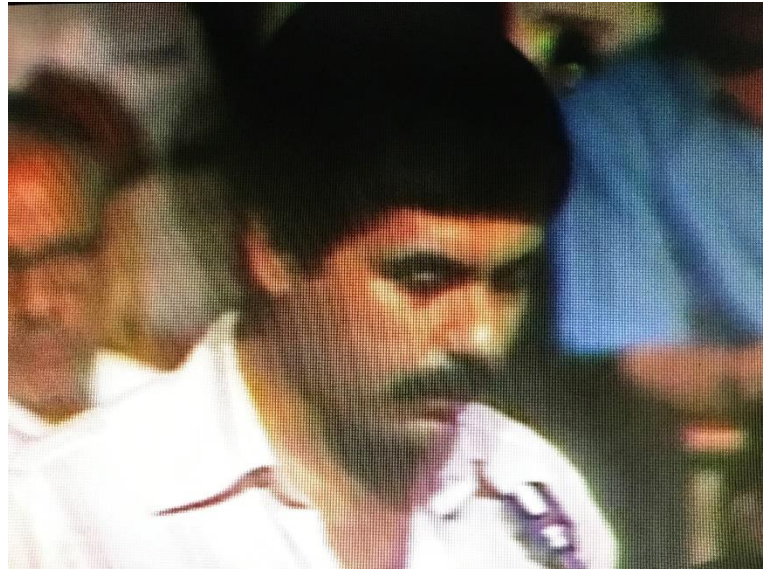
سرہنگ امینی آل آقا

سر پاسبان میر احمدی : سید فرهاد میر احمدی فرزند سید مهدی مامور  
شهربانی



سر پاسبان میر احمدی

سر پاسبان فاتح دریس : فاتح دریس فرزند حمد مامور شهربانی



سر پاسبان فاتح دریس

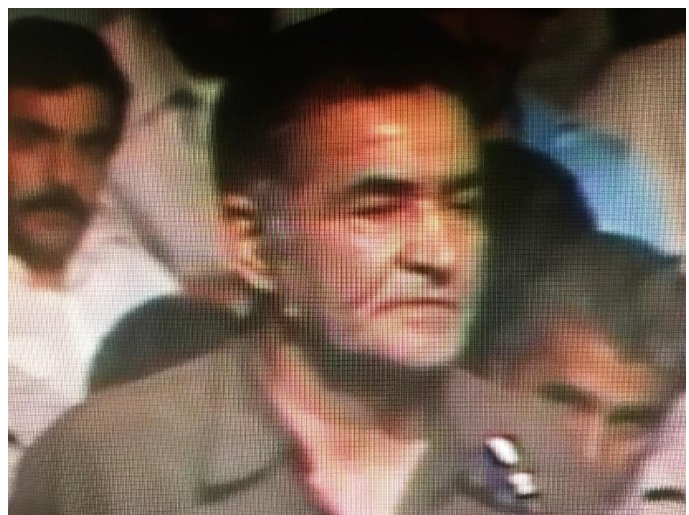


ستوان احيائي : ستوان يكم محمد صادق احيائي فرزند آقا جان



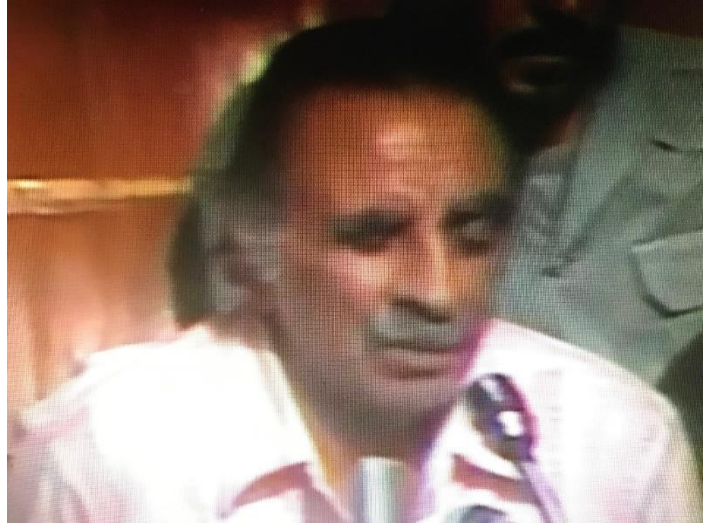
ستوان احيائي

علي نادري : علي نادري فرزند حسين از شرکاي سينما



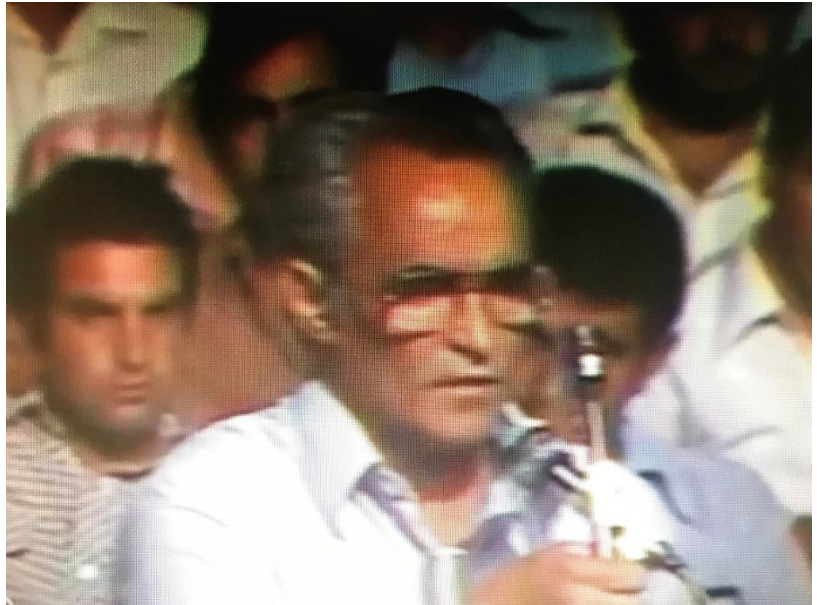
علي نادري

حمید پایدان : حمید پایدان سریدار سینما



حمید پایدان

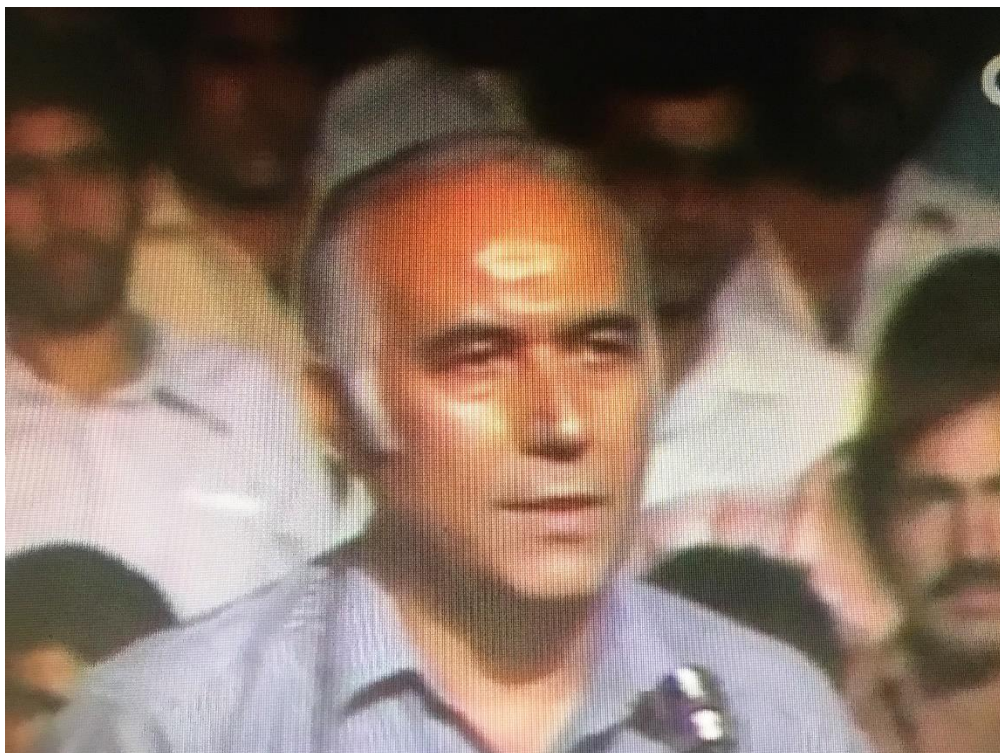
رمضانی : اسفندیار رمضانی فرزند ابراهیم حسابدار سینما



اسفندیار رمضانی

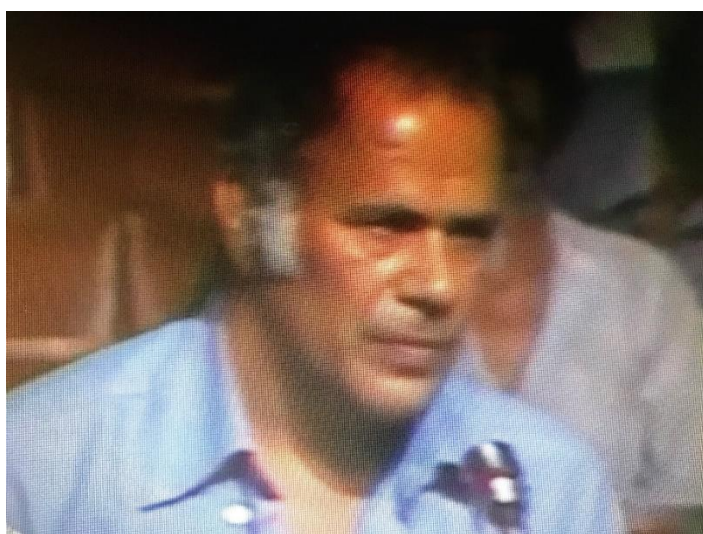


قربانی : عبدالحسین قربانی فرزند غلامحسن رئیس آتش نشانی



عبدالحسین قربانی

جبار اصل : مهدی جبار اصل فرزند عاشور ، معاون آتش نشانی



مهدی جبار اصل

مابقی متهمان از جا بلند شده و خود را معرفی می کنند . موزیک بجای کلام آنها جایگزین شده است .

دادستانی انقلاب اسلامی آبادان – دفتر موسوی تبریزی

**نقیبی :** چند تا شهود داریم که ابراز علاقه کرده تا در جلسات دادگاه شهادت بدهند . خوشبختانه نفر اول متولی حسینیہ اصفهانی هاست .

**موسوی تبریزی :** از بابت او ن خیالم راحت است . توی این دوسال حرفشو عوض نکرده که هیچی ... آنقدر من و جمی و رشیدیان تو گوشش خوندیم که باورش شده که مامورین شهربانی در سینما را از بیرون با زنجیر بسته بودند . البته باید باهانش صحبت بشه که باز مسئله بلیزر را پیش نکشه که من خواستم با ماشینم به در سینما بکوبم و در را بشکنم . همه اهالی میدانند که او نه ماشین داره و نه تصدیق رانندگی . جلوی این سوتی باید گرفته شود .

**نقیبی :** یه پیکاری هم ابراز تمایل کرده تا شهادت بدهد . اول های انقلاب همراه با حرکت اسلامی بود و علیه نظام شاه کلی مطلب توی نشریه پیکار نوشته بود ولی حالا بعضی جاها گفته که حقیقت چیز دیگری است . شهادت اون ممکنه به نفع انقلاب نباشه .

**موسوی تبریزی :** قدر مسلم چپی ها همیشه دشمن اسلام بوده و هستند .

طوری خاموشش کنید که بار منفی برای چپی ها داشته باشه

**نقیبی :** ترتیشو میدم .

خیابان عروسیه آبادان – ساعت ده شب

مرد جوانی با همسرش قدم زنان راه میروند که ماشین کمپته به آنها نزدیک میشود . چهار پاسدار از ماشین پیاده شده و به آنها نزدیک میشوند .

پاسدار اول : او یارو .... این موقع شب اینجا چکار می کنی ؟

سعید : مودب باش ... یارو خودتی

زن جوان : سعید سر بسرشون نذار

پاسدار اول : حرف این ضیعفه را گوش کن .... راستی این خانم چکاره شما هستند ؟

زن جوان : زنشم

سعید : ضعیفه خواهر و مادر خودت است نه زن من

پاسدار اول : جوش نزن ... مدرک

زن جوان : مدرک همراه ما نیست

پاسدار دوم : پس با ما تشریف می آورید به کمپته

سعید : ببینم ... ما انقلاب کردیم که وضعمون اینطور بشه ... در شهر خودمون با زنمون نتونیم چند قدم راه بریم ؟

پاسدار اول : خیلی زر میزنی ... مملکت اسلامی است و قانون .. قانون شرع مقدس اسلام . باید مشخص بشه که این موقع شب چطور مردی با یک خانم تو خیابان قدم بزنه ... ما از کجا بدونیم که این خانم خیابانی نیست !

سعید به سمت پاسدار یورش برده و میگوید :

سعید : حرامزاده .... به زن من ... زن خیابانی خطاب میکنی

دو پاسدار همراه با ژ - سه بجان سعید می افتند و او را کشان کشان بسمت ماشین کمپته میبرند . چند عابر به این صحنه نگاه می کنند .

پاسدار اول : ضد انقلاب ... حالا کارت بجائی رسیده که به حضرت امام خمینی فحش میدهی .

زن جوان : چرا مزخرف میگوید ... مسلمونیتون کجا رفته ؟

پاسدار اول : خفه شو زنیکه کمونیست پیکاری ..... اینم میبریم تا بفهمه کجا زندگی میکنه .

پاسدار سوم ، مانتوی زن جوان را کشیده ، در ماشین را باز می کند و با لگد زن را به داخل ماشین می اندازد .

تیترو روزنامه کیهان

دیشب در آبادان ، در جریان مبارزه مسلحانه چریکهای گروهگ پیکار با پاسداران جان بر کف انقلاب اسلامی دو تن از آنها که یکی زن بود به قتل رسیدند . عوامل وابسته به شوروی و غرب حاضر به قبول پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نیستند . هوشیاری برادران پاسدار در قلع و قمع دشمنان اسلام شایان تقدیر است .

سینما تاج آبادان ، محل برگزاری دادگاه انقلاب اسلامی

حسین دادگر : برادرمون دادستان محترم انقلاب ، ویژه ی آتش سوزی سینما رکس آبادان کیفز خواست صادره را قرائت میفرمایند .

**سید حسین نقیبی** : بسم الله الرحمن الرحيم . تابستان 1357 آبادان زیر آفتاب تابستان با طمعینه نفس می کشد . نسیم آزادیخواهی گرما و شرجی هوای آبادان را مطبوع می کند و نفس ها را برای تنفس بیشتر بوی خوش آزادی به تکاپو می کشاند .

انتهای سالن یکی از حاضران به بغل دستیش میگوید :  
**حاضر در جلسه** : این فلان فلان شده جلسه دادگاه را با کلاس انشاء اشتباه گرفته .

**نقیبی** : آبادان با کوره هایش ، آبادان با مرد هایش خون در رگ اقتصاد کشور می دواند . آبادان باید خون در رگ انقلاب بریزد و بجوشاند و بدواند . آبادان با کار گر هایش آماده میشود تا می در گلوی مدعی خون کند . جوانانش با تلخی شکنجه و زندان ها آشنا هستند . مردان کارش با درد ها و هرمان ها . نفت گرانش بازوی بلند انقلاب و چشمه آفتاب ، آفتاب آزادی را باید بر سر سفره های خالی آذربایجان ، کومه های تیره و نمور گیلان و زاغه های خالی بلوچستان ارمغان آورند . نفت خون ما و پدران ماست . قلب انقلاب در آبادان می تپد . آبادان پیوسته در حرکت بوده است .

انتهای سالن

**حاضر در جلسه** : بر پدر و مادر دروغگو لعنت . ما داشتیم زندگی خودمونو میکردیم .

**نقیبی:** دو مامور قدرتمند رژیم شاه ، سر تیپ بدیعی و سر تیپ رزمی مامور و محافظ شیر های نفت هستند که خارجی ها با خیال راحت سرمایه های ملی ما را ببرند . سالهای سیاه حکومت شاه اینک گذشته . پس از دو سال فرصتی پیش آمده تا گوشه ای از اعمال ننگین رژیم شاه که از هیچ جنایتی برای حفظ نظام نوکر مآب اجنبی پرست سراسر فساد خود ابا نداشته است ، بررسی شود .

انتهای سالن

**حاضر در جلسه :** 1400 ساله که کاسه لیبی عربها را می کنند ، بعد به شاه میگن اجنبی پرست .

**نقیبی :** اینک فرصتی است تا از قول ملت ستم کشیده ایران و از قول کودکانی که در آتش بیداد رژیم آمریکائی شاه ذغال شدند ، علیه مهره های شناخته شده این جنایت کیفر خواست تعیین شود .

بسم الله الرحمن الرحيم . ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی ویژه آتش سوزی سینما رکس آبادان . بر اساس تحقیقات انجام شده و دلایل و مدارک موجود افراد زیر در معرض اتهام قرار دارند . از ریاست محترم دادگاه درخواست حکم عادلانه شرعی را دارم .

یک – آقای حسین تکبعلی زاده ، فرزند علی بیست و یک ساله متهم به مباشرت در آتش زدن سینما رکس آبادان ، منتهی به قتل سد ها نفر از تماشاچیان سینما .

دو – آقای علی اصغر بدیعی ، سر تیپ سابق ارتش منتقل به ساواک ، رئیس سازمان امنیت خوزستان ، غایب مجهول المکان ، متهم به آدم سوزی سینما رکس ، فساد در ارض ، محارب با خدا ، مشارکت در قتل ، آزار و شکنجه مبارزان و تلاش برای حفظ دستگاه ستم شاهی .



سه – آقای رضا رزمی

جایگزینی موسیقی بجای کلام نقیبه و بر داشت کلوز آپ برخی از حاضران در دادگاه .

**نقیبه :** خلاصه ای از حادثه آتش سوزی سینما رکس . تاریخ وقوع حادثه 28 مرداد سال 1357. ساعت وقوع 9 و 30 تا ساعت 22 شب . تعداد کشته شدگان بنا به اظهار بازماندگان یک هزار و صد و پنجاه و شش نفر .

انتهای سالن

**حاضر در جلسه :** کل صندلی های سینما شش سدا است ، چطور میشه 1156 نفر سوخته باشند . اصل این دادگاه بر اساس دروغه ، همشون دروغ میگن . به پیر ... به پیغمبر کار خودشونه .

در بین تماشاچیان زمزمه در می گیرد .

**موسوی تبریزی :** نظم دادگاه را حفظ کنید . ساکت . ختم جلسه را اعلام می کنم . جلسه بعدی و زمان آن به آگاهی شما خواهد رسید .

اتاق کار موسوی تبریزی

موسوی پشت میز نشسته و پرونده ای را مطالعه می کند . پاسداری وارد میشود و میگوید :

پاسدار : حاج آقا ، برادر نقیبی آمده ، می خواد شما رو ببینه .

موسوی : چند دقیقه معطلش کن .

پاسدار : چی بهش بگم ؟

موسوی : بگو سر نمازه

پاسدار خارج میشود . موسوی پرونده را کنار گذاشته و با خود میگوید :

موسوی : مردک خرفت .... ببین با چه منگول هائی باید کار کنم . سینما

600 تا صندوقی داره ، بعد دادستان کل انقلاب ما سوتی میده و میگه

1156 نفر سوختند .

موسوی روزنامه ای که روی میز است بر داشته و مشغول خواندن

میشود .

جلسه دادگاه

**نقیبی** : مقصرین و آمرین این جنایت بزرگ ضد انسانی چه کسانی هستند ؟

انتهای سالن یکی از حاضران در جلسه دادگاه

**حاضر در جلسه** : اینکه سؤال نداره .... غیر از آخوند کی میتونه

اینکارو بکنه !

**نقیبی** : از بزرگترین جنایات تاریخ که دنیا را تکان داد و قلب انسانها را

در سراسر جهان لرزاند ، بدون تردید فاجعه سینما رکس آبادان بود .

محمد رضا شاه ، یکی از بزرگترین جنایتکاران تاریخ است که در راه

تحکیم و بقای سلطنت رژیم شاهنشاهی و به منظور امیال پست حیوانی به

حد اعلاى شهرت و جاه طلبی رسید و به انواع مختلف جنایت دست زد .

او صد ها و هزاران نفر از بهترین فرزندان این مملکت را در زندانها و در شکنجه گاه ها زجر کش کرد . در 17 شهریور در میدان شهدا ، هزاران نفر از زنان و کودکان بی دفاع را غافلگیر کرد و در محاصره دژخیمان زیر آتش توپ و مسلسل به خاک و خون کشید . اینها و صد ها توطئه دیگر به اجراء در آمد تا انقلاب مردم ما را متوقف کند . فاجعه سینما رکس آبادان ناجوانمردانه ترین جنایت رژیم شاه بود . در جریان تشکیل پرونده ، رزمی رئیس شهربانی آبادان ، عمال ساواک و دولت شریف امامی به دستور شاه دخالت نمودند که مسیر پرونده را به نفع خود تغییر دهند ، بدین جهت به محمدحسین ناصری معروف به عضدی معاون پرویز ثابتی ، نوذری معروف به رسولی شکنجه گر و دکتر مجتهدی بازجو و عضو موثر ساواک و سعدی جلیلی والای اصفهانی عضو خطرناک ساواک و طراح آتش سوزی سینما رکس ماموریت داده میشود تا دست به این جنایت هولناک بزنند و

انتهای سالن

**فرد حاضر در جلسه :** اگه اینها که گفتید سینما را آتش زدند ، پس چرا صاحب سینما و مدیر آنرا دستگیر کرده اید ؟ چرا تلفن چی آتش نشانی جزو متهمین است ؟ چرا ستوان بهمنی که در مرخصی بود گرفتار شده ؟  
**موسوی تبریزی :** چه کسی بشما اجازه حرف زدن داده ... چرا نظم دادگاه را بهم میزنید

چند پاسدار خود را به فرد معترض رسانده و او را کشان کشان از جلسه دادگاه خارج می کنند .

**نقیبی :** آتش زدن سینما رکس آبادان به خواست و طراحی آمریکا ، شباهت به جنایات دیگر آمریکا در نقاط مختلف جهان دارد !! جنایت عظیم هیرو شیما از آن جمله است .

دوربین بر روی متهمان نشسته در صحن دادگاه حرکت می کند .

مجتبی میر مهدی که کنار نقیبی نشسته ، یادداشت کوچکی به او نشان میدهد . نقیبی نگاهی به آن انداخته و ادامه میدهد

**نقیبی :** اسناد موجود در پرونده با دلایل زنده ، نقش عوامل زیر را تعیین که به استناد آنها میبایستی متهمان را مجازات کرد !

متهم شماره یک : حسین تکبعلی زاده ، متهم به تهیه مواد آتش زا ، پاشیدن آنها و آتش زدن سینما . منتهی به قتل صدها نفر از تماشاچیان که حسین به اصفهان متواری شده و دو تن همکاران او در سینما سوخته اند . مادر حسین این مسئله را برای همسایگان تعریف کرده است . خداداد عسگری ، نامه نویسی طی تحقیقات انجام یافته گفته است : موقع آتش سوزی در آبادان نبوده ام . روزی بانو زهرا ، همسر رضا برادر حسین تکبعلی زاده که بخانه من رفت و آمد دارد اظهار داشت : مرده شور دولت را ببرد ! چرا حسین را نمی گیرد ! البته بانو زهرا اظهاراتش را تکذیب کرد !

اتاق موسوی تبریزی . او و نقیبی در اتاق هستند .

**موسوی تبریزی :** جناب دادستان ... برادر ... چند دفعه باید بگم که قصه بافی نکن .... چرا گزک به دست مردم میدی ... سینما رکس چه ارتباطی به هیروشیما داره ؟ باید هر چه زودتر سر و ته محاکمه را بهم بدوزیم و با اعدام چند نفر پرونده را ببندیم ، همین . هر چه کمتر حرف بزنیم به

نفع ماست ... با انشاء نویسی ، مطمئن باش سوتی میدیم و برامون خوب نیست .

**نقیبی :** حاج آقا باید زمینه سازی کرد ... از بابت مردم هم خیالتون راحت باشه ... هر چی بهشون بگیم ، چشم بسته قبول می کنند ...

**موسوی تبریزی :** ای آقا ... من میگم نره ... میگه بدوش ... انگار عمه من بود که اعتراض کرد.

جلسه دادگاه : در این سکانس بخش هائی از جلسات دادگاه که از فیلم های تاریخ شفاهی دادگاه سینما رکس انتخاب و بازسازی شده بدون دیالوگ همراه با موزیک به نمایش در می آید.

**اتاق کار موسوی تبریزی**

موسوی تبریزی پشت میز کارش نشسته است که پاسداری در میزند و وارد میشود

**پاسدار:** حاج آقا تکبعلی زاده اینجاست

**موسوی :** بیاریتش تو

تکبعلی زاده را با دستبند داخل اتاق میآورند.

**موسوی :** بنشین

موسوی خطاب به دو پاسداری که تکبعلی زاده را آورده اند میگوید

**موسوی:** شما بیرون باشید، وقتی کار بازجوئی تمام شد خبرتون می کنم.

دو پاسدار از اتاق خارج شده و در را می بندند . موسوی از پشت میزش بلند شده و نزدیک تکبعلی زاده روی یک صندلی می نشیند.

موسوی : حال سرباز بزرگ اسلام چطور است؟

تکبعلی زاده : حاج آقا خسته شده ام ... چرا این دادگاه نمایشی اینقدر طولانی شده ؟

موسوی : ششصد تن کشته و ذغال شده اند .. توقع داری تو یه جلسه سر و ته همه چیز را بهم بیاریم ... همیشه ، ولی تمام انتظار ها به پایان رسیده و جلسه آینده ختم دادگاه است.

تکبعلی زاده : یعنی من میتونم برم فلسطین ؟

موسوی : البته که میتونی بری ، ولی یه شرطی داره

تکبعلی زاده : چه شرطی حاج آقا... شما تا امروز هر چی گفتید انجام دادم.

موسوی : آخریشم که انجام بدی به سلامتی میری فلسطین و به اون زندگی که خودت آرزو داشتی میرسی.

تکبعلی زاده : چکار باید بکنم

موسوی : در جلسه آینده دادگاه وقتی ما تو را به عنوان متهم ردیف اول محکوم به اعدام کردیم . جرمت را قبول میکنی و اعتراضی نمیکنی و ما هم هنگام اعدام تو از فشنگ مشقی استفاده می کنیم و با یک صحنه سازی به همه میگویم که عامل جنایت سینما رکس آبادان به جزای خود رسید. بعدشم سرباز خوب اسلام با نام جدید به فلسطین میره.

تکبعلی زاده : حاج آقا آرزومه که در راه امام خمینی و اسلام جانم را فدا کنم.

موسوی : مطمئن هستم ... غیر از این نیست.

موسوی از کنار تکبعلی زاده دور شده ، در اتاق را باز می کند و به دو پاسدار دم در میگوید

موسوی : برادران زندانی را ببرید

جلسه آخر دادگاه متهمان آتش زدن سینما رکس آبادان در شهریور سال  
پنجاه و نه

**نقیبی:** دادگاه عدل اسلامی متهمان آتش سوزی سینما رکس آبادان که به مدت پنجاه ساعت و در بیست جلسه در محل سینما تاج شرکت نفت آبادان تشکیل شد، به کار خود پایان داده و به استناد مدارک موجود و اعترافات متهمان خصوصاً متهم ردیف اول آقای حسین تکبعلی زاده که اعتراف کرده است که سینما را با کمک دوستانش فرج الله جوکار و حیات به آتش کشیده و در حال حاضر از فرج الله جوکار و حیات، نشانی نیست. رای خود را بشرح زیر صادر می کند: آقای حسین تکبعلی زاده، متهم ردیف اول و عامل اصلی آتش زدن سینما، اعدام. ستوان منوچهر بهمنی، ابواب جمعی شهربانی آبادان و عامل سرکوب مردم بیگانه آبادان، اعدام. آقای علی نادری، صاحب سینما بجرم قصور و بی توجهی به امکانات ایمنی که باعث مرگ ششصد تن گشت، اعدام. آقای اسفندیار رضائی دهاقانی، مدیر سینما که مسئولیت حفظ جان تماشاچیان را سرسری گرفتند، اعدام.

سر هنگ سیاوش امینی آل آقا، افسر ضد خرابکاری و رئیس اداره اطلاعات شهربانی، اعدام. آقای سید فرج الله مجتهدی، کارمند ساواک، اعدام.

این دادگاه افراد زیر را که فراری هستند بطور غیابی محکوم به اعدام می کند: سر تیپ علی اصغر ودیعی، رئیس ساواک خوزستان، سر تیپ رضا رزمی، رئیس شهربانی آبادان، سر هنگ اردشیر بیات، رئیس سابق پلیس آبادان، سر هنگ محمد علی امینی، معاون شهربانی آبادان، آقای سعدی جلیل بابک اصفهانی، عضو کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک، آقای محمد حسین ناصری معروف به عضدی، عضو کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک، آقای ناصر نوذری، معروف به رسولی، عضو کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک.

نقیبی هم چنان حرف میزند ولی موزیک جایگزین صدای اوست. دوربین بر روی قیافه بهت زده و نا باور تماشاچیان حاضر در دادگاه گردش می کند.

صدای گوینده فیلم بگوش میرسد

**گوینده فیلم :** در یک دادگاه نمایشی و به منظور سرپوش گذاشتن بر جنایت هولناک دستار بندان حاکم در نظام جهل و جنون و جنایت اسلامی با اعدام پنج و زندانی کردن ده ها بیگناه ، ملایان تلاش کردند تا در هیاهوی جنگ ایران و عراق پرونده سینما رکس آبادان را ببندند. بیگناهان اعدام و زندانی شدند و عاملین اصلی این جنایت به پست های فرمانداری، استانداری، سرپرستی آموزش و پرورش خوزستان و نمایندگی مجلس رسیدند. محمد رشیدیان جنایتکار زمانیکه به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد ، سرپرستی تیم چماقداران رژیم در سرکوب دانشجویان دانشگاه تهران را هم عهده دار بود. در جریان برگزاری این دادگاه نمایشی بزرگترین حامی موسوی تبریزی، حاکم شرع و اعضای جنایتکار دادگاه ، شخص علی اکبر فلاحیان رئیس کمیته محلی خوزستان بود که بعدها دستش بخون دکتر شاپور بختیار ، کاک صادق شرافکندی، داریوش فروهر و همسرش پروانه، و سلسله قتل های زنجیره ای که در پنجاه و چهار مورد آن دست داشت، آغشته گشت.

فید اوت- فید این

سی و دو سال بعد

مجتمع تجاری خیابان شهرداری آبادان که هیچ نشانی از سینما رکس نیست. حرکت دوربین به کوچه باریک پشت پاساژ و در کنار انبوهی از کیسه های زباله و چند سگ ولگرد. توقف دوربین بر روی لوح یادبود جان باختگان آتش سوزی سینما رکس آبادان. سنگی سیاه و زشت و کوچک در محلی بدون دید همگان و کنار انبوهی از زباله های پاساژ.





لوح یادبود جان باختگان سینما رکس آبادان

تیتر پایانی آخر فیلم :

در مرداد هر سال با زنده نگهداشتن هولوکاست ایرانی ، نمیگذاریم تا جنایت دستار بندان اشغالگر سرزمینمان فراموش شود.

پایان

سینمارکس ، آنچه مردم ایران و دنیا باید بدانند

دکتر روزبه آذر برزین

بنیاد علمی – فرهنگی دکتر مسعود انصاری

بهار 2728 مادی-2579 هخامنشی – 2020 میلادی

لس آنجلس ، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا

انتشار این اثر بشکل کتاب و ساختن فیلم آن با حفظ امانت و ذکر ماخذ نیاز به گرفتن مجوز ندارد.



